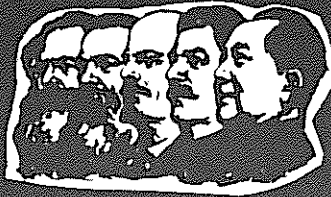


برولتارها در این میان چیزی
جز زنجیرهای پستان را از دست نمی دهند،
آنها جهانی بولی فتح دارند



۱۳۵۶/۶

هائیتی

- ۴ قلع و قمع تازه آغاز گشته است!
بحران در هائیتی و وظایف انقلابیون -
۶ نوشته گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی
فراخوان به جنبش انقلابی هائیتی از سوی
گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی و
۱۶ حزب کارگران هائیتی
مردم می خواهند خود سر رشته امور را در
۱۸ دست بگیرند - گفتگویی با حزب کارگران هائیتی

پرو

- کی می رود ز خاطر،
۳۴ خون روان یاران
۳۷ شعله ها به استان پونو سر می کشند
طنین بانگ حمایت از جنگ خلق در پرو
۳۹ در تمام قاره ها
گزیده هائی از سخنرانی ارائه شده در
۴۴ کارزار جهانی پنج سال جنگ خلق در پرو
۴۶ کمیته ج ۱.۱ به کارزار پرو درود می فرستد

"سنگردریشان نبرد"

- ۲۸ بیانیه کمیته ج ۱.۱ درباره کشتار فقهان در زندانهای پرو
"روز قهرمانی" - قطعنامه
۳۲ کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو

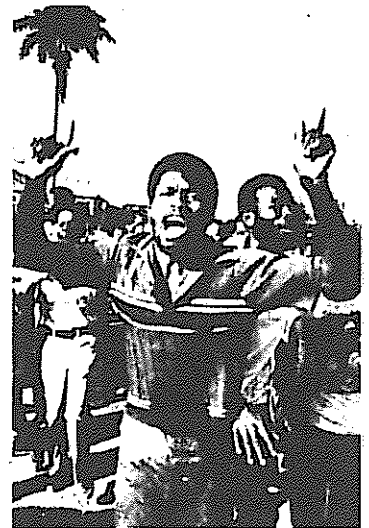
- ۴۲ به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون!
۴۸ مصاحبه با یک انقلابی افغان
رومانی: از کمونیسم طاس کبابی تا
۵۸ رباضت کشی کاپیتالیستی
۶۴ سلاح انتقاد: بررسی کتاب

پرو



قهرمانی صدها اسیر جنگی انقلاب
بی درمواجهد با کشتار، در سراسر
پرو و جهان طنین افکن گشت.
در اینجا به انتشار قطعنامه -
هلی کمیته مرکزی حزب کمونیست
پرو و کمیته ج ۱.۱، به همراه
تحلیلی از پنج سال جنگ خلق
و اوضاع جاری می پردازیم.

هائیتی



نظم کهن بلرزه در آمده است.
آنچه حال و هوای توده ها نشان
نمیدهد، از پانسیون و رخوت
است مارکسیست - لنینیستها
و رجال اتحاد و طرحهای جهت
دامن زدن به جنگ خلق را
به بحث می گذارند.

جهانی برای فتح را مشترک شوید



از کردستان
تا کلمبیا -

مردم سراسر جهان ،
جهانی برای فتح را می خوانند ،
جهانی برای فتح بزبانهای
انگلیسی ، فارسی ،
اسپانیایی ، ایتالیایی ، و ترکی
در دسترس شماست .
بهای هر نسخه از شماره های
گذشته : ۲ پوند
(آمریکای شمالی : ۴ دلار)

جهانی برای فتح

هر سه ماه یکبار انتشار میابد .

حق اشتراك برای ۴ شماره معادل ۷ پوند یا ۱۵ دلار آمریکاست .
نرخ های تجارتی و مؤسساتی بحدی تقاضا ، در اختیار شماست .
لطفاً برای آغاز اشتراك خود ، نام ، آدرس پستی ، چك و تعداد نشریه را به آدرس
زیر ارسال کنید :

BCM World to Win
London WC1N 3XX, U.K.
Attention: Subscriptions

For North American subscriptions, write to:
Revolution Books, 13 East 16th St, New York, NY 10003
U.S.A.

लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

برای فتح

عالمی

UN MUNDO QUE GANAR 他們獲得的將是全世界

جهانی برای فتح از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیو-
نالیستی، اعلام شده در ۱۲ مارس ۱۹۸۲، که بسیاری از احزاب
و گروههای مارکسیست - لنینیست را از سراسر جهان گرد هم
آورده، الهام گرفته است. جهانی برای فتح، ارکان
رسمی ج. ۱۰۱۰ نبوده و صفحاتش بروی تمام کسانی که در
نبرد علیه امپریالیسم و ارتجاع در این سوی سنگرمستند، باز
خواهد بود.

جهانی برای فتح هم اکنون به زبانهای انگلیسی،
فارسی، ایتالیایی، اسپانیایی و ترکی موجود است.

گامی به پیش نهید!

جهانی برای فتح بدون حمایت فعال خوانندگان نمی تواند
وظایف خویش را به انجام رساند. ما به نامه ها، مقالات،
و انتقادات شما نیازمندیم و آنها را با خوشوقتی پذیرا هستیم.
نوشته ها باید یک خط در میان تایپ شوند. بعلاوه، برای آنکه
این مجله را در اکثر کشورهای جهان که ممکن باشد، در دسترس
قرار دهیم، محتاج مترجمین ویاری در توزیع (منجمله از طریق
کانالهای تجارتی) مجله هستیم. ما به کمک های مالی آنان
که اهمیت انتشار مداوم این نشریه را درک می کنند، نیاز -
مندیم. این هم شامل کمکهای فردی است و هم تلاش آنهایی که
مسئولیت جمع آوری کمکهای مالی برای این مجله را به دوش
می گیرند. چکهای اهدائی و حواله های پستی خود را به نام:
A WORLD TO WIN ارسال دارید.

تمام مکاتبات و چیزهای دیگر را به آدرس پستی ما

ارسال دارید.

آدرس ما:

BCM World to Win,
London WC1N 3XX, U.K.

МІР ВІГРАТЬ UN MONDO DA GUADAGNARE

MONDO A GUADAGNARE KAZANILACAK DÜNYA 23000000

هائیتی : قلع و قمع تازه

دیکتاتوری دوالیه، یعنی "مقام ریاست جمهوری دائم العمر" که از سال ۱۹۵۷ از پدر به پسر انتقال یافته بود، بناگاه پایان پذیرفت. هفتم فوریه، زمانی که یک هواپیمای نظامی تدارکاتی آمریکا ژان کلود دوالیه و بقایای نبش قبرشده پدرش را به تبعیدگاه برد، این امر بوقوع پیوست. DECHOUKAGE قلع و قمع (تلاش توده ها برای "ریشه کن کردن نظم کهنه) آغاز گشته بود. دوالیه ایستها و تونتون ها - کوتها TONTON MACOUTES (آدمکشان مسلح دوالیه) از مواضع قدرتشان در جامعه به بیرون رانده می شدند، بسیاری از آنها توسط خیل توده ها در خیابان ها محکوم و اعدام گشتند.

دومستله رامیتوان با قاطعیت ابراز کرد: نخست اینکه، طبقات حاکمه هائیتی در بی نظمی بسرمی برند و نیروهای مسلح که ستون فقرات دولت محسوب میشوند بطرز فاحشی تضعیف شده اند، این در حالیکه توده ها مصمم هستند که تعرضشان را به پیش برند. دیگر اینکه، اگر توده های میلیونی سلاح بدست نگیرند و قدرت کهنه را سرنگون ن سازند و کار خلاصی از تسلط امپریالیسم، روابط نیمه فئودالی و سرمایه بوروکرات را بسا

جبهه برای فتح ۱۳۶۵/۴



آغاز گشته است !

استقرار يك دولت انقلابی برهـبـری
پرولتاریا بانجام نرسانند، در آن صورت از
هر طریقی که شده طبقات ارتجاعی
و آمریکا - که در هائیتی، چه در مفهوم
منطقه ای و چه بین المللی در معرض خطر
بیشتری قرار گرفته - قدرت خونبار
خود را دوباره تحمیل خواهند نمود و به
انتقام جوئی برخوانند خاست .

شرایط عینی برای انقلاب در هائیتی
بسیار عالی است، همچنین شرایط بسیار
عالیتری جهت ظهور يك حزب متکی بر
مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسدون
(در ارتباط با جنبش انقلابی انترناسیو-
نالیستی) وجود دارد، حزبی که می تواند
همه انقلابیون پرولتری اصیل هائیتی را
حول خود گرد آورد، حزبی که از طریق به
پیش بردن يك جنگ دراز مدت خلق
متکی بر توده ها و بخصوص دهقانان که
اکثریت عظیمی از سکنه هائیتی را تشکیل
می دهند، خود را در رأس خیزش توده ها
قرار خواهد داد .

فراخوان مشترك به م. ل. های هائیتی
که از طرف گروه انقلابی انترناسیونا-
لیستی هائیتی GRIA و حزب کارگران
هائیتی PTH به پیش گذاشته شده
يك گام برجسته در این جهت است. ●



بحران در هائیتی و وظایف انقلابیون

نوشته گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی (گرایا)

ضعیف هستند و نظامشان حتی با آنهمه ستم و خشونت نظامی آسیب پذیر است. آنها بنا خاستند و دم میمونی که دوالیه به آن می-نازید را بریدند و بدین ترتیب امپریالیستها و طبقه حاکم را مجبور نمودند تا دوالیه نوکر صفت را از راحتی و آسایش کاخ ملی دور کرده و به تبعید بفرستد تا یک خونریزی نظامی - غیر نظامی جایگزینش گردد. امپریالیستها و طبقه حاکم برای آنکه جلوی آسیب و زیان را بگیرند و توده ها را بفریبند مجبور به این حرکت شدند. اما توده ها اغفال نشده و نبرده علیه این خونریزی مهر دوالیه ایستی خورده را ادامه داده اند، نبرد علیه خونریزی که توسط مرتجعین برای ادامه "امر شواب" سرکوب توده ها - که دوالیه میپالگی - هایش در بیست و نه سال گذشته بخوبی انجامش داده اند - جایگزین شده است.

تقاطع تاریخی دو راه

در این گرهگاه ملی-تاریخی، هائیتی بر سر یک دوراهی تاریخی قرار دارد، جاییکه دومسیر به فراخی در مقابل انقلاب هائیتی گسترده است. یکی مسیر گذشته است، مسیر کهن ستم، رنج، گرسنگی، کشتار جمعی کودکان، جهالت و استثمار ممتد..... این مسیری است که امپریالیستها و طبقه حاکم هائیتی وعده میدهند. دیگری، مسیر آینده و انقلاب، مسیر قطع سریع اعضای فاسد و مبتلا به فاقه را پای ارگانسیم ملی می باشد. این مسیر میتواند برای همیشه نقطه پایانی بر تمامی رنج،

می کنند مسائل را از بالا تغییر دهند. اما توده های تحت ستم نیز وجود دارند، یعنی پرولتاریا، دهقانان، بخشهای فقیر خرده بورژوازی، طبقاتی که بیشترین رنج را تحت نظم موجود متحمل میگردند. اینها منافعشان در دگرگونی کامل جامعه نهفته است و نه در رفرف و تغییرات رنگ و لعابدار از بالا اعمال شده. منافع آنها در یک انقلاب تمام و کمال دمکراتیک نوین از پائین به رهبری پرولتاریا نهفته است. انقلابی که در آن نیروهای ارتجاعی بطور قهر آمیز سرنگون گردند.

توده ها سازندگان

تاریخ هستند

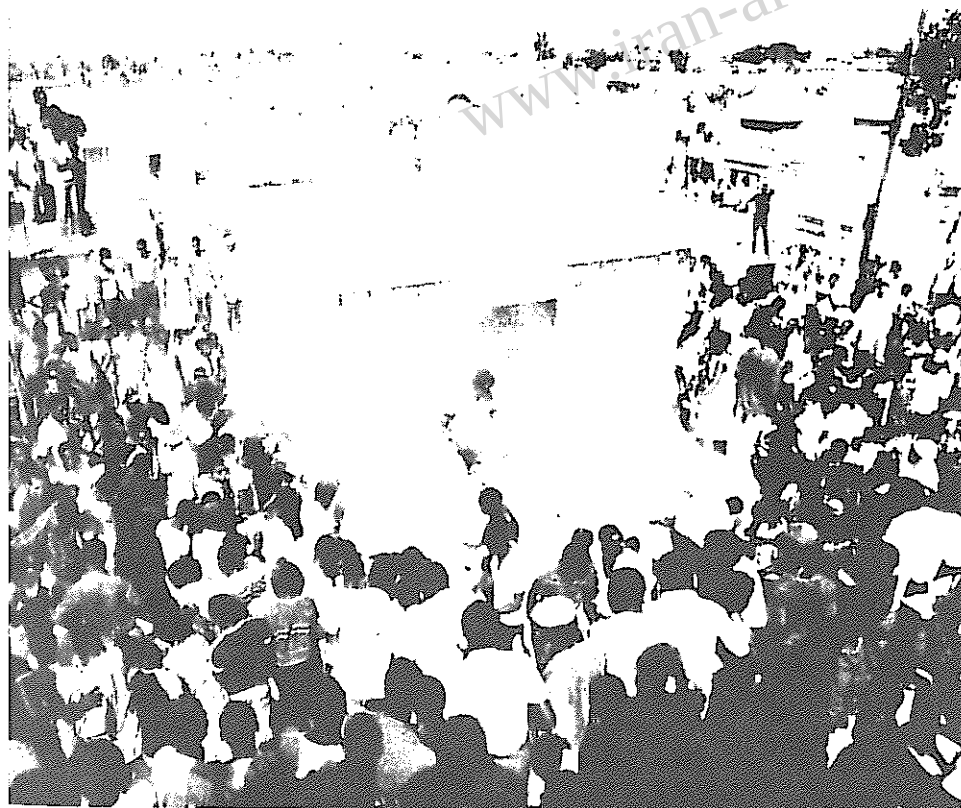
طی سه ماه گذشته توده های تحت ستم هائیتی نه تنها تاریخ را ساختند، بلکه آن را تغییر دادند. آنها علیه دیکتاتوری ارتجاعی موروئی رژیم "بیبی دوک"، بهترین نماینده طبقه حاکم و امپریالیستها که تقریباً سی سال بر مردم حکم رانده و سرکوبشان کرده بود، پیاپی خاستند، رژیم "بیبی دوک" را با اعمال روز از قدرت کنار زدند و دیکتاتور را مجبور به فرار از کشور کردند. توده ها دقیقاً در دوره ای رژیم را با قدرت کنار زدند که حکومت سر - کوب خود را علیه آنان افزایش داده و ادعا می کرد که "به سفت و سختی دم میمونی است". توده ها با مبارزه شان بسسه مرتجعین ثابت کردند که چقدر آنها

هائیتی با بزرگترین بحران تاریخ خویش مواجه گشته است، مبارزه طبقاتی چرخش بیسابقه ای بخود گرفته، اینجاست نقطه ای است که تمامی تضادهای اعصار گذشته جامعه هائیتی به گره ای آویخته اند و راه حلی سیاسی را طلب میکنند. در این گره گاه ملی-تاریخی، در این موقعیت، انقلابی، تمامی طبقات بحرکت درآمده اند، در میان خود سنتز میکنند و سعی می نمایند تضادها را در جهت منافع طبقاتی خودشان حل کنند.

در این دوره انقلابی جامعه به دو اردوگاه بزرگ تقسیم شده: در یکطرف کسانی قرار دارند که برای بقای ساختار موجود می جنگند، و بدین وسیله استثمار، ستم، بدهبختی و رنج اعصار را برگرده توده ها تداوم می بخشند و در طرف دیگر کسانی ایستاده اند که به سرنگونی مدافعان وضع موجود و درهم شکستن ساختار کنونی و جایگزینی آن با ساختاری در خدمت منافع طبقاتی اشان حکم می کنند. این دو اردوگاه - ارتجاع و انقلاب - نیز خود به اجزاء دیگر تقسیم شده اند. در اردوی ارتجاع سرسختانی وجود دارند که تنها راه خرد کردن مبارزه توده ها را خشونت می دانند و از طرفی اهرای نیز هستند که در عین ضروری دانستن اعمال خشونت، معتقدند، فریب، یعنی رفرف و جزئی نیز یک سلاحی نیرومند می باشد. اردوی انقلاب نیز به دو گروه تقسیم گردیده است: بورژوا دمکراتها و بخشهایی از خرده بورژوازی که خواهان دگرگونی قسمی سریع در نظم حاضر هستند و سعی



توده ها ، مجسمه دوالیه ها را پاشین می کشند



مقبره "پاپادوک" درآلیه

بدبختی ، استثمار ، ستم ، گرسنگی و جهالت توده ها بگذرد.

بنابر این آشکار است که خطرات هم برای طبقه ارتجاعی و هم انقلاب توده ها بسیار می باشند. همین ضرورت است که امپریالیستها و نوکران بومسی آنان را مجبور می نماید غضبناک و بر حرارت تلاش کنند تا با مانور دادن خود را از این بحران بیرون کشند. مرتجعین اکنون در موضع دفاعی قرار دارند. آنها می کوشند تا با سرعتی عتار کیچی ضربه ای که از سوی مبارزه توده ها نوش جان کرده اند خلاص گردند و اکنون در پروسه دوباره جمع کردن سربازان ارتجاعی شان جهت یک ضد حمله هستند. برای این حمله شیوررجم می زند و تمامی کمپرادورها و کمپرادورهای مشتاق را به صف می کشند. تمامی آدمهای حقه باز و شارلاتان خود را احضار می کنند تا جراحی کوچکی بروی میمونی که دمش بامبارزه توده ها بریده شده بعمل آورند و بدین ترتیب سرعت دم میمون را بحال اول برگردانده ، جانور را تقویت کنند و آن را سوار بر دوش توده ها نگه دارند.

اما تظاهرات توده ای و دیگر اقدامات مخالف خونتای غیر نظامی — نظامی به روشنی نشان می دهد که توده های تحت ستم از حمل کردن این میمون بر دوش خود خسته هستند. بعکس ، مردم با مبارزه شان تلاش می نمایند لاشه سنگین میمون را از دوش خویش به زمین انداخته و سر از تنش جدا سازند. توده ها نیازمند درگونی انقلابی نظم موجود بر اندازه طبقه حاکم ، درهم شکستن ساختار نومستمره و پایان بخشیدن به سلطه امپریالیستی بر کشورشان هستند.

آیا این وظیفه ای ممکن در زمان کنونیست؟

انجام این وظیفه قطعاً در این کره گاه ممکن است. اما اوضاع انقلابی موجود یعنی ضعف مرتجعین در تلاش برای کنترل اوضاع از یکطرف و شدت مبارزه توده ها از طرف دیگر اگر به حال خود گذاشته شود به درگونی انقلابی و کسب قدرت توسط توده های تحت ستم نخواهد انجامید. چیزی که می تواند چنین پروسه ای را رهبری کند یعنی حزب پرولتاریا و رهبری پرولتری در این مبارزات ، در حال حاضر وجود ندارد.

این حقیقت دارد که پرولتاریا و متحدانش - دهقانان، خرده بورژوازی، جوانان و دیگر عناصر انقلابی - در صحنه حضور دارند و علیه دوالیه ایسم و تمامی نظم ارتجاعی مبارزه می کنند. این نیز حقیقت دارد که پرولتاریا و دیگر نیروهای انقلابی بخشی از نیروهایی هستند که خواهان حقوق دمکراتیک و آزادی سیاسی می باشند. اما حقیقت دیگر این است که پرولتاریا طبقه ای که همراه با متحدانش تنها نیروی است که می تواند بی محابا مبارزه را تا به آخر به پیش برد - فاقد حزب، برنامه، شعار و پرچم مستقل خود در میدان است. بنابراین پرولتاریا و متحدانش اکنون به دنبال شعار و پرچم سایر نیروهای طبقاتی حرکت می کنند، نیروهایی که منافشان آنان را از بر انجام رساندن تمام و کمال مبارزه علیه دوالیه ایسم و دگرگونی دمکراتیک نوین باز می دارد.

بدین ترتیب در این دوره بی سابقه فرمت انقلابی، این خطر نیز وجود دارد که مبارزه در اختیار فریبکاران طرفدار امپریالیسم و فرمیستهای قرار گیرد که برای کسب رهبری این مبارزات باهم رقابت کرده سعی می نمایند تضادها را از بالا حل کنند. برای جلوگیری از وقوع این امر، حزب پرولتاری می باید هم اکنون ساخته شود، وظیفه تمامی مارکسیست - لنینیستهای انقلابی کار کردن بر برای ساختن هر چه زودتر این حزب است. تا بدین ترتیب برنامه ای را برای انقلاب پیش گذارد و جنگ خلق را که پرولتاریا و متحدانش می بایست برای سرنگونی دشمنان طبقاتی خود به راه اندازند آغاز نموده، قدرت را کسب کند و دیکتاتوری دمکراتیک خلق را بر طبقات ارتجاعی برقرار سازد. همانگونه که مائوسه دون رهبر انقلاب چین جمع بندی کرد: "اگر قرار است انقلابی باشد، می باید یک حزب انقلابی وجود داشته باشد. بدون یک حزب انقلابی، بدون حزبی بر اساس تئوری انقلابی مارکسیستی - لنینیستی و به شیوه انقلابی مارکسیستی - لنینیستی، رهبری طبقه کارگر و توده های وسیع مردم در راه شکست دادن امپریالیسم و سگهای زنجیری اش امکان پذیر نیست." بنا بر این، این امر حائز کمال اهمیت است که تمامی انقلابیون مارکسیست - لنینیست و همه میهن پرستان که علاقمند وقوع انقلابی در جهت منافع پرولتاریا هستند،

برای بعهده گرفتن وظیفه ساختمان حزب پرولتاری قدم پیش گذارند و مبارزه پرولتاریا و متحدانش را بسوی پیروزی رهبری نمایند.

این دوره انقلابی فرصتهای بسی سابقه ای را برای ساختن حزب پرولتاری بوجود آورده است. زیرا ما در نقطه چرخش تاریخی در تاریخ جنبش انقلابی هائیتی بسر می بریم، جایی که میلیونها نفر در خیابانها علیه نظم ارتجاعی کهن به مبارزه برخاسته اند و بسیاری پدیده های نوین و نیروهای تازه ظاهر گشته و پیش می آیند. این نیروهای تازه نفس جسورانه قدم به صحنه تاریخ می گذارند، آنها می خواهند به عرش اعلی یورش برند و زمین و آسمان را همزمان بر زیر سؤال کشند. اشتیاقی نیرومند در میان این نیروهای نوین برای سرنگونی آنچه کهنه است، برای دگرگون کردن جهان و به همراه آوردن آنچه نواست وجود دارد. این زندگی نوین منبع انرژی و سرزنده بودن است که جنبش انقلابی را استحکام بخشیده و تقویت می کند. در نتیجه، مارکسیست - لنینیستهای انقلابی، افراد جنبشهای پیشین و نیروهای انقلابی پراکنده ناگهان با مبارزه جوشیبا و وظایف جدیدی رویو می گردند. دوره در مقابل ما قرار دارد: یا بر خاستن بسوی این مبارزات، یعنی ارائه یک آلترناتیو انقلابی که بتواند نیروهای نوین را بسوی انقلاب کانالیزه کند، یا اینکه در مرحله کنونی بصورت محافل کوچک پراکنده خودمان باقی بمانیم و کار محلی و آماتوری که مسلماً از تاریخ عقب خواهد ماند را رهبری کنیم.

بدین ترتیب بخاطر اینکه انقلابیون مارکسیست - لنینیست برای وظایف نوین و مبارزه در جهت درک اوضاع انقلابی و به چنگ آوردن آن بپا خیزند و نیروهای انقلابی جدید را جهت یک انقلاب رهبری کنند، پیش از هر چیز باید شیوه های کار جهت گیری و نحوه نگرش خود را تغییر دهند. ثانیاً درک روشنی از آنچه هم اکنون بوقوع می پیوندد، و نیروهای گوناگونی که برای قدرت رقابت می کنند تدوین کنند. ثالثاً، باید بر اساس این درک، برنامه ای حزبی که بتواند مبارزه توده ها را تا یک انقلاب تمام و کمال هدایت کند، فرموله نمایند. رابعاً، باید یک برنامه استراتژیکی و تاکتیکی مطابق مرحله مبارزه و انقلاب تدوین کرده و به پیش گذارند. برای انجام این وظایف نمی توانیم به سادگی متوسل

به فرمولهای حاضر و آماده شویم، بلکه می بایست از تحلیل مشخص شرایط موجود در بحران جامعه مان حرکت کنیم.

شرایط مشخص موجود

درهائیتی امروز

بحرانی که وجود دارد تمامی بخشهای فاسد جامعه را عریان می کند. این بحران تمامی بحرانهای سابق را که در این قرن بوقوع پیوستند، هم از نظر شدت و هم وسعت، کوچک می شمارد. هیچ بحرانی تاکنون بدین صورت موقعیت موجود، ساختار نومستعمره ای و طبقه حاکم را تهدید نکرده است. این بحران جوانب بسیاری دارد که آنرا از بحرانهای سابق متمایز می نماید.

از یک جنبه، این بحران در دوره پیش از جنگ در جریان است. در دوره ای که امپریالیستهای تلاش می کنند بلوک جنگی خودشان را تحکیم نمایند، بخاطر موقعیت استراتژیک هائیتی، امپریالیستهای آمریکائی که بر این کشور سلطه دارند بشدت گرفتار نگرانی بوده و نهایت سعی خود را به عمل می آورند تا این بحران را تحت کنترل در آورند. بعلاوه طبقه حاکم هائیتی که مدت ۲۹ سال از طریق اعمال دیکتاتوری فاشیستی و ستم - کارانه (که با خشونت هر عقیده مخالف و ناراضی توده ها را درهم شکست) "ثبات" برقرار کرده، کنترل اوضاع را از دست می دهد و مجبور به پذیرش موضعی دفاعی گشته است. قبلاً، در هیچ دوره ای از این قرن، ستدیدگان برای مبارزه با حاکمیت ارتجاع بطور سراسری بیساخته نبوده، و از آنجائیکه امپریالیستها در موقعیت پیش از جنگ قرار دارند، اختیارات و آزادیهایشان محدود است. بدین ترتیب امپریالیستها در وضعیت ضعیفتری نسبت به دوره ۱۵ - ۱۹۱۰ می باشند. آنروزها آنها بعنوان یک قدرت امپریالیستی ظاهر شدند و کشورهای آمریکائی را تبدیل به نومستعمره می کردند. در حال حاضر امپریالیستهای ضعیفتر از دورانی هستند که در ۱۹۴۶ تازه از جنگ جهانی پیروز بیرون آمده سرمایه رابطور جهانی سازماندهی می کردند، و با حتی ضعیفتر از سال ۵۷ - ۱۹۵۶ که به اندازه کافی نیرومند بوده بحران را به نفع خودشان حل می کردند.

بعلاوه این وضع زمینه را برای تعمیق

وامیریالیستها قادر بودند آن مبارزه را شکست دهند و اوضاع انقلابی را تحت کنترل در آورند و قیام مردم حضور پرولتاریا و حزبش و بعلاوه (همانگونه که قبلاً ذکرش رفت) موقعیت قویتر امیریالیسم آمریکادر آن زمان بود.

در ۱۹۴۶ بحران دیگری ظاهر گردید. لوسکو رئیس جمهور وقت، کمیرادور دورگه می خواست بعد از سپری شدن دوره ریاست جمهوری در قدرت باقی بماند. در ارتباط با قانون اساسی بحرانی تشکیل یافت و به یک مبارزه توده ای تبدیل گشت. این مبارزه نظامیان را جهت برکناری اجباری لوسکو به انجام کودتا برانگیخت. و بدین ترتیب خونتادرت را بدست گرفت. توده ها بهیژه سکنه پایتخت، فعالانه علیه لوسکو، که به او بچشم یک دیکتاتور نگاه می کردند، به مبارزه برخاستند. اما بخشهای دیگری از طبقه حاکمه و خرده بورژوازی تحت نفوذ کمیرادور هائیتی حضور فعالانه داشتند. (بخشهایی که توسط دورگه های حاکم بیرون از قدرت نگاه داشته شده بودند) این نیروها قادر بودند توده ها را در پشت پرچم، شعار و برنامه ارتجاعیشان بحرکت در آورند. آنها عمدتاً بتزلزل مبارزه علیه لوسکو بسط مبارزه حول رنگ پوست، یعنی مبارزه تیره پوستان هائیتی علیه دورگه ها، فریب توده ها را آغاز کردند. شعار اصلی آنها "قدرت سیاه" (شعاری که بعداً نیز در سال ۱۹۵۷ بوسیله دوالیه مورد استفاده قرار گرفت) بود، با این شعار ارتجاعی آنها بخش عمده ای از پرولتاریا و توده ها را پشت بیرق خود کشیدند، و بدین ترتیب مبارزه توده ها را با زدودن محتوای آن (وپنهان کردن ماهیت تضادهای خودشان با بخش کمپو ادور در قدرت که توسط لوسکو نمایندگی می شد) به انحراف کشاندند. تذکر این نکته لازم است که برخلاف بحرانهای گذشته هائیتی، در آن دوره یک پرولتاریای هرچند کوچک در حال پدیدار شدن بود و دوحزب باصلاح کمونیست در صحنه حضور داشتند. P.S.P. - (Parti Socialiste) و Popolair (حزب سوسیالیست خلق) و PCH (Parti Communiste Haïti) (حزب کمونیست هائیتی). این احزاب، اگر چه در گفتار ادعا می کردند احزاب پرولتری هستند، اما در واقع احزاب خرده بورژوازی بودند که ترویج رفرم و سازش طبقاتی و یارمانتاریسم را میکردند.

یعنی زندگی را بر توده ها سخت کردن و محدود ساختن منابع معیشت و درآمد موجود. با قرار گرفتن تمام این فشارها در کنار رژیم فاشیستی دوالیه که بر درجه سرکوبگری خویش می افزود، هائیتی مانند یک دیک زودپز در برابر دیدگان امیر - یالیسم و شوکرانش منفجر شد.

بدین ترتیب عوامل درونی و بیرونی بحران حاضر را از بحرانهای سابق متمایز می کنند.

شرح مختصر بحران های گذشته

ظهور اوضاع انقلابی در هائیتی برای نخستین بار در قرن حاضر طی سالهای ۱۵ - ۱۹۱۰ بوقوع پیوست. در آن دوره، دهقانان بی زمین در شمال هائیتی مبارزه مسلحانه ای را علیه ملاکین و حکومتشای ارتجاعی مختلفی که آن طبقه را نمایندگی می کردند، به پیش می بردند. مبارزه دهقانان تمامی نظام فئودالی که بعد از جنگ استقلال ۱۸۰۴ ظاهر شد را به خطر انداخت. بدین جهت امیریالیسم آمریکامجبور شد برای درهم کوبیدن توده های دهقان و خلع سلاح کردنشان، و برای تبدیل هائیتی به یک نومستمره، دست به مداخله نظامی بزند. امیریالیسم یک دستگاه دولتی شامل ارتش، پلیس، قوانین قضائی برپا کرد و برای نگهداری و حفظ ساختار نومستمراتی و جهت دفاع از منافع کل طبقه حاکم هائیتی، از جمله طبقه کهنه و ارتجاعی فئودالی که دهقانان برای براندازیش به جنگ برخاسته بودند، طبقه بورژوا - کمیرادور را تحکیم نمود.

اگر چه در آن دوره، اوضاعی انقلابی موجود بود و توده های دهقان مسلحانه با مرتجعین می جنگیدند، اما هنوز نسبی توانستند از اوضاع سودجسته و آنرا به یک انقلاب پیروزمند تبدیل نمایند. آنچه که تمامی این مبارزه به آن ختم شد فقط اندکی رفرم، تغییری در حکومت، و صرفاً جایگزینی گروهی از مرتجعین با مرتجعین حاکم بود. بعنوان یک واقعیت تاریخی مبارزه آنها نمی توانست به چیزی بیشتر از آن منتج گردد، زیرا همانگونه که مائو در گفتگو در باره دهقانان چینی گفت، دهقانان قرنهای برای حق خود جنگیده اند، اما تا ظهور پرولتاریا و حزبش مبارزه دهقانان نمی توانست موفقیت آمیز باشد تا آنجا که به دوره ۱۵ - ۱۹۱۰ هائیتی مربوط میشود، می توان گفت یکی از دلایل اینکه طبقه حاکمه

بحران سختی که به جامعه هائیتی چنگ انداخته مهیا کند. در دو دهه گذشته تغییرات شگرفی در هائیتی صورت گرفته است. امیریالیسم نفوذ بیشتری کرده و سیمای اقتصادی و سیاسی کشور را در شهر و روستا تغییر داده و می توان گفت که هائیتی تقریباً آزمایشگاهی برای تجربیات امیریالیستها تبدیل گردیده است. آنها "مناطق تجارت آزاد" برپا کرده اند یعنی جائیکه کارخانجات کارگر بسیاری با سرمایه گذاری خارجی (در اتحاد با برخی سرمایه داران هائیتی)، اکثر "زنان را با دستزدی بسیار نازل استخدام می کنند، وسوفا و تولیدات را به آمریکا و دیگر کشورهای امیریالیستی باز میگردانند. نهادهای امیریالیستی بزرگی مانند سازمان ملل، بانک جهانی، صندوق بین المللی پول U.S.A.I.D., A.C.D.E. و غیره در ساختن بنا و جدید، سدهای هیدرولیک، جاده های اصلی و غیره سرمایه گذاریهای عظیم کرده اند تا در استثمار هائیتی به بهترین وجه از آن سود جویند. این تغییرات ساختن جاده و غیره در روستاها و زیاده مشقت خانه ها (SWEATSHOP کارخانه های که کارگران را وادار به کار طولانی با دستزد کم می نمایند - م) در پورتو - پرنس، منجر به ازم کسب خنکی بندها و اعوجاج اقتصاد هائیتی شده و سبب سلب مالکیت زمین از هزاران هزار دهقان گردیده است. این وضع یک مهاجرت مضاعف بوجود آورده: مهاجرت داخلی از روستاها به شهرهای اصلی و مهاجرت خارجی به جزائر کارائیب و آمریکای شمالی. برای مدتی مهاجرت خارجی به عنوان یک سوپاپ اطمینان عمل کرد: تسکین وضعیت داخلی، اما طی سالهای ۱۹۸۰ تحت "طرح راه آبی کارائیب" دولت ریگان، بحران موجود بواسطه دو عامل از پیش وخیم گشته است. اولاً، تأکید بر رشدی جهت گیری صادراتی در مناطق روستائی، که - به همراه نابودی شریرانه تقریباً تمامی صنعت خوک پروری دهقانان و جایگزینی خوک پروری های بزرگ سرمایه داری - منجر به سلب مالکیت و غصب بیشتر و وسیعتر زمینها گردیده، و ثانیاً، امیریالیستها سوپاپ اطمینان را بسته اند یعنی تقریباً دهقانان را از ترک هائیتی باز داشته اند. فراتر از آن، صندوق بین المللی پول برنامه سختی را برای کمربندها را تحویل کرده و حکومت را مجبور به بالا بردن قیمت مواد غذایی اصلی و جیره بندی بفرزین نموده است. این

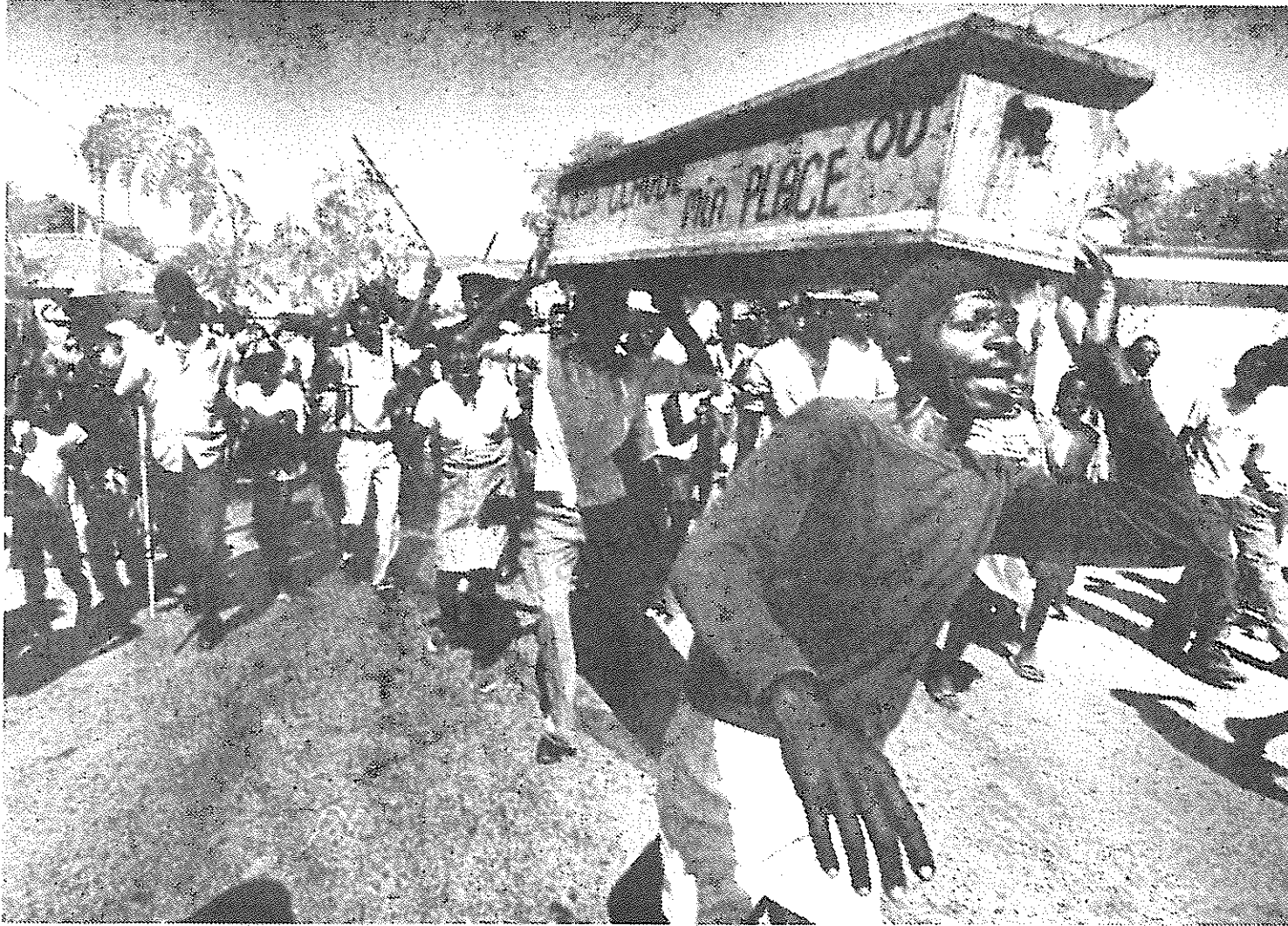
بدین مفهوم، این برنامه از آنها چیزی نظیر دیگر احزاب بورژوازی موجود ساخت آنها بارها کردن هدف انقلاب سرولتری و تسلیم کردن پرولتاریا و متحدانش به بورژوازی، به آخر خط رسیدند.

در سال ۵۷-۱۹۵۶ بحران دیگری

بحدی دچار تفرقه گردید که طرفداران سخت و سخت‌کامیهای مختلف درون ارتش با یکدیگر یا به عرصه کشمکش کوتاه شیه به جنگ داخلی نهادند.

این بار نیز پرولتاریا و متحدانش در میدان بودند و فعالانه مبارزه می‌کردند، اما باز هم از رهبری سیاسی و حزب خبری

ستکشان و بخاطر براه انداختن آن مبارزه، این فرصت انقلابی را از پرو-لتاریا سلب کرد. بدین ترتیب طبقه حاکمه قادر گردید موقعیت را تحت کنترل درآورد و دیکتاتوری خود را بر سر توده‌ها تحکیم کند. طبقه حاکمه توانست نظم ارتجاعی خویش را مستقر سازد، نه



راهپیمایی در پورتو ریکس - برتابوت نقل قولی از دوالیه نوشته شده: "اینجا مکان من است!"

تکوین یافت تقریباً برای یک سال ناپندگان مختلف طرفدار امپریالیسم از بخشهای گوناگون طبقه حاکمه برای رسیدن بقدرت دست به رقابت خشن با یکدیگر زدند. در آن دوره قدرت در دست چند خونتای نظامی چرخید و هزاران نفر از مردم هائیتی تحت بهانه برقراری نظم و قانون بقتل رسیدند. طی آن دوره شکاف درون صفوف طبقه حاکمه بطور رخیی تعمیق یافت و ارتش که بی‌طرف انکاشته میشد تحت تأثیر رقابت موجود

نبود. همه چیز بسادگی در اختیار مرتجعین قرار گرفت تا توده‌ها را بدنبال شعارها و برنامه‌هایشان بکشانند. این بار نیز طبقه حاکمه از -نظریه رنگ پوست به عنوان نقطه مرکزی جدال استفاده کرد. جنگ برادرکشی که طبقه حاکمه در میان خود براه انداخت شکافهای بسیاری را سبب گردید، که از طریق آن مبارزه انقلابی همه جانبه توده‌ها امکان فوران داشت، اما فقدان پسک حزب و برنامه انقلابی برای رهبری

به این خاطر که قوی بود بلکه بخاطر ضعف نیروهای انقلابی و عدم حضورشان در مبارزه، در جریان این مبارزه، دوالیه با کمک سازمان سیا و ارتش به مسند قدرت نشست. دوالیه دقیقاً همان کسی بود که طبقه حاکم در آن دوره تردید و بحران محتاجش بودند. او به محض آنکه رسماً کارش را آغاز کرد، برنامه خود را بر اساس دکترین دوالیه ایست مطرح نمود، و برای اینکه به امپریالیست‌ها طبقه حاکمه هائیتی اطمینان بدهد که همان

توده های هائیتی علیه خاندان دوالیه و ماکوتها تهدیدی برای ساختار مستعمراتی و طبقه حاکمه بحساب می آید. اگر در حال حاضر لبه تیز مبارزه رژیم فاسد دوالیه و ماکوتها را نشانه گرفته بخاطر آن است که اینها مشخص ترین هدف و بهترین نمایندگان کل نظام و طبقات ارتجاعی هستند. اما در حمایت امر مبارزه بیک مبارزه طبقاتی است که بزودی از مشخص ترین هدف فراتر رفته و تمامی مرتجعین را نشانه خواهد گرفت. امپریالیستها و طبقه حاکمه هائیتی به این امر آگاهند، به همین خاطر است که سراسیمه می کوشند بر مبارزه توده ها سرپوش گذارند و از دوالیه فاصله بگیرند. یک نمونه روشن این تاکتیک در مقاله هرالدریون درج گردید که در آن یکی از سخنگویان دولت ریگان ادعا کرد "دوالیه تنها موضوع مورد اختلاف بود و موردی استثنائی در منطقه محسوب میشد، او تنها کسی بود که مردم از او نفرت داشتند". این حرفها تماما "تخیلات مدبوحانه امپریالیستی را بیان میکند، واقعیت امر جز این است. توده ها بطور سیستماتیک ماکوتها را پیدا می کنند، سرهایشان را قطع میکنند، برای محاکمه آنها دادگاه خلقی برپا مینمایند، خانه هایشان را آتش می زنند و خواهان با آردنکی بیرون کردن همه ماکوتها از دولت موقت می باشند، و پس علیهذا این روشن است که امپریالیستها میل دارند مبارزه توده ها را تنها به دوالیه محدود سازند، اما این بار اوضاع مطابق میل آنها پیش نخواهد رفت. حتی خونتائی که آنها سرکار آورده اند تاجای دوالیه را بگیرد (توده ها آنرا فتوکی دوالیه می خوانند)، به محض روشن شدن جوهر واقعی اش (یعنی خونت ماهیت ارتجاعی اش) در زیر حمله قرار گرفته است. روشن است که نیروهای ارتجاع در موضع دفاعی هستند و تلاش می کنند با مانور مبارزه توده ها را کنترل نمایند. اما این بار شانس آنها کمتر است زیرا توده ها بیشتر و بیشتر آنها را بعنوان دشمن طبقاتی، بمثابه شرکای دوالیه و مدافعان دوالیه، شناسائی می کنند.

مبارزه میان دو جهت گیری در اردوی مخالفین

در اردوی انقلاب دو جهت گیری وجود دارد: جهت گیری بورژوا دمکراتها

از میلیونها نفر سلب مالکیت زمین کنند. دوالیه ایسم دروازه های کشور را بروی مشقت خانه های امپریالیستی باز کرد و به آنها اجازه داد که توده ها را بر سر دستمزد روزانه ۲/۶۴ دلار استثمار کنند، و برگشت آزادانه ارزش اضافی را به کشورهای امپریالیستی ممکن گردانند. دوالیه ایسم نفوذ کشاورزی صنعتی امپریالیستی را به روستاها تأمین کرد و اجازه داد که USAID تمام خوکهای دهقانان را قصابی کند تا هشت خوک پروژ معظم بشیوه سرمایه دارانه تأسیس گردد، دوالیه ایسم از حاصلخیزترین زمینهای دهقانان سلب مالکیت کرد تا نیروی برق مشقت خانه های امپریالیستی را در پورتو پرنس تهیه کند، دوالیه ایسم اجازه داد هزاران بیکار بی زمین و دهقانان گرسنه توسط شرکتهای اساسی امپریالیستی به ازاء لقمه ای نان استخدام شوند. دوالیه ایسم آنقدر آزادی به USAID بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و دیگر مؤسسات اعطاء کرد تا برنامه های سفت کردن، کمربند بر شکمهای گرسنه را به اجراء در آورند و بیخود نبود که صندوق بین المللی پول از هائیتی بعنوان یک الگوی نمونه از چگونگی اجرای برنامه کمربند یاد کرد. دوالیه ایسم هم چنین ارتش بوروکراتهای خرده بسوز وارا قادر ساخت که با غارت ثروت کشور و دوشیدن بیرحمانه توده ها به زندگی انکلی خود ادامه دهند.

با ارزشترین خدمت دوالیه ایسم به طبقات ارتجاعی آن بود که بوسیله دستگاه سرکوبگر، ابزار شکنجه، ارتش سیاهچالها و بوسیله ارجساب و گروگان گرفتن توده ها، آنها را برای ۲۹ سال مجبور به زندگی تحت شرایط نکت بار و استثمار نمود - ۲۹ سال "ثبات و صلح" برای امپریالیستها و طبقه حاکم. اما این شیوه سرکوبگرانه و تروریستی توسط امپریالیستها و طبقه حاکمه که برای دورانی طولانی توده ها را خاموش ساخته و ثبات را برقرار نموده بود، اینک بضد محدودیتهای مردم عمل می کند و بر سر مرتجعین نتایجی معکوس ببار می آورد. سرکوب و عملکرد تروریستی طبقات ارتجاعی مقاومت را در میان توده ها را برمی انگیزد و ساختار نومستمراتی را که کسل طبقه حاکمه بر آن قرار گرفته اینک در حال فرو ریختن است. بر این زمینه است که مبارزه

فرد مورد نظر آنهاست، اعلام کرد که می خواهد از هائیتی، پورتوریکی دوم بسازد. دوالیه همچین تئوری "دوقشر ممتاز" خرد را فرموله و مطرح کرد، که دعوتی بود برای سازش میان حاکمان.

دوالیه ایسم: اقدامات افراطی برای دوره بحران

دوالیه ایسم چیست؟ دوالیه ایسم شکل خاصی است که دیکتاتوری طبقه حاکمه در یک اوضاع بحرانی بخود میگیرد. این یک ایدئولوژی فاشیستی است و شیوه های فاشیستی فشار بر توده ها جهت تسلیم کردنشان را، بکار می گیرد. این دیکتاتوری در خدمت منافع تمامی طبقه حاکمه و حامیان امپریالیستی آنها میباشد. دوالیه ایسم روشی بود که بخاطر درهم کوبیدن هر شکل از بروز مخالفت در میان پرولتاریا، دهقانان و دیگر بخشهای جامعه هائیتی تکوین یافت. طبقه حاکمه با ترور محض و ستم عربان تمامی حقوق دمکراتیک اساسی و انسانی توده های هائیتی را که قبلاً از طریق مبارزه خویش کسب کرده بودند، از آنها ربود. حکومت با استفاده از جوخه های مرگ که به تونترن ماکوت T. Macoutes معروف گشتند تمامی سازمانهای توده ای را نابود کرد.

دوالیه ماکوتها را بوجود آورد، اما این آمریکا، اسرائیل و دیگر دولتهای مرتجع امپریالیستی بودند که آنها را تعلیم داده و مسلح کردند. ماکوتها بوجود آمدند تا وضعیت موجود را حفظ کرده و از منافع طبقات دارا حمایت نمایند. کل طبقه حاکمه هائیتی و تمامی امپریالیستها از ترور و جنایات ماکوتها منفعت بردند.

تحت تسلط دوالیه و دوالیه ایسم دیکتاتور و هیپالگانش تنها کسانی نبودند که منافع کشور را به جیب می زدند، بلکه هائیتی در کل بهشت هیئت حاکمه و اربابان امپریالیستان بود. دوالیه ایسم هائیتی را به یک جهنم واقعی برای توده ها تبدیل کرد، و همزمان اجازه داد که کل طبقه حاکمه با آزادی مطلق توده ها را استثمار کرده، در شرکت با کمپرادورهای میلیونها دلار از قبیل توده ها انباشت نمایند. دوالیه ایسم اجازه داد که طبقه ملاکین ارضی دهقانان را تاسرحد گرسنگی چاقیده و بی دغدغه از مجازات،

تاکتیک های انقلابیون

در گرهگاه کنونی

چه باید باشد؟

در گرهگاه حاضر ما نباید از مبارزه طبقاتی توده ها دور بمانیم، ما نباید بگذاریم بورژوازمکراتها و دیگر نیروهای غیر پرولتری رهبری مبارزه برای حقوق دمکراتیک و پایان دادن به دوالیه ایسم را بدست بگیرند. ما باید دقیقاً در مرکز این مبارزه قرار بگیریم و برای رهبریش به جدال برخیزیم تا بتوانیم اثر ایشتر به جلو سوق دهیم. در این زمینه تمام مارکسیست - لنینیستهای انقلابی باید از همه مطالبات دمکراتیکی که بحال توده های تحت ستم مفید باشد حمایت نمایند، حتی اگر این مطالبات بوسیله بورژوا - دمکراتها و سایر نیروهای غیر پرولتری نیز پیش گذاشته شود. در عین حال، ما جهت گیری از "بالا" و فرمبستی آنان را رد کرده و مورد انتقاد قرار می دهیم. همچنین این وظیفه ماست که از پیشگام شدن توده ها برای گرفتن سر رشته امور در دست خود حمایت بعمل آوریم، بنابراین ما باید قاطعانه از "عملیات قلع و قمع" حمایت کنیم و حتی در آن شرکت نکنیم. زیرا مبارزه برای نابود کردن ماکوتها یک مبارزه بحق و یک ابتکار انقلابی توده هاست. ما همچنین باید از اقداماتی مانند دادگاه خلق که در آگوست و برپا گردید و دیست ماکوت را بخاطر جنایت هایشان علیه توده ها به زندان محکوم کرد، حمایت کرده و تکامل بخشیم. باید زمانیکه توده ها ماکوتها را از سوراخ موشهایشان بیرون می کشند این امر را مورد پشتیبانی قرار دهیم، باید از دانش آموزانی که از بازگشت به نظام پوسیده دبیرستان خودداری می نمایند و در عرض خواهان رفتن و سواد آموختن به توده ها هستند، حمایت کنیم.

علاوه بر حمایت از پیشگامی و مبارزه توده ها، باید در نظر داشته باشیم که کام - های مثبت توده بخودی خود به انقلاب منتهی نخواهد شد. پرولتاریا و حزبش (که وظیفه ساختن آن بجای خود باقیست) در حال حاضر مبارزه را رهبری نمی کنند، و اگر پرولتاریا این مبارزه را رهبری نکند سایر طبقات خواهند کرد. ایسم نیروهامم اکنون سعی دارند تا توده ها را مهار زنند. برخی همین حالا به توده ها

جمع آورد. آیا می توان تصور کرد خونتسا قصد محو ماکوتها را دارد، یعنی محو "گره های وحشی" یا تمام ماشین سرکوبی که برای سرکوب توده ها و حفاظت از منافع طبقه حاکمه و امپریالیستها مناسب است ؟ از نقطه نظر حفظ برتری طبقاتی انجام چنین کاری غیر منطقی خواهد بود. از زاویه آن منافع طبقاتی که خونتسا به عنوان مدافعش روی کار آمده، این یک خودکشی خواهد بود. بدین دلایل است که خونتسا به ماکوتها پناه میدهد، راه گریز امن به خارج از کشور را برای برخی شان فراهم می کند و حتی به بعضی ماکوتها بیونیفورم ارتشی می پوشاند!

منظور ما از این حرف این نیست که خونتسا بسیار قوی است. در واقعیت امر بدون توجه به امیال و آرزوهای خونتسا آنها مجبورند با توجه به عینیت خشم و مبارزه توده ها را در نظر بگیرند، این واقعیت که خونتسا قادر نشد به لک دزی بزرگ اجازه ترک کشور دهد نشانه ای از ضعف آنها و همچنین قدرت مبارزه توده هاست که بر وقایع تأثیر می گذارد. هیچ بعید نیست که بخاطر فشار توده ها خونتسا حتی بعضی از ماکوتها را به محاکمه بکشاند. اما خونتسا رونوشت مطابق اصل رژیم دوالیه است و هرگز ماشینی که برای خاموش ساختن توده ها و حراست از منافع امپریا - لیستها و طبقه حاکمه هائیتی برپا شده را خرد نخواهد کرد. خونتسا و بورژوازی و نیروهای امپریالیستی که آنها نمایندگی می کنند، نمی توانند یک انقلاب تمام و کمال را علیه امپریالیسم رهبری نمایند، تنها پرولتاریا می تواند زنجیرهای امپریالیسم را در هائیتی پاره کند، و نه تنها به وجود ماکوتها بلکه به حیات کل ماشین سرکوب پایان دهد.

شک نباید داشت که نه خونتسا، نه کمپرادورهای رنگارنگ و دنباله روانشان که برای نمایش انتخاباتی برنامه ریزی شده صف کشیده اند، نه کلیسا، نه نیرو - های بورژوازی که اکنون مبارزه ضد دوالیه ایسم را رهبری می کنند نمی تواند این مبارزه تا آخر به پیش برند یعنی حقوق کامل دمکراتیک، نابودی کل دوالیه - ایسم و یک نظم دمکراتیک نوین و بطور ریشه ای گسست از امپریالیسم را برقرار سازند. تنها پرولتاریا می تواند راهبر توده ها، بویژه دهقانان که منافع اصیلی در بیرون کردن امپریالیسم و بنا نهادن انقلاب دمکراتیک نوین دارند، باشد.

و سایر نیروهای خرده بورژوا که خواهان انجام رفرم از بالا هستند، وجهت گیری پرولتاریا و متحدانش که خواهان دگرگونی کل جامعه از پائین می باشند.

در حال حاضر حتی خرده بورژوازی و بورژوازمکراتها هم از نامفی Namphy و خونتای نظامی می خواهند تا تمام دوالیه - ایستها را از ارتش و حکومت بیرون کنند، ماکوتها را منحل نمایند، به حکومت نظامی پایان دهند، شکنجه گاهها را بزار شکنجه ها را محو سازند، مقامات فاسد را به محاکمه کشانند، وویزای خروج و ورود را برای همه هائیتی ها حذف کنند و قس علیهذا.

این مطالبات بدون توجه به اینکه کدام طبقات آنها را مطالبه می نمایند، می بایست توسط تمامی مارکسیست - لنینیستهای انقلابی مورد حمایت و تقویت قرار گیرند، حتی اگر این مطالبات از سوی نیروهای بورژوازمکرات و خرده بورژوا مطرح شده باشد. اینها حقوق دمکراتیک و صحیح و اصولی هستند که به پرولتاریا و دیگر توده های تحت ستم منفعت خواهند رساند و مطالبات درستی هستند برای این مرحله از مبارزه و انقلاب که می باید در هائیتی به پیش برده شود - یعنی انقلاب دمکراتیک نوین. اگر چه ما از هر خواست دمکراتیک عادلانه توده ها در این دوره حمایت می کنیم، اما نمی توانیم این تصور را مورد حمایت قرار دهیم که خونتای طرفدار امپریالیسم حقیقتاً می خواهد کشور را دمکراتیزه کرده و مطالبات دمکراتیک توده ها را برآورده نماید. در واقع ما شاهد

آنیم که هر امتیازی از سوی خونتسا تنها در نتیجه مبارزه خود توده ها داده می شود، مثال روشن آنکه، حتی برای تغییر پرچم سیاه، و سرخ دوالیه ها برنگ آبی و سرخ، توده ها می بایست به خیابانها بریزند. در واقع، خونتسا به این خاطر پرچم سیاه و سرخ را بعد از رفتن دوالیه پائین نیاورد که این پرچم، پرچم آنها نیز هست ؟ آنها برای ۲۹ سال با سلاح خود از آن دفاع کرده اند. پس مسلم است که خونتسا به میل خود با مطالبات دمکراتیک مردم موافقت نخواهد کرد، اگر چه، از سوی دیگر، بخاطر فشار توده ها به برخی از این مطالبات تن خواهد داد. اما حتی زمانی که خونتسا بعضی از این مطالبات را اعطاء می کند تنها بدان خاطر است که برای خود وقت بخرد و توده ها را به تسلیم کشانده و قادر شود خود را محکم کرده و دوباره سربازان خود را برای سرکوب توده ها

طریق جنگ خلق بدست گرفته و سپس دیکتاتوری دمکراتیک خلق را بردشمنان طبقاتی شان اعمال نمایند. برای انجام این کار، حزب پرولتری باید رشد کرده و برنامه ای را فرموله کند که بتواند پرولتاریا و متحدانش را برای پیروزی رهبری نمایند.

حزب باید با هدف رهبری پرو - لتاریا و متحدانش جهت برپائی جنگ خلق رهبری توده ها برای انجام يك انقلاب تمام و کمال و سپس کسب قدرت، ساخته شود. برنامه حزب نباید تنها جوابهای برای چگونگی قدرت گیری پرولتاریا داشته باشد. این برنامه همچنین باید دافعان را برای حل تضاد کهنه ضد ملاکین رهبری نموده و جوابهای مشخص برای شروع انقلاب ارضی برپایه اتحاد کارگران - دافعان فراهم بیاورد.

بمثابه يك راهنما و چارچوب برای تشکیل چنین برنامه ای، ما خوشوقتیم که از جمعیتی تجربه جنبش کمونیستی بین المللی رابه شکل "بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" بهره مندیم و باید حداکثر استفاده را از آن بعمل آوریم. بنیادیترین مسئله درمورد این بیانیه دست آوردهای عظیم مائوتسه دون می باشد، که تئوری وی، همانگونه که "بیانیه" اشاره می کند، "نقطه رجوع برای تدوین استادانه استراتژی و تاکتیکها" در کشورهایی نظیر هائیتی می باشد.

برای ساختن هرچه سریعتر چنین حزبی انقلابیون نمی توانند از مبارزه ای که توده ها هم اکنون براه انداخته اند

کنار بمانند، بلکه باید فعالانه در آن شرکت جویند، مابعدیک استراتژی دوجانبه اتخاذ کنیم: (الف) متشکل کردن صفوف خود، مرزبندی استوار و قاطع میان علم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه - دون و رویزیونیسم، بالا بردن آگاهی سیاسی توده ها توسط سوسیالیسم، فرموله کردن استراتژی و تاکتیکهای درست برای هر مرحله از انقلاب، کشاندن توده های انقلابی تحت پرچم ایدئولوژی شعار و برنامه پرولتاریا.

(ب) در حالیکه علم مارکسیسم - لنینیسم اندیشه مائوتسه دون را به میان پرولتاریا می بریم باید از آنها بیاموزیم. همچنین بیاموزیم که به آنها انگاء کنیم و به آنها ایمان داشته باشیم. ما باید همچنین از مطالبات توده ها برای حقوق



برچسی که توسط تفلار کنندگان اهل هائیتی در نیویورک حمل می شد

چنین امری، مبارزه مان را فزونی بخشیم ما باید بجنگیم تا حزب پرولتری و پرچم مستقل آن را برپا داریم، برچسی که مطالبات و برنامه حزب جسورانه بر آن ثبت گشته است. این وظیفه نمی تواند بتعریق افکنده شود - همین حالا باید کار را شروع کرد.

وظایف فوری انقلابیون

مارکسیست - لنینیست

وظیفه اصلی انقلابیون مارکسیست - لنینیست کار کردن برای رهبری پرولتاریا و توده های تحت ستم هائیتی است که تضادهای چند قرن جامعه هائیتی را در جهت منفعت طبقاتی خودشان از طریق انقلاب مسلحانه حل نموده و قدرت را از

می گیرند که اعمال آنها وحشتناک است. اینروزها مردم به آرامش و پایان دادن به خونریزی و امثالهم دعوت می شوند. به توده ها می گویند که ماکوتها، طبقه حاکمه و نیروهای سرکوبگر برادرشان هستند و نباید از آنها متنفر باشند، بلکه آنها را مورد لطف و بخشش قرار دهند! در واقع آنها به توده ها می گویند که همه آنچه ای که در حال حاضر بدان نیاز دارند کمی رفرم است و بس.

ما مارکسیست - لنینیستهای انقلابی و تمامی میهن پرستان آگاه نباید اجازه دهیم که این واقع صورت گیرد. ما نباید به این نیروها اجازه دهیم که مبارزه توده ای را تبدیل به يك مبارزه رفویستی بکنند. ماباید برای جلوگیری از وقوع

دمکراتیک و آزادی سیاسی حمایت کنیم.
در عین حال نگرش آنها را وسعت داده
و برای حمله نهایی به استحکامات دشمن
آماده شان نمائیم. بر این زمینه از مردم
کاملاً حمایت می کنیم و از همه می خواهیم
که برای مطالبات ذیل بجنگند:

(۱) مبارزه برای از بین بردن
ماکوتها از پائین، جلوگیری از پیوستن
دوباره آنان به دستگاه ارتجاعی دولتی.
بعلاوه، حمایت از مبارزه علیه "گربه های
وحشی" و دیگر بازوان سرکوبگر دولت.
(۲) خلع ید و زندانی کردن تمامی
ماکوتها و دوالیه ایستها از حکومت، بخش
دولتی و نیروهای مسلح.

(۳) آزادی بیان، آزادی بحث و
مناظره کامل در مورد تبدیل جامعه هائیتی
به یک جامعه عادلانه.

(۴) حق کارگران برای تشکیل
اتحادیه ها و حق دهقانان جهت سازماندهی.

(۵) حق نشر ادبیات.

(۶) حق احزاب سیاسی جهت
سازماندهی.

(۷) برچیدن شکنجه گاهها و ابزار

شکنجه.

(۸) الفا، قانون ضد کمونیستی ۱۹۶۹.

(۹) حق تمامی مردم هائیتی برای

ورود و خروج از کشور بدون ویزا.

(۱۰) پایان دادن به سلب مالکیت

زمین از دهقانان در روستا.

(۱۱) لغو پروژۀ محروم کردن ۲۰ در

صد کشور از تولید مواد غذایی.

(۱۲) استرداد تمام زمینهاییکه در

عرض ۲۹ سال گذشته از دهقانان غصب
شده است.

(۱۳) استرداد دوالیه و خانواده اش

و برگرداندن تمامی پولهای سرقت شده

از مردم.

(۱۴) عقب نشینی ۳۳ کشتی جنگی

امپریالیسم امریکا از سواحل هائیتی.

(۱۵) حمایت از برپائی دوباره

کارخانه قوطی کنسرو سازی و پرداخت

خسارت به آن. این شرکت در حال حاضر

در دست جمهوری دومینیکن است.

نابود باد برده داری در جمهوری دومینیکن!

باید بر همگان روشن باشد که این

۱۵ مطالبه پایه ای برای تشکیل حزب

نیستند. امر ساختن و پرداختن برنامه

برای دوره آینده باقی مانده است. اما

مطالبات فوق، خواسته های پایه ای جنگی

برای موقعیت جاری می باشند. در حالیکه

طبقه حاکم و اربابان امپریالیستی شان

همه تلاش مذبذبه خود را برای خاموش



زن سقا در حال فروش آب در بازار پورتویرنس

و همانگونه که ماشو، زمانیکه چپس
مانده‌هایتی امروز، در آستانه طغیان
قرار گرفت، گفت:

"در اندک زمانی صدها میلیون
دعقان در استانهای مرکزی، جنوبی و شمالی
چین چون طوفان سهمگین، چون گردبادی
تند، بانبروی بس قدرتمند و سرکش بپا
خواهند خاست و هیچ قدرتی را، هر قدر هم
که عظیم باشد، برای بازداشتن آنها
نخواهد بود. آنها تمام زنجیرهایی که دست
و پایشان را بسته است، خواهند گست و
در شاهراه آزادی به پیش خواهند شتافت.
آنها تمام امپریالیستها، دیکتاتورهای
نظامی، مأمورین فاسد و مختلس، مستبدین
محلی و متنفذین شریر را به گور خواهند
سپرد. دعقانان تمام احزاب انقلابی،
تمام رفقای انقلابی را در بوته آزمایش
قرار خواهند داد تا آنها را قبول کنند
یا طرد نمایند. سه آلترناتیو وجود دارد:
یا باید در پیشاپیش دعقانان حرکت کرد
و آنها را رهبری نمود یا اینکه در عقب آنها
ماند و با ادواطوار انتقادشان کرد و یاد
برابر آنان ایستاد و با آنها مخالفت نمود؟
هرچینی آزاد است که یکی از این سه
شق را برگزیند، ولی سیر رویدادها شما
را مجبور خواهد کرد که هرچه زودتر
انتخاب کنید."

این عبارات دقیقاً در برگرفته
آن چیزی است که ما باید انجام داده و
این باید دیدگاه ما در لحظه تاریخی کنونی
باشد. پیش بسوی دیکتاتوری دموکراتیک
نویسن طبقات انقلابی به رهبری
پرولتاریا - رفقا - پیش بسوی آن!

سازمان یافته به هائیتی بازگردیم تا
پیروست ساختمان حزب پرولتاریا و شعله-
ور نگهداشتن مبارزه توده ها را سریعاً
به پیش بریم. حلقه بسیار مهم برای
انجام این دو وظیفه در حال حاضر وجود
آوردن يك روزنامه انقلابی، همانگونه
که در فراخوان ما شرح آن رفته است،
می باشد.

رفقا! در حقیقت این يك لحظه
تاریخی و مهیج است. بیائید زمان را در
یابیم، بیائید این موقعیت انقلابی را به
يك انقلاب تبدیل نمائیم. ما این نوشته
را با سخنان لنین و ماشو خاتمه می دهیم:
"انقلاب جشنواره ستدیدگان
و استشارشدگان است. در هیچ زمانی
بهتر از زمان انقلاب، توده های خلق
در وضعیتی قرار ندارند که بعنوان
سازندگان يك نظم اجتماعی نوین
فعالانه قدم پیش گذارند. اگر با معیار
تنگ نظرانه ای که يك آدم بی ذوق در
مورد پیروست بطئی و تدریجی بکار می
برد قضاوت شود، در چنین زمانهائی
مردم قابلیت معجزه کردن دارند. اما
رهبران احزاب انقلابی نیز باید، در
چنین دوره ای، وظایف خود را همه جانبه -
تر و جسورانه تر ارائه دهند و شعارشان
باید بتواند همیشه جلوتر از ابتکار انقلابی
توده ها قرار گرفته بمثابة يك شعله
راهنما به آنها خدمت کند. باید بتواند
ایده آل سوسیالیستی و دموکراتیک ما را با
تمام عظمتش آشکار نماید و نزدیکترین و
مستقیمترین راه را برای پیروزی نهائی،
کامل و مطلق نشان دهد."

کردن و نقطه پایان گذاردن بر مبارزه
توده ها به عمل می آورند، ما انقلابیون
باید تا به آخر برای روشن نگهداشتن
شعله مبارزه توده ها نبرد کنیم، زیرا هر
اندازه بحران رشد می یابد فرصت بیشتری
برای يك انقلاب خواهد بود و شانس بیشتری
جهت رشد قابلیت جنگی توده ها و ما برای
انجام انقلاب نصیبمان خواهد
ساخت. لنین با آموخت "پرولتاریا نجات
خود را در اجتناب از مبارزه طبقاتی نمی-
جوید بلکه با تکامل آن، وسعت بخشیدن
به چشم اندازش، با آگاهی طبقاتی اش و
سازمان و عزم حزبش به آن دست می
یابد. کسی (کمونیستی) که به وظیفه
مبارزه سیاسی کم بها می دهد از مدافع
حقوق و آزادی مردم بودن به يك منشی
تردیونیون تبدیل می شود. کسی (کمونیستی)
که به وظیفه پرولتاریا در يك انقلاب
بورژوا دموکراتیک کم بها میدهد از يك
رهبر انقلاب مردم به يك رهبر صرف
اتحادیه کارگری آزاد تبدیل می گردد."
رفقای انقلابی! بیائید مدافعان
حقوق و آزادی خلق باشیم. بیائید رهبران
انقلاب خلق باشیم. بیائید در مبارزه
طبقاتی شرکت جوئیم تا تصویر عالی تری
از تشکیلات و اراده مبارزاتی پرولتاریا
و ستدیدگان را ارائه دهیم. با چنین
روحیه ای است که همه انقلابیون و میهن-
پرستان آگاه را به مبارزه برای تشکیل
حزب و "غیرقابل کنترل" نگهداشتن
بحران فرامی خوانیم. بنابراین همه ما
که در تبعید بسر می بریم باید با جد و
جهد از يك طریق برنامه ریزی شده و



فراخوان به جنبش انقلابی:

حقیقی، و نه فقط تعویض اربابان امپریا - لیست بایکدیگر، بلکه «بوسیله موازین» مفاهیم انقلاب دمکراتیک نوین [نه پیشگامی مائوتسه دون در انقلاب چین] هدایت گردد، و باید آن مفاهیم را با توجه به شرایط خاص هائیتی بکار گرفت. این انقلاب دمکراتیک نوین بخودی خود سوسیالیستی نیست. اهداف آن عبارتند از احیاء مناسبات وابستگی ساختاری به امپریالیسم و نابودی روابط نیمه فئودالی در روستاها و طبقات و نهادهائی که حافظ وحامی آنها هستند. این انقلاب، برای تضمین عدالت قطعی و حتی درهم شکستن اساس آن مناسبات، باید از همان ابتدا خود را وظیفه - مندییشروی بیشتر به یک مرحله سوسیالیستی بنماید.

۲- «خلق بدون ارتش خود، هیچ ندارد.» این گفته مائوتسه دون یک حقیقت برجسته است. آزادی حقیقی صرفائی تواند با جنگ توده ها بدست آید - هرگونه طرح و تدبیری در جهت باصطلاح «انقلاب مسالمت آمیز» و یا اتکاء به عملیات قهرمانانه گروهی کوچک، نتنها می تواند باعث عقب نشستن

زنند. اما آنان حتی کلمه ای در مورد درهم - شکستن ارتش ارتجاعی، که همواره حافظ منافع زمینداران بزرگ، نجبا، و سرمایه - داران خارجی خواهد بود، بر زبان نمی - رانند. جدل آنان بایکدیگر بر سر آنست که چه کسی باید زمام امور هائیتی را در دست گیرد، اما همگی توافق دارند که توده ها نباید قدرت را به کف آورند!

دومین راه همانا مشی انقلاب راستین است. هدف انقلاب کنونی هائیتی یک انقلاب دمکراتیک نوین است که در آن کلیه بقایای فئودالیسم از بین روند، تمامی ساختاری که موجب تداوم وابستگی به امپریالیسم است ویران گردد، و یک قدرت کیفیتاً نوین دولتی در دست طبقات انقلابی بنحیض ظهور رسد. هواداران این مشی از مبارزه در حال خروش توده ها حمایت می - کنند، و ارتقاء آن را بطرح یک انقلاب علیه طبقاتی که باعث عقب افتادگی هائیتی و سود بردن از قبل آن هستند و خون و عرق خلق را در مشت مرتجعین و امپریالیستهای ریزند، خواستارند. این انقلاب برای کسب رهائی

هائیتی بر سر دوراهی قرار گرفته است. هر روز مردمان بیشتری به خیابانها سرازیر می شوند و برای کسب خواسته های خویش مبارزه می کنند. اما چگونه میتوان به امیدها و رویاهای ژرف خلق هائیتی برای آزادی و رهائی راستین جامعه عمل پوشاند؟ دروای تمامی برنامه های گوناگون دوپاسخ کاملاً متضاد به این پرسشها وجود دارند، که هر کدام به آینده ای بسیار متفاوت منتهی می گردد.

ما پاسخ اساسی ذیل را بعنوان نقطه عزیمت برای عمل و اتحاد میان تمامی انقلابیون راستین و میهن پرستان آگاه پیشنهاد می کنیم:

۱- انقلاب دمکراتیک نوین:

یک راه در مقابل روی داریم که به گذشته تعلق دارد. طرفداران این راه با بوق و کرنار فرمی چند را پیشنهاد می کنند، اما وابستگی نواستعماری هائیتی به آمریکا (و دیگر قدرتهای امپریالیستی) را همچنان دست نخورده باقی می گذارند. هواداران این خط - از «بازین» گرفته تا «پوچ» همگی از ضرورت انتخابات و پارلمان دم می

از سوی گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی (گریا)

و

حزب کارگران هائیتی (پی.تی.اچ.)

در جهت تأثیر گذاری و ارتقاء مبارزه جاری، با هدف برپاساختن مبارزه مسلحانه به قصد کسب قدرت در کوتاهترین زمان ممکن، باید میان همه کسانی که بر این نکات توافق دارند تماس سازمان یافته و مداوم برقرار گردد.

وثائقی، آن اتحاد سیاسی و سازمانی لازم برای تشکیل حزب فعالانه توسعه داده شود، که حلقه کلیدی این روند نیز عبارت است از: مباحثه و مبارزه سازمان یافته حول یافتن یک برنامه صحیح برای انقلاب هائیتی.

رفقا! از آنهایی که بیشتر گرفته اند، بیشتر نیز طلب می شود، جهان باچشمان باز هائیتی را می نگرد آنچه که انجام می دهیم تنها برهائیتی بلکه - حتی با اهمیتی بسیار برتر - بر تمامی کسره ارض تأثیر برجای خواهد نهاد. زمان طلب می کند که اختلافات جزئی را کنار نهاده و بر سر اصول متحد شویم و در برابر این - مقابله حقیقتاً تاریخی بپا خیزیم. ●

وقت را دریاب!

لحظه را دریاب! به پیش با انقلاب!

گیرد فرصت مناسب جاری برای انقلاب در هائیتی دوام همیشگی نخواهد داشت. در حالی که آمریکا و ارتش هائیتی جهت بخون غرقه کردن انقلاب آماده می شوند، جایز نیست که ماحتی دقیقه ای را بیهوده تلف کنیم! چرا که باید حزبی بزرگ بنیان مستحکم بنا شود. این حزب بویژه باید با گرایش بسوی شوروی، کوبا، آلبانی، چین کنونی و، با سوسیال دموکراسی، مرز بندی کند و در عوض، این حزب باید در سطح بین المللی بدان نیرو هائی توجه کند که در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مجتمع شده اند، از آن جمله حزب کمونیست پرو (در رسانه های گروهی بنام "راه درخشان" شناخته شده است) که در حال حاضر جنگ خلق را در پیرویه پیش می برد. بخاطر فوریت در تشکیل این حزب و رهبری روند انقلاب به پیش، ما پیشنهاد می کنیم که نیرو های انقلابی هائیتی - افراد، محافل و گروه های متشکل - جهت گیری سیاسی خود را حول چهار نکته فوق قرار دهند و بر اساس این سمت گیری سیاسی است که:

انقلاب گردد. همه انقلابیون باید این مسئله را درک کنند و از همین حالا استراتژی و تاکتیک های مبارزه مسلحانه توسعه ای مناسب انقلاب در هائیتی را فرموله نمایند. ۲- ستون فقرات انقلاب دموکراتیک نوین، اتحاد میان پرولتاریا و جماعت وسیع و تحت ستم دهقانان می باشد. اما کسب پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین منوط به جنگ خلق برپایه یک جبهه واحد متشکل از تمامی طبقات خلقی که منافع آنان در گرو سرنگونی نظم حاضر است، می باشد. وظیفه رهبری وحدانی این جبهه واحد که اتحاد کارگر - دهقانان هسته مرکزی آنرا بوجود می آورد، بردوش پرولتاریا است. طبقه ای که هیچ تکیه گاهی در نظم حاضر ندارد و آینده ای آزاد از هر گونه ستم و استثمار را نمایندگی می کند. ۴- طبقه کارگر برای بدوش گرفتن این وظایف تاریخی، نیازمند حزب پیشرو خویش، برپایه مارکسیسم - لنینیسم - و اندیشه ماشوتسه دون، است. نیاز به تشکیل چنین حزبی با تأکید خاص عاجلی طلب می شود. این کار باید در اسرع وقت صورت

مردم می خواهند خود، سر رشته امور را بدست گیرند

گفتگویی با حزب کارگران هائیتی (پی.تی.اچ)

این متن ویرایش شده مصاحبه ایست که بایکی از اعضای حزب کارگران هائیتی انجام گرفته است. ج. ب. ف.

آنها درباره "بحران" فریاد می کشند، گوئی این بحران امر بدیست لیکن برای مردم بحران کنونی، امر خوبی است. آنان تظاهرات می کنند و خواست خود را ابراز می دارند و این امر بسیار خوبی است.

ارتجاع قادر شده تا حدودی مانع از رشد بیشتر این بحران و حالت موجود در میان توده ها گردد. همانطور که می دانید، کلیسای کاتولیک بسیار نیرومند است آنها برای باز نگهداشتن امور از رشد بیشتر تلاش بسیار سختی می کنند. مجامع پروتستان نیز همین کار را انجام میدهند. هم اکنون مجموعه طبقات حاکم یک کارزار فوق العاده سخت ضد کمونیستی براه انداخته اند. ماهیست که تمامی کلیساهای پروتستان در باره خطر کمونیسم صحبت می کنند. نه از خطر تونئون ماکوتها و دوالیه پستها که هنوز در قدرت هستند، بلکه از خطر کمونیسم، درمر کلیسایی کثیشان داشا در باره اینکه چقدر تحت کمونیسم بودن بد است و در مورد وجود برده داری در کوبا و سایر کشورها موعظه می کنند. این یک کارزار هماهنگ است که کلیسا، رسانه های گروهی و امثالهم در آن شرکت دارند و بهیچوجه خودبخودی نیست. آیا امکان دارد که تمام کلیساهای بدون دستور از بالا بطور خودبخودی همزمان کاری را به طریقی یکسان انجام دهند؟

آنها می گویند کمونیسم یعنی اینکه اگر شما دو جفت شلوار دارید، من یکی از آنها را بر می دارم. این دروغهای احمقانه ای است که بطور هماهنگ تکرار می کنند. آنها مضار زندگی در کشورهای تحت کمونیسم را بر می شمارند و سپس به مردم اخطار می کنند که "کمونیستها در میان شما هستند و در خفا کار می کنند - مواظب باشید زیرا آنها می خواهند جنبش شما را غصب کرده و شما را به بردگی بکشانند". و علی القاعده توده ها می بایست جهت اجتناب از این بردگی جنبش "قلع و قمع" Dechoukage و تظاهراتی که برای ازجا کردن رژیم دوالیه صورت می گرفت را متوقف سازند.

تظاهرات و قلع و قمع، تمامی دوالیه پستهای درون حکومت، ارتش، بورژوازی و هر جای دیگر که ممکن است

بسیج مردم، یا به یک معنی اشتیاق توده ها برای درگیر شدن در پروسه سیاسی، دلیل اساسی سرنگونی دوالیه در ۷ فوریه ۱۹۸۶ بود. چنین اوضاعی در آستانه سرنگونی دوالیه و متعاقب آن وجود داشت و اینک نیز مشخصه پر اهمیت برای اوضاع سیاسی حاضر است. توده های هائیتی بیا می خیزند. آنها در امر سرنگونی دوالیه شرکت جستند و همچنان نیز در صحنه باقی مانده اند.

موضوع تنها سرنگونی دوالیه و استقبال توده ها از این امر نیست. مردم نقش عظیم در این سرنگونی بازی کردند و هنوز هم برای خواستهایشان مبارزه می کنند. این مسئله ای است که ارتجاع هائیتی و امپریالیسم را بوحشت انداخته، زیرا توده ها بیدارند و عرصه مانور را برای مرتجعین تنگ می سازند.

مردم هوای تظاهرات خیابانی را در سر دارند. آنها خیال ندارند دست بدامن حکومت و نیروهای مسلح شوند تا برایشان کاری انجام دهند، آنها می خواهند خود اقدام کنند. مردم نه تنها از خونتای نظامی می خواهند که تونئون ماکوتهای جانی (Macoute پلیس امنیتی سرکوبگر رژیم دوالیه - م) را به محاکمه کشد، بلکه خودشان ماکوتها را شکار کرده به خیابان می آورند، به محاکمه می کشند، محکومشان می سازند و نابودشان می کنند. این واقعیت که توده ها می خواهند خود سر رشته امور را بدست گیرند بینهایت برای درک اوضاع سیاسی جاری حائز اهمیت است.

تأمیل به اقدام و به خیابانها ریختن درمیان توده ها بهیچوجه از ۷ فوریه فروکش نکرده، اگرچه ممکن است جزر و مدهایی داشته و در تمام لحظات بطور یکسان در اوج نبوده باشد. ارتجاع سعی می کند مردم را متوقف سازد، خونتای نیروهای مسلح و حتی بخش قابل ملاحظه ای از نیروهای کلی که در سرنگونی رژیم دوالیه شرکت کردند اکنون صحبت از زمان "بخشایش" می کنند کلیسا می گوید بجای شکار و کشتن جانپان، مردم نیازمند "صلح" هستند. برای آنان تحت رژیم دوالیه بحرانی وجود نداشت، اما اکنون که دوالیه سرنگون شده و توده ها در خیابانها حاضرند



مردم تونون ماکوتی را مجازات کرده اند

کشتار فور دیمانش

گروهی از توده ها و اعضا دون پایه کلیسا به ابتکار خود تصمیم گرفتند بخاطر هزاران زندانی سیاسی که در سالهای حاکمیت دوالیه در خیابانها یا سایر نقاط فور دیمانش کشته شده بودند، شب یادیوی توده ای برگزار کنند. برنامه یادیود به قرار زیر بود: شنبه شب همه مردم در سراسر کشور بیدار گسائیکه در زندانها یا خانه ها کشته و یا "ناپدید" شده بودند قرار بود دورهم جمع شوند، قهوه بنوشند، دمیخو و ورق بازی کنند و گپ بزنند. آماری در باره تعداد کشته شدگان در دوران دوالیه در دست نیست - برخی می گویند این تعداد به ۲۰۰۰ یا ۵۰۰۰ نفر بالغ می شود.

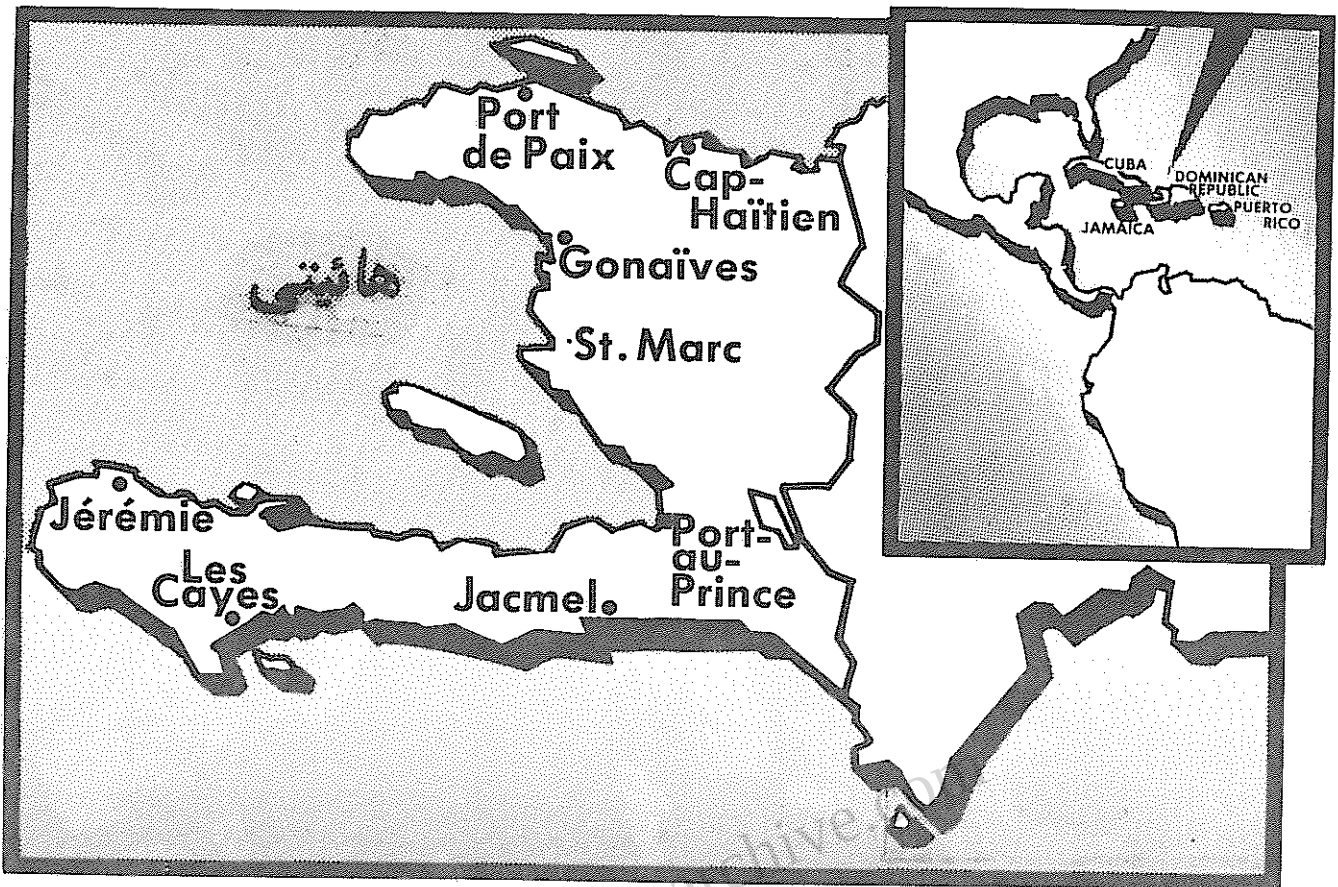
عده ای در خانه هایشان کشته شدند برای نمونه ماکوتها به خانه دانشجویان می رفتند. آنها دانشجویان را در خیابانها دستگیر نمی کردند، بلکه به خانه هایشان می ریختند، جوانان را بیرون می کشیدند و در مقابل تمامی اعضا، خانواده به گلوله می بستند، سپس همه کسانی را که در خانه زندگی می کردند، والدین، فرزندان، شوه ها و حتی سک خانواده را در مقابل آتش گلوله قرار می دادند. سپس خانه را سوزانده و ویرانه ای را به حال خود رها می کردند، برای اینکه به هر پدر و مادری مجاب شود که فرزندش نباید در سیاست دخالت کند. بدین جهت فشار خانواده بر دانشجویان خیلی شدید بود.

اوایل سالهای ۱۹۶۰، تعدادی از آنها که برای آموزش

بیدار شوند اهداف قرارداده است توده ها می خواهند آنها را بیزیر بکشند و بیم از آن دارند که این نیروها دست نخورده باقی بمانند. در روزهای اول بعد از سقوط دوالیه، "همسه" با قلع و قمع و بریر سوال کشیدن تونون ماکوتها - تنها رده های پائین آنها - توافق داشتند، زمانیکه رژیم مشاهده کرد که قلع و قمع ادامه دارد و مردم ماکوتها را از مناصب بالا، نظامی و غیر نظامی، حتی از میان نیرومندترین اقشار بورژوازی پائین می کشند، تصمیم گرفتند که به این کار پایان دهند. در ابتدا ارتش و برخی از عناصر بورژوازی قادر گردیدند در جنبش شرکت جویند و به دستگیری ماکوتها - تنهایی اهمیت ترین آنها یعنی ماکوتهای محلی و نه رؤسای آنان باری نمایند بیشتر ماکوتهایی که در اوایلین روزها کشته شدند اشخاص کله گنده ای نبودند، زیرا

کله گنده ها از بخشودگی بهره مند گشتند رؤسای ماکوت پول و محل برای مخفی شدن در اختیار داشتند. زمانیکه ارتش بر سران آنها می آمد تنها برای آن بود که آنها را به محلی امن تر ببرد ارتش غالباً این کله گنده ها را دستگیر می کرد تا آنها را به محل امنی در یارک ملی ببرد، یارک ملی در واقع زندان نیست، در آنجا به آنها خوب غذا می دهند و تلویزیون هم در اختیارشان قرار داده اند.

مانورهای مرتجعین تاحدودی رشد این جنبش را مانع شده، اما حتی تمامی این تحریکات هم قادر به متوقف ساختن جنبش نیست. قتل عام ۲۶ آوریل فور دیمانش Fort Dimanche یک تحریک بزرگ بود.



فوردیمانش بطور مشترك بوسیله پلیس ملی و ماکوتها اداره می شد. این زندان يك حیاط وسیع مشرف بر دریا دارد، گاهی اجساد زندانیان به دریا انداخته می شد، و گاهی در حیاط زندان دفن می گردید. این زندان سمبل شکنجه و قتل در هایتی بود. قبل از روز مراسم، در سراسر کشور خواست بستن فوردیمانش بالا گرفته بود، آنجا بجای زندان باید تبدیل به يك موزه شود تا نسلهای آینده بتوانند از آن دیدن کنند و در مورد گذشته بیاموزند.

بدین گونه بعد از مراسم اعیان ربانی، مردم برای راهپیمایی بسوی فوردیمانش حرکت کردند. آنجا افرادی از تمام طبقات، از حمیرآبادها، طبقه میانی اطراف شهر، زنان، مردان، کودکان وعده ای کشیش و راهبه هم گسرد آمده بودند. ماکوتها منتظر بودند تا زمانی که جمعیت به فوردیمانش رسید از کینگاه به آن حمله ور شوند. هدف آنها حادثه افروزی و به کشتن دادن مردم بود تا بدین ترتیب حکومت مقررات منع عبور و مرور وضع کرده و مراسم یادبود ملی را که قرار بود آن شب برگزار شود قدغن کند. و این چیزی بود که اتفاق افتاد. ماکوتها بر راهپیمایان آتش گشودند و پلیس که شامل دوالیه ایستها هم می شد، شروع به تیر اندازی بسوی جمعیت کرد با این بهانه که آنجا هنوز يك زندان است و تظاهرکنندگان می خواهند به آن حمله کرده و خود درهایش را تخته کنند. آنها بقصد کشت مستقیما بسوی جمعیت تیر اندازی کردند. خوننا این واقعه راهبانه ای برای ممنوع کردن هر تظاهرات و گردهمایی قرارداد.

نظامی به خارج رفته بودند همگی در بازگشت دستگیر و کشته شدند. رئیس کمیسیون نظامی حزب روبریونیست، Puch، مردی که متهم به کشتن این افراد به داخل کشور بود، يك ماکوت از آب درآمد. رژیم، دانش آموزان دبیرستانی را به تماشای مراسم اعدام واداشت.

بسیاری دیگر دور از انتظار در زندان یادگنزار جاده ای بقتل رسیدند یا بسادگی "ناپدید" گشتند. اجساد آنان در کنار جاده ها رها شد، بهادر گورها و گودالهای عادی انداخته شد. بنابراین اگر بر حسب اتفاق کسی ناپیدمی گشت مطمئنا برای مدت طولانی نمی شد فهمید برایش چه اتفاقی افتاده یا ممکن بود هرگز چنین چیزی روشن نشود. ممکن بود بعد از مدتی تعدادی زندانی آزاد شوند و هیچکدام از آنها فلانی را ندیده باشند، در آن صورت می شد نتیجه گرفت که وی مرده است، اما هرگز مطمئن کامل حاصل نمی شد. اوتازه رفته بود، و اگر او رفته بود، مردم حساب می کردند که بهتر است درباره اش صحبت نکنند زیرا ماکوتها باید او را برده باشند.

حال مردم می خواستند برای تمامی کشته شدگان يك روز ملی سوگواری داشته باشند، مراسمی که نه تنها در پورتو پرنس بلکه در تمام شهرها و اکناف هایتی برگزار شود. صبح روز شنبه يك مراسم توده ای در پورتو پرنس جریان داشت. محیط کلیسا كوچك بود اما نزدیک به ۱۰۰۰ نفر در آن تجمع کردند. آنها از پلیس برای تظاهرات در مقابل فوردیمانش، که معروفترین زندان هایتی و محفل نگهداری زندانیان سیاسی است، اجازه گرفته بودند.

سیاهان و رنگین پوستان دور که را به خود گرفته، یعنی میان بورژوازی دور که و ملاکین سیاه، در واقع این مبارزه ای بود میان دو طبقه ارتجاعی بر سر آنکه کدام یک بر قدرت دولتی هژمونی داشته باشد. دوالیه بیشتر نماینده ملاکین بود تا بورژوازی، و بعد از قدرت یابی، بورژوازی را مجبور به پذیرش خود کرد. گفته می شود که در آن زمان ۲۰ خانواده میلیونر در هائیتی وجود داشت، حال آنکه در زمان سقوط دوالیه این تعداد به ۲۰۰ افزایش یافت. علت این بود که بورژوازی در کل دوالیه ایست شد. خانواده های تازه ثروتمند شده بسیاری هستند که بخشی از بورژوازی شده و به دوالیه وفادار بودند و دوالیه این تئوری را تبلیغ میکرد که هائیتی به بورژوازی سیاه نیاز داشت تا بتواند با بورژوازی دور که مقابله نماید. دوالیه، کل جنبش سیاهان را (Negritude Movement) بکار گرفت، این جنبشی مروج اندیشه نیاز هائیتی به یک رئیس جمهور سیاه، بورژوازی سیاه و کشیشان سیاه بود. اگرچه دوالیه این را قدرت سیاه نامگذاری کرد، اما در اساس این قدرت ملاکین و دیگر مرتجعین بود. پیش از دوران حکومت دوالیه، بورژوازی برای مدتهایی مدیدنسیت به ملاکین وزن بیشتری در قدرت دولتی داشت، و اینکه چه کسی رئیس جمهور بود، تأثیری در ماجرا نداشت، اما آنچه بعد از قدرت یابی دوالیه اتفاق افتاد این بود که بخش عظیم بورژوازی دوالیه ایست شد. با همه اینها او ۲۹ سال وقت داشت تا افراد خود را به درون بورژوازی و تمامی بخشهای دولت و زندگی اجتماعی بکشانند و بقیه بورژوازی نیز ۲۹ سال وقت داشت تا با او کنار بیاید. دوالیه در ابتدای برقراری رژیمش جهت کسب عوامفریبانه محبوبیت و جلب بورژوازی که در موضع مخالفت وی قرار داشت، میلیشیا و ماکوتها را به عنوان سازمان سیاهان فئاتیک بوجود آورد. او شماری لنین را استخدام کرد، به آنها قدرت داد و علیه مخالفین بورژوازی خود بکار گرفت. اولین نو آموزان میلیشیا، اکثراً دزدان و اوباش روستاها و شهرها بودند. البته دوالیه به آنها نمی گفت که این تعلیمات برای قتل عام مردم است، بلکه می گفت، این اسلحه را بگیری و اگر هر فرد ثروتمندی، هر بورژوازی، سعی کند مرا بر اندازد، باید از من دفاع کنی. کاسه-لیسانی به استخدام دولت درآمدند که بیشتر عمر خود را در زندان گذرانده بودند. به آنها گفته شده بود که این اسلحه را بگیر و در رئیس فلان شرکت را دستگیر کنی، چرا که مخالف دوالیه است. بدین طریق بیبی دوک گروهی فئاتیک بوجود آورد که بخیال خودشان علیه ثروتمندان می جنگیدند. آنها بزودی متوجه شدند که علیه توده ها می جنگند، گرچه در ابتدا این جریان کارا کمتر دیگری داشت.

گسترش اهداف

در ابتدا، طی روزهای نخستین خیزش توده ای، هدف جنبش خود بخوبی به ماکوتها محدود می شد. مردم ماکوتها را شکار می کردند، کتک می زدند و می کشتند. این اقدامات بود که به جنبش هائیتی چهره ویژه ای می داد. ارتجاع می اندیشید که می تواند جنبش را از پیشروی بیشتر باز دارد و حتی بعضی عناصر بورژوازی در آن شرکت

حکومت در باره عاملان تحریک صحبت کرده و ماکوتها و کمونیستها را عاملان تحریک تیراندازی معرفی کرد. حقیقت جز این بود. در همان زمان، شایعاتی مبنی بر اینکه دوالیه ایستها در ارتش در صدد کودتایی علیه خونتاست وجود داشت. شاید حقیقت این بود. لیکن دلایل متقاعد کننده ای وجود داشت که این شایعات جوسله خود خونتای بخش شد تا بدین ترتیب مردم بجای مخالفت، به حمایت از خونتای بر خیزند. گوئی مردم مجبورند یا یک خونتای نظامی برگزینند و یا خونتای ماکوت. هنوز دولت درباره خطر یک کودتای ماکوت صحبت می کند. این احتمال را نمی توان از نظر دور داشت زیرا هنوز دوالیه ایستها و ماکوتهای بسیاری در رهبری ارتش وجود دارند اما در عین حال، خونتای از چنین تهدیدی بعنوان ماضور استفاده می کند. مردم می گویند خونتای به هیچ وجه خوب نیست و همه این افسران در خدمت دوالیه بودند و این یک خونتای دوالیه ایستی است. خونتای در پاسخشان مطرح می کند که شاید بعضی از افسران ارتش دوالیه ایست بودند اما حداقل تندروترین دوالیه ایستها بودند. دوالیه ایستهای بدتر از آنها هم وجود دارند که در خونتای شرکت ندارند. تلاش خونتای موجود بر آن است که با ترساندن مردم از یک خونتای بدتر، خود را بر مسند قدرت نگهدارد.

دشمن شدیداً تضعیف گشته است

نیروهای مسلح متقبل بر ۶۰۰۰ پلیس و ۲۰۰۰ سرباز در سه گردان، همگی در پایتخت، سازمان یافته اند. یکی در کاخ ملی، یکی در فورددزالین (Fort Desalines) و دیگری گردان ضد شورش تحت عنوان "گربه های وحشی". نیروی دریایی یک قایق و ۲۰۰ ملوان دارد. عملاً نیروی هوایی موجود نیست. زمانی بیش از پنجاه هزار ماکوت وجود داشت، که نیروی مسلح اصلی بود، اما حالا اکثر آنها اخراج شده اند. دوالیه ارتش را تکه تکه کرد، آنرا کوچک نگه داشت و آنهایی را که به شخص او وفادار بودند بدان راه داد. او اشخاصی را ژنرال کرد که خواندن و نوشتن نمی دانستند زیرا افراد وفادار اینچنینی نمی توانستند امید جانشینی خود با دوالیه را در سر بیورانند. در مقابل ارتش، ماکوتها را شکل داد و گسترده ساخت. بخاطر آنچه گفته شد، اکنون دولت بسیار تضعیف گردیده است. پایادوک از زمان به قدرت رسیدن، تابه آخر نماینده ملاکین بود و نماینده آشکار این طبقه بود و زمانیکه در انتخابات ۱۹۵۷-۱۹۵۶ به قدرت رسید،

کاندیداهای دیگر نماینده بورژوازی بودند بخشی از بورژوازی از دوالیه حمایت و بخشی دیگر با او مخالفت کرد. در ژوئن ۱۹۵۷ ارتش قدرت را بدست گرفت و انتخابات سپتامبر ۱۹۵۷ را سازمان داد، اما درون طبقات حاکمه و نیروهای مسلح شکافهایی وجود داشت. اکثریت بورژوازی مخالف دوالیه بود انتخاباتی مسخره در سپتامبر برگزار شد که مسئولیت سازماندهی آنرا یک سر کرده نظامی دوالیه ایست بعده داشت.

زمانیکه هائیتی از فرانسه مستقل شد تا به امروز، مبارزه ای میان ملاکین و بورژوازی در هائیتی وجود داشته است. در مقاطعی این مبارزه شکل مبارزه میان

کردند، اما قلع و قمع آنها را تضعیف کرد، توده هسا کماکان ابتکار عمل را از دست نداده اند، و خواست قلع و قمع بزرگترین ماکوتهای درون ارتش و خونتای هر روز قویتر می شود. جنبش قلع و قمع در شهرها شروع شد، اما به سراسر کشور از جمله روستاها گسترش یافته است. در نواحی پیرامون شهر، جنبش مردم اقدام به تعقیب ماکوتهای محلی را با تعرض به تجار بزرگ ادامه داد. مردم می گفتند که اینها افرادی پست فطرت و کلاش هستند. سپس عزل مقامات غیر نظامی آغاز گشت. جوانی از مبارزه طبقاتی و نبرد برای کسب قدرت سیاسی در جنبش توده ای تبلور یافت.

نکته اینجاست که اگر جنبش خلقی ادامه یابد، و نه فقط کلاً ماکوتهای دون پایه بلکه سرازتن مقامات عالیترتبه آنها، از جمله افسران عالیترتبه ارتش و بورژوازی بزرگ جدا کنند، در آن صورت رژیم رادچاری بی ثباتی خواهد نمود. قلع و قمع خطری برای همه طبقه حاکمه و نظامشان است. قلع و قمع در آغاز، علیه ماکوتها نشانه گرفته شده بود و اغلب برای دستگیری این یا آن ماکوت، با افسران ارتش نیز اتحاد صورت می گرفت. مردم برخی از ماکوتهای کوچک را می کشتند و ارتش بهیچوجه به این کار اهمیتی نمی داد. مردم بخوبی می دانستند که افرادی در یونیفورم نظامی و برخی از افسران، ماکوتهایی هستند که دوالیه به درون ارتش فرستاده بود، بنابراین در این میان ناحیه بدنبال بعضی ماکوتهای بلند پایه نظامی می گشتند، آ. را سیرمی کردند و به یادگتک می گرفتند. آنها ماکوتهایی که افسر ارتش یا از مقامات کلیسا بودند را مضروب ساختند. حتی اسقف لیگونده که یک ماکوت بود نیز از خشم مردم در امان نماند. این اسقف پسر عموی همسر دوالیه، میشل بنت بود و معمولاً با سایر اعضای خانواده دوالیه در کاخ ریاست جمهوری بسر میبرد.

همانطور که گفتیم، ارتش بسیار ضعیف است و طبقات حاکم از این می ترسند که جنبش قلع و قمع آنها بیشتر تضعیف نماید. برخی از افسران جوان علاقمندند که از شر افسران کهنه کاری که ماکوت هستند خلاص شوند تا بتوانند در حرفه و مقام خود پیشرفت کنند، و آمریکا موافق این است که برخی از عیانترین ماکوتها درون نیروهای مسلح کنار بروند. اما نه همه آنها و نه حتی اکثریتشان، چرا که آمریکا برای سازماندهی دوباره نیروهای مسلح به آنها نیاز دارد. نقشه آمریکا این است که ابتدا نیروهای مسلح را مجدداً سازماندهی نماید و سپس انتخابات را برگزار کند تا بدین ترتیب هرکسی را که مایل باشد بر سر کار گذارد. آنها اکنون خواهان برگزاری انتخابات نیستند چون موقعیت هنوز به اندازه کافی تحت کنترل آنها نیست. نیروهای مسلح قلب دولت محسوب می شوند.

مواردی بوده که خونتای نظامی، رئیس یک مؤسسه خدمات اجتماعی یا یک تشکیلات اقتصادی را عزل نموده و افراد خوبی را بجای آن منصوب کرده است و کارمندان آن مؤسسات و شرکتها گردهم آبی هایی داشته و فردا انتخاباتی دولت را بعلت دوالیه ایست بودن مسردود دانسته اند. اتفاق افتاده که وزیراوردی را منصوب کرده اند و در مقابل کارمندان دست به اعتصاب زده اند. در اداره

پست، تمامی کارمندان یک گردهمایی توده ای داشتند، مدیر خود را انتخاب کردند و دولت را مجبور به پذیرش او نمودند. بدنبال این واقع، دیگران نیز همین روش را در پیش گرفتند. در شرکت تلویزیون دولتی، کارمندان نه تنها خواهان برکناری دوالیه ایستها، بلکه خواستار یک خانه تکنائی و تجدید سازماندهی کامل گشتند. آنها می گفتند که بعضی اشخاص ساعت یازده صبح سر کار می آیند و ظهر آنجا را ترک می کنند و ماهی سه هزار دلار می گیرند، در حالی که زنان نظافتچی اداره ماهی ۲۵ دلار حقوق دریافت می کنند. آنها می خواستند نقطه پایانی بر این نابرابری بگذارند.

ضربه به قدرت ارتجاعی در روستا

این جنبش به روستاها نیز کشیده شد. مردم می خواستند بخشداران را قلع و قمع کنند، آنها را از دفاتر شان بیرون بریزند و محاکمه نمایند. مناطق روستائی به بیش از پنجاه بخش تقسیم شده است. بخشداران از مقامات بالای پلیس هستند، و نه مقامات غیر نظامی. آنها مقامات نظامی هستند که خارج از پاسگاههای پلیس کار می کنند و یونیفورم نظامی می پوشند. مقامات نظامی، شهرداران، و قضات همه از این قماشند. آنها مردم را در پاسگاهها محاکمه می کردند و سپس به زندان یا پرداخت جریمه نقدی محکوم می نمودند. اغلب بخشداران از بزرگترین ملاکین بخش یا از ماکوتها و کاهن های جادوگر هستند. مدتهای مدیدی است که مردم خواهان جابجائی بخشدار با شورای بخش بوده اند. دوالیه مجبور شده بود قسمت جدیدی به قوانین روستائی اضافه کند که به موجب آن بخشداران با شوراها تعویض گردند. اما این هرگز به عمل در نیامد. جنبش قلع و قمع بخشدارها را نیز زیر ضربه قرار داد، در مناطق روستائی مردم آنها را به محاکمه می کشند و گاهی آنها را می کشند. گاهی اوقات جنبش های دمقانی خواهان آنند که نماینده آنها جایگزین بخشدار سابق کرده در همین ارتباط، جنبشی علیه کاهنان جادوگر که الزاماً همه شان بخشدار نیستند، وجود دارد.

به مفهومی جنبش قلع و قمع، هوانگان های یعنی کاهنهای جادوگر را بیشتر زیر ضربه قرار داده تا بخشداران را. این حرکت معلول دلایل خود بخودی نبوده و موضوع بحث انگیزی است. همه بر سر این مسئله توافق دارند که هوانگان بعلت دوالیه ایست بودن باید به محاکمه کشیده شوند، زیرا جنایتکارند. اما گاهی اوقات جنبش بطور کلی فقط علیه هوانگانهاست. گسترش برخورد میان پیروان سحر، که مذهب عامه محسوب میشود، و پیروان کلیساهای کاتولیک و پروتستان، امری بسیار خطرناک است، زیرا خطر جنگ مذهبی درهائیتی را رو می آورد. این کلیسای کاتولیک و مهمتر از آن، کلیسای پروتستان است که به این مسئله دامن می زنند. سازمان سیا از این قضیه برای به انحراف کشاندن جنبش توده ها از یک مبارزه سیاسی به یک جنگ مذهبی استفاده می کند. برخوردهای مذهبی در هائیتی سابقه ای طولانی دارد. در این میان عده ای سعی کرده اند مذهب خارجی را در مقابل مذهب بومی مرجع جلوه دهند و به این ترتیب وابستگی فرهنگی را بیشتر کنند. اعتقاد

روستائی است و مسئله ملی هائیتی اساساً يك مسئله دهقانی می باشد. مسئله تنها این نیست که دهقانان اکثریت قاطع دارند، بلکه نابرابری اجتماعی میان دهقانان و دیگر طبقات اجتماعی بحدی عظیم است که مانند دو کشور کاملاً مجزا بنظر می رسند. تفاوت میان دهقانان و طبقات ارتجاعی بسیار عظیمتر از چنین تفاوتی در بسیاری کشورهای دیگر است، و این در خصوص تفاوت میان دهقانان و کارگران کارخانجات نیز صدق می کند. طبقات حاکم حتی این دهقانان را بعنوان اهل هائیتی هم حساب نمی کنند. آنها دهقانان را آفریقائی می نامند، ترگوئی اینها آفریقائی هائی هستند که از قضا در هائیتی بسر می برند. استانداردهای زندگی بینهایت نابرابر است، و ما از کشوری حرف میزنیم که در آن استانداردهای زندگی در کل بسیار پایین میباشد. شکاف بین دهقانان و دیگر طبقات در همه جهت، حتی زبان، عظیم است. طبقات فوقانی فرانسوی صحبت می کنند و زبان آموزشی بیشتر فرانسوی است، در حالی که ۸۵٪ مردم بهیچوجه فرانسوی حرف نمی زنند.

طبقات روستائی و مطالباتشان

کامی اوقات گفته می شود که بعد از کسب استقلال هائیتی، در آنجا اصلاحات ارضی صورت گرفت، اما این حقیقت ندارد. برای مثال، دهقانان در "ژاکه" هیچ زمینی ندارند. زمینهای که در آن قهوه، کاکائو و غیره کاشته شده، همه در دست ملاکین بزرگ است، و دهقانان هیچ چیز ندارند. اگر هم زمینی در دست آنها باشد، لم یزرع است و بس. خواست زمین در میان دهقانان خواستی بسیار قوی است. دهقانانی هم که زمین دارند در کل نمی توانند روی آن کار کنند، زیرا اینها اغلب زمینهای قطعه قطعه شده اند. دهقان هائیتی از هر گونه سیستم آبیاری، بدر و دروازه ازمه چیز محروم است. ملاکین و بورژوازی روستا را کتور دارند اما دهقان جزیک تیغه مخصوص و یک کج بیل چیزی در دست ندارد. کج بیل وسیله اصلی در کشاورزی هائیتی است. در هائیتی هم زمیندار بزرگ می بینیم و هم زمیندار کوچک. هر جا که زمین خوب است، ملاکین بزرگ تسلط دارند، در این نقاط زمین در دستان آنها تمرکز یافته و دهقانان اکثراً مجبورند بروی زمینهای ملاکین بزرگ کار کنند. دهقانان عمدتاً در نقاطی صاحب زمینهای کوچکی هستند که بهیچوجه حاصلخیز نیست، بنابراین زمین برای کشتن خواسته ای مهم محسوب می شود. بخش مرکزی هائیتی (جائیکه در آنجا دهقانان صاحب زمین اندکی بوده و همچنین کیفیت این زمینها بالاست) منطقه ای است که شاهد قویترین برخوردهای ارضی است، زیرا ملاکین و وکلای آنان راه هائی را برای بیرون کشیدن زمینها از دست دهقانان پیدامی کنند و دهقانان در مقابلشان بیا می خیزند. دهقانان بیل و کلنگ بدست با ملاکین مبارزه می کنند. اغلب این خیزشها با سرکوب و حتی کشتار مواجه می گردند، اما این مانع خیزش بی دربی دهقانان نمی شوند. در حال حاضر دهقانان به مصادره زمینهای برخاسته اند که خصوصاً ماکوتها آنرا غصب کرده بودند. برای مثال در جنوب غربی هائیتی، که به مناطق روستائی دومینیکن متصل است یا در تیوت Thiot e دهقانان منتظر رأی دادگاه برای

به سحروجادوبخشی از فرهنگ مردم است. این مذهبی ملی است. در حالی که کاتولیسم و بویژه پروتستانیس ره آوردی از خارج می باشد. بنابراین بورژوازی برای آنکه هویت مردم را بنزداید همیشه مسیحیت را راجح شمرده و ادعا میکند که هر کسی مسیحی نیست تنهایت پرستی بدوی بشمار می آید و تغییر کیش به مسیحیت تنها راهی است که هائیتی می توانسته از آن طریق بخشی از تمدن غرب گردد. البته کل ساختار، اعتقاد به سحروجاد و پیوستگی بسیاری به دوالیه داشت، اما این دلیل مخالفت بورژوازی و سازمان سیا با آن نیست، ماکوتهای فراوانی در کلیسای کاتولیک وجود دارند، کشیشان بسیاری که مردم را به قتل رساندند، و هنوز در کلیسا هستند. آنها هیچگاه دستگیر نشدند. اسقف اعظم يك ماکوت صد درصد بود و دولتی حکومت خیال دستگیر کردنش را ندارد. اکثریت کشیشان ایوانگلیک نیز ماکوت بودند و با سازمان سیا همکاری می کردند. آنها مسلحانه شباهه قتل و کشتار مردم دست می زدند. حال هیچکس آنها را دستگیر نمی کند. پس چرا باید کاهن های جادوگری که حتی دوالیه ایست هم نبودند را گرفت و کشت؟ جنبش قلع و قمع باید در پی دستگیری تمامی روحانیون دوالیه ایست، هوانگانها، کشیشان و واعظان باشد، اما در حال حاضر این جنبش نباید هوانگانهای را که دوالیه ایست نبودند هدف قرار دهد. اعتقاد به ساحری همانقدر در هائیتی حق موجودیت دارد که مذاهب غربی.

جنبش قلع و قمع در روستاها خلا قدرت ایجاد کرده است. قدرت دولتی تنها در شهرها وجود دارد، روستاها مورد مشاجره هستند، قدرت کهن در حال نابودی است. در بعضی نقاط هیچ قدرتی وجود ندارد. در نقاط دیگر مردم شهرداران خود را برگزیده و حکومتهای غیر نظامی محلی خود را برپا کرده اند. در چند نقطه قدرت در دست مردم است. برای مثال در بعضی مناطق تمام تصمیمات مهم از طریق برگذاری گرد - هائی توده ای و ابراز نظرات همگانی اتخاذ می شود. این حرکت بویژه زمانی صورت گرفت که سازمانهای دهقانی برپا گشتند و زمانی که همین سازمانها بخشداران قدیمی را سرنگون کردند. درجه توان این گروههای دهقانی که بسیار متغیر است، عاملی بینهایت مهم در رشد و تکامل انقلابی روستاهای باشد. پیش از آنکه دوالیه سرنگون شود گروههای دهقانی مبارزه را در چند نقطه بسط داده بودند. اما در جریان سقوط دوالیه و متعاقب آن، دهقانان فقیر و میانه حال و کارگران روستا سرعت خود را سازمان دادند. سازماندهی سریع سازمانهای توده ای نکته بینهایت مهمی است. این سازماندهی شامل گروههای دهقانی، اتحادیه های صنفی، سازمانهای دانشجویی، زنان و جوانان می شود. در برخی نقاط این گروه ها جنبه ای از قدرت خلق را در خود دارند - آنها بایکدیگر تماس دارند، به بحث می نشینند، بر سر هر چیز مشترکاً تصمیم گیری می کنند. آنها بخشداران قدیمی را درهم کوبیدند و بایخشداران جدید کلنجار می روند، و به گردهمائی و مبارزه بر سر تمامی جوانب زندگی اجتماعی ادامه می دهند.

هم اکنون دهقانان نقشی بسیار مهم بعده دارند. آنها ۸۵٪ جمعیت هائیتی را تشکیل می دهند و بنابراین می بینید که وزنه مسلمی محسوب می شوند. هائیتی اساساً يك کشور

واگذاری زمین نشدند. آنها خود زمینها را مصادره کردند. اغلب پیش آمده که بخشداران فرار را بر فرار ترجیح داده و دهقانان بعد از کردهائی زمینها را تحت کنترل خود درآورده اند. از این مناطق ماکوتهای بزرگی فراری شدند. املاک این ماکوتهای اغلب از طریق دزدی حاصل شده بود. اینک دهقانان معمولاً بطور فردی روی این زمین ها کار می کنند و هرچند گاهی تیمهای همیاری تشکیل می دهند. اشکال مختلف تیمهای همیاری سنتاً در سراسر کشور وجود داشته و از این طریق، برداشت محصولات و دیگر جنبه های تولید بطور مشترک انجام شده است. اما علاوه بر این تیمها دهقانان سازمانهای جدیدی را، نه تنها برای پیشبرد امر تولید بلکه برای دفاع از خود تشکیل داده اند. چنین سازمانهایی در سطح گسترده شکل می گیرند، و کوششهایی نیز برای تشکیل فدرا - سیونهای ملی و یک سازمان سراسری به عمل آمده است. [۱] هم - زمان با این اقدامات، خود را از شر بخشداران خلاص می - کنند. آنها برای آنکه مسائلشان در سطح کشوری مطرح شود و مطالبات خود را که عمدتاً حول خواست زمین است، جامعه عمل ببوشانند، این سازمانها را تشکیل میدهند.

در حال حاضر مسئله خوکها بی نهایت مهم گشته، زیرا برای دهقانان کشتن یک یا دو خوک به معنای تنها راه به دست آوردن مقداری پول است. این کار سنتاً بمعنای پس انداز شان است. اما چند سال پیش آنغولانزای خوکی شایع شد و تمامی خوکها را کشت، و نسل جدید خوکها نسی که عرضه شده به نوعی غذای مخصوص احتیاج دارند، غذایی که بسیار گران تمام می شود و دهقانان باید نسبت به هزینه تغذیه خود پول بیشتری به تغذیه چنین خوکهای نسی اختصاص دهند. علاوه بر این خوکها به درمان و غیره نیز نیاز دارند که دهقانان احتمالاً نمی توانند از عهده آن بربایند. در کشوری که توده ها توانائی خرید گوشت را ندارند، در جایی که آنها از پروتئین محرومند، آمریکا در حال توسعه یک بنگاه کشاورزی غول آسا است تا خوکها و دیگر احشام را انحصاری کند. این بنگاه، خوک و امثالهم را برای صادرات پرورش میدهند تا به نیویورک حمل شده، و در آنجا فروخته و خورده شوند. دهقانان میخواهند علیه این موقعیت شورش کنند اما حکومت نمی خواهد توجهی به مطالبات آنان بنماید. حکومت بودجه را به کشاورزی صادراتی اختصاص میدهد.

برای مثال، در شالیزارهای برنج ویرت Verette دولت قصد احداث یک سد جهت تولید برق دارد. اگر آنها این سد را بسازند شالیزارها بزریر آب خواهند رفت. دهقانان علیه این برنامه مبارزه می نمایند. آنها می گویند، "اگر اندک پولی که دولت برای زمینهای ما پیشنهاد می کند را بپذیریم، در آن صورت دستان به چه کاری بند خواهد شد؟ این پول برای خرید زمین در نقاط دیگر کافی نیست، آیا قرار است برای درو نیشکر به جمهوری دومینیکنس برویم؟ یک جنبش دهقانی بزرگ علیه احداث این سد در جریان است."

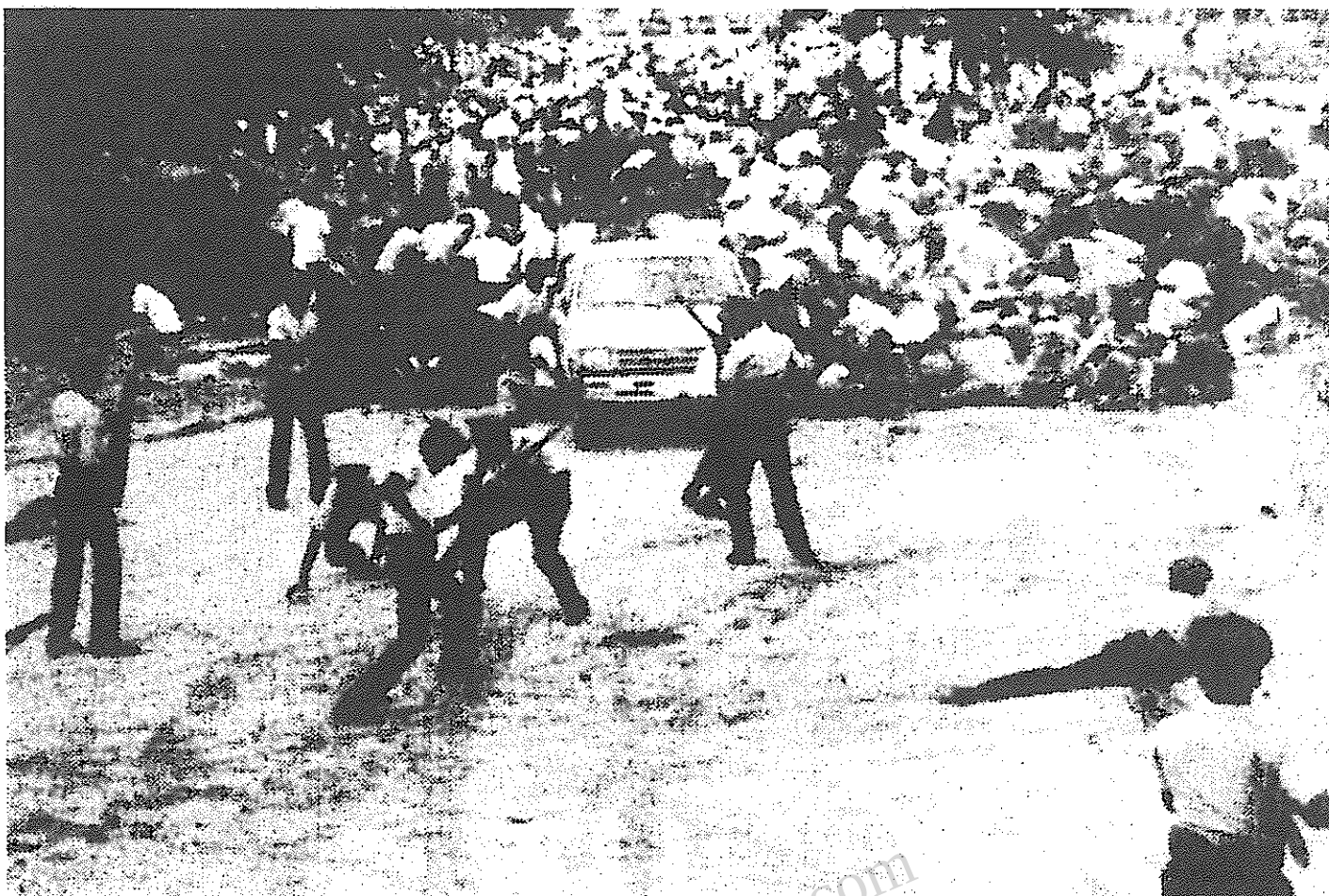
اقتدار دیگری نیز در روستاها وجود دارند. زارعین سهم بر بسیاری هستند که در مقابل اجازه کاشت روی یک قطعه زمین، نیمی از محصول را به ملاک می دهند. بعد از آنها یک قشر بسیار مهم از کارگران روستا قرار دارد.

عده ای از آنها بخشی از سال را روی زمین خودشان کار می کنند و بخش دیگر را به اطراف کشور سفر کرده و برای ملاکین مختلف کار مزدی انجام میدهند. عده دیگری سراسر سال را در سفرند، آنها ابتدای روی یک محصول و سپس روی محصول دیگر کار میکنند. این بخش عظیمی از مهاجرت داخلی هائیتی را شامل میشود. این دوقشر بسیار بی چیز و فقیر، خیل عظیم دهقانان هائیتی را تشکیل میدهند. تا درجه ای شما می توانید بگوئید که بخش بیشتر کار دایر در روستاهای هائیتی کار مزدوری است، و روابط میان کارگران و ملاکین روابط سرمایه دارانه است و نه روابط فئودالی. اما شما باید روشی را که ملاکین از آن طریق هم شیوه تولید فئودالی و هم سرمایه داری را بکار می - گیرند و روابط متقابل میان آنها را در نظر بگیرید. در پایان قرن هیجدهم، بعد از آنکه بردگان علیه نظام برده - داری بپا خاستند و آنرا نابود کردند، فکر می کردند که صاحب زمین خواهند شد، اما در عوض، ژنرالهای ارتش انقلابی همه زمینها را گرفتند. چیزی بنام کومینیت Com bite بوجود آمد، یک سنت فئودالی که مستلزم بیگاری زارع سهم - بر، روی زمین ملاک بود. یک روز بخصوص، تمامی دهقانان به زمین ملاک فرا خوانده می شدند. آنها آلات موسیقی به همراه می آوردند و ملاک غذائی اندک و گاهی نیز یک نوع عرق به نام کله رن Clerin تهیه می دید. مردم تمام روز سخت کار می کردند و موسیقی آنها را به کار سریعتر و امید داشت. سپس آنها اندک غذا و عرقی خورده و به خانه می رفتند. همین! این تمام چیزی بود که برای کارشان می گرفتند. آنها پولی دریافت نمی - کردند، و چیزی از محصول دستان را نمی گرفت.

شورشهای دهقانی علیه این نظام وجود داشت. در اواسط قرن هیجدهم یک خیزش عظیم دهقانی بوقوع پیوست. یک جنگ دهقانی، و این نظام بالاخره تضعیف گردید. مردم مقاومت در مقابل کومینیت (بیگاری) را آغاز کردند، تا اینکه در پایان قرن نوزدهم زمینداران را مجبور به پرداخت دستمزد نمودند. اما کومینیت هنوز وجود دارد. هر سه شکل استثمار، سهم بری و بیگاری در کنار هم موجود هستند. بالاتر از همه، این بخشداران و هوانگهان - کاهنان جادوگر - بودند که از سیستم بیگاری استفاده می کردند. آنها افراد بسیاری در دسترس داشتند که بیایند و بر روی زمینشان کار کنند، آنها هم هیچ.

یک اقتصاد وابسته

عموماً، تولید هائیتی برای مصرف و بازار داخلی نبوده، بلکه برای صادرات است. محصول اصلی قهوه است: بخشی از قهوه در هائیتی مصرف میگردد و بخشی بسیار عظیم آن به آمریکا و اروپا فرستاده می شود. همین مسئله در مورد کاکائو نیز صدق می نماید. تا همین اواخر هائیتی شکر صادر میکرد، اما اکنون تولید شکر آنچنان پائین آمده که باید مقداری نیز وارد شود. منافع طبقات حاکمه و دولت در بالا بردن تولید برای صدور نهفته است و نه برای مصرف داخلی. این موقعیت در ارتباط با وابستگی هائیتی است، بخاطر این واقعیت که اقتصاد هائیتی کاملاً وابسته به اقتصاد آمریکا بوده و در خدمت الزامات سرمایه



کشتار فوردیمانش

ذرت و حتی گندم خوشه ای را که ارزانتر است مصرف میکنند و مقداری هم موز سبز - در جمهوری دومینیکن مردم زیاد از موز سبز تغذیه نمی کنند، و آنرا غذای فقرا می - خوانند، اما در هائیتی این غذای گرانی بحساب می آید. در بعضی مناطق روستائی بخصوص در جنوب، مردم سیب - زمینی شیرین و گیاهی بنام ری یل تریز Real Trees می خورند. شهرنشین ها می توانند از عهده خرید برنج - بر - آیند اما در روستاها عموماً اینطور نیست. برای روستائیان حتی لوبیا هم گرانتر از برنج است. مصرف گوشت و تخم - مرغ یا شیر بندرت اتفاق می افتد. بنابراین تنها طریق کسب پروتئین استفاده از گندم خوشه ای است که بمیزان ناچیزی حاوی این ماده ضروری است.

مرگ و میر در میان نوزادان بسیار بالاست. عدم وجود تامین اجتماعی بدین معناست که برای گرسنه نماندن به هنگام کهولت باید تا میشود بچه دار شد. عموماً زنان در روستاها کارهای خانه را انجام میدهند، اما اغلب در مزارع نیز کار میکنند، و بخصوص در کارهای دادوستدی فعال هستند. زیرا این زنان میباشند که معمولاً تولیدات مزرعه و امثالهم را برای فروش به بازار می برند. ثلاً - کنون در روستاها تشکیلات چندانی مختص زنان ایجاد نگردیده است. بسیاری از زنان در مناطق تجارت آزاد و کارخانجات کار میکنند، کارخانجاتی که تولیداتشان جهت صادرات است. برای مثال، کارخانه تولید ثوب بیسبال (هائیتی بیشتر توبیهای بیسبال جهان را از جمله توبیهای آمریکا را تولید می کند) یا کارخانجات الکترونیک، مونتاژ رادیو و تلویزیون، تولید لباس و

آمریکائی می باشد. بدین جهت رهائی ملی هائیتی پیوستگی بسیار با اصلاحات ارضی و پاسخگوشی به مطالبات دهقانان دارد. به مفهومی میتوان گفت که مسئله دهقانان هائیتی - جمعیت عمده هائیتی را دهقانان تشکیل میدهند - زمین است. بدون ارضاء مطالبات دهقانان در مورد زمین هیچ رشد و تحولی در بازار داخلی نمی تواند باشد، زیرا اکنون آنها بسختی استطاعت مصرف کردن تولیدات هائیتی و کالاهای وارداتی را دارند. این خرده بورژوازی و بورژوازی است که مصرف کننده تقریباً همه آن محصولات می باشد. در عین حال، حتی صنایع موجود که می توانند جوابگوی مصرف داخلی باشند، بواسطه واردات در ورطه ورشکستگی قرار گرفته اند. برای مثال، صنعت کنسرو گوچه فرنگی در حال از بین رفتن است، زیرا حکومت هائیتی ورود کنسرو گوچه فرنگی از دومینیکن را آزاد ساخته و این صنعت در دومینیکن بسیار قویتر از هائیتی است. اینک کل صنعت گوچه فرنگی کشور در بحران قرار دارد. شرکت دومینیکنی ابتدا قیمتهای خود را پائین آورد، رقبای هائیتائی را شکست داد، و سپس قیمتها را بالا برد. در کل، واردات از جمهوری دومینیکن جایگزین صنعت هائیتی میشود و این بر مبنای توافقات میان حکومتهای هائیتی و جمهوری دومینیکن صورت پذیرفت. بدینگونه است. توجیه حکومت هائیتی برای این اقدامات همکاری دو کشور جهت منافع مشترک فی مابین است. خود این مسئله سبب بوجود آمدن برخوردهائی میان جناحهای گوناگون بورژوازی هائیتی میکرد. مردم هر نوع برنج و

ترتیب درك توده ها يك گام به پیش برداشت. اما هنوز تنها تعداد اندکی عناصر پیشرو هستند که آمریکا را به عنوان هدف اصلی جنبش می بینند، و این مسئله هنوز در میان توده های وسیع جا نیفتاده است. ترویج و تبلیغ و مقداری زمان برای روشنتر کردن این مسئله ضروری خواهد بود.

جنگهای دهقانی که هائیتی بخود دیده نمونه هایی هستند که باید برای راهبری مبارزه کنونی مورد تحقیق و پیگیری واقع شوند. اکنون، مانند تاریخ گذشته هائیتی، دهقانان مجبورند برای جامعه عمل پوشاندن به مطالبات خود جنگ خلق را بر پا دارند. در ابتدای قرن نوزدهم، درست بعد از استقلال، اولین موج جنگهای دهقانی یعنی له پیکت Les Piquets براه افتاد که تا اواسط قرن نوزده، بویژه در جنوب، ادامه پیدا کرد. آنها يك منطقه پایگاهی در جنوب بین له کیه به Les Cayes و ژرمی GEREMIE داشتند. آنها قادر گردیدند برای چند سال این منطقه پایگاهی را در کوهستان حفظ کنند، جایی که دشمن بخاطر نبود جاده و ناهمواری زمین بسادگی قادر به نفوذ در آن نبود. آنها ارتش و حکومت پی در پی را به مصاف طلبیدند و زمین را به زیر کشت بردند. چهار پنجم هائیتی کوهستانی است. در شمال نیز خیزشهای دهقانی له کاکوس Les Cacos تا پایان قرن نوزده وجود داشت، این جنبش نیز قادر شدند سال در مقابل دشمن بایستند. در ابتدای قرن بیستم يك ارتش چریکی دهقانی، مشتمل بر یازده هزار نفر دهقان برهبری شارلمانی پرالتا Charlemagne Peralta برای چندین سال با تجاوزگران آمریکائی در شمال و مرکز هائیتی جنگیدند. شما میتوانید شارلمانی را با ساندینو در جنگ علیه تجاوز آمریکا به نیکاراگوئه مقایسه کنید. موقعیت در روستاها زیاد تغییر نکرده و هنوز هم مناطق زیادی هستند که از جاده های اندک برخوردارند.

بخاطر بحران اجتماعی امکان ضعیفی برای پاکبیری يك جنبش رفرمیستی وجود دارد. دولت از برگذاری این یا آن شکل انتخابات دم می زند، اما ما فکر می کنیم بحران اوج خواهد گرفت و خیزشهای مردمی ادامه یافته و دیگر یا زود قری تر خواهند گشت. انتخابات یا وعده انتخابات چیزی را حل نخواهد کرد. هیچ سنت انتخاباتی در هائیتی نبوده، هیچ کادر انتخاباتی و حزب انتخاباتی وجود ندارد. شناسنامه وجود ندارد. هشتاد درصد مردم هیچ هویتی ندارند و سایرین نیز کارت شناسائی شان فاقد عکس است. هیچ آماری وجود ندارد و سالیانه وجود نداشته و بدین خاطر دانستن تعداد رأی دهندگان هر محل معین یا تهیه لیست رأی دهندگان امکانپذیر نیست. سنت این همیشه نیروهای مسلح بوده اند که انتخابات را سازمان داده و به سرانجام رسانده اند. ابتدا آنها بر سر آنچه میخواستند انجام دهند مبارزه می کنند و سپس برای قانونی کردن تصمیمات خود انتخابات قلابی براه می-انازند. توده ها نیز هیچ سنت انتخاباتی نداشته و اکنون نیز خواهان انتخابات نیستند. زمانی که افراد گوناگون در مقابل توده ها قرار می گیرند و خود را به عنوان کاندید معرفی می نمایند مردم به مخالفت با آنها برخاسته و می-

غیره. این تولید از نزدیک با تولیدات آمریکا گره خورده، زیرا اغلب قطعات در آمریکا ساخته شده و برای مونتاژ به هائیتی فرستاده میشود و سپس دوباره به آمریکا ارسال می گردد. و اگر تا بحال محصولی از این قماش در بازارهای هائیتی یافت شده تنها بعد از صدور دوباره اش از آمریکا به هائیتی بوده است! گفته میشود بیش از ۶۰۰۰۰ نفر در مناطق تجارت آزاد کار می کنند که اکثریت آنها را زنان تشکیل میدهند. برای مدتی طولانی ایجاد اتحادیه های صنفی در این مناطق ممنوع بود، اما بویژه بعد از سقوط دوالیه اتحادیه های تشکیل شده که حقوق بیشتری را مطالبه نموده و به پای اعتصاب رفته اند.

تکامل انقلاب، راه انقلاب

زمانیکه دوالیه سقوط کرد، توده ها فرصت شورش را بچشم دیدند، آنها قبل از سرنگونی دوالیه سربه طغیان بر-داشته بودند. قصد تظاهرات خیابانی داشتند. سایر طبقات این طغیانگری را آثار شمس می نامیدند. آنها می گفتند اگر اعتصابات زیاد شوند، کارخانجات بسته خواهند شد، و این سبب بیکاری می گردد و حالا می گویند اگر مردم زیاد اعتصاب کنند یانکی ها مداخله خواهند کرد. حرف توده ها این است که کارخانه داران پول هنگفتی دارند و باید بخشی از سودهای خود را بین مردم تقسیم کنند. این واقعیت هم وجود دارد که تعدادی از کارخانه ها بعلت فرار صاحبانش [از ترس مردم] به آمریکا تعطیل شده اند.

شورشگران ترین و در واقع اولین طغیان از سوی بیکاران بود که در حصیر آبادهای شهرهای پورتو پرنس Port de Prince و Gonaïves، کیپ هائیتی پین Cape Heitien و دیگر شهرها زندگی می کنند. بخش اعظم آنها دهقانان سابق هستند که برای جستجوی کار به شهرها آمده اند، و بقیه نیز کارگرانی هستند که کار خود را از دست داده اند. بسیاری از آنها تجاری در اعتصابات و غیره دارند. از این جهت مبارزه به روستاها هم کشیده شده زیرا آنها از روستاها آمده اند و ارتباطاتی قوی با روستا دارند. اکنون در شهرها تمامی بخشهای مختلف کارگران فعال هستند. در ابتدای مبارزه علیه دوالیه، بعضی عناصر از میان توده ها که با جنبش چپ پیوستگی داشتند قادر گردیدند يك نقش پیشرو در میان خیزش خودبخودی بازی نمایند. در آنزمان بعضی از آنها برای مخفی کردن خودشان و اجتناب از سرکوب، برچهای کوچک آمریکادر تظاهرات حمل کردند. دیگران در ابتدا این حرکت را مورد انتقاد قرار دادند. همانطور که اوضاع متحول می گردید، توده ها که دیده بودند چگونه آمریکا بدلا یلی مختص خود بادوالیه مخالفت کرده، بازی یانکی ها را دریافتند و دیدند که چگونه آمریکاسی کرد جنبشهای توده ای را

در خدمت منافع خود بکار گیرد و با افرادی از جنبش توده ای ارتباط برقرار کند. حتی قبل از سقوط دوالیه هم این پروسه آغاز گشته بود و بخصوص بعد از ایسن دوره ادامه یافت. مردم می توانستند ببینند که چگونه آمریکا طلب "آرامش" و حمایت از خونهای جدید می کرد. بدین

نبرد مشترك، تعلق داشتن به آن و لزوم پیوستن به آن حائز کمال اهمیت است. مبارزه خلق پرو، جنگ خلق و چگونگی ضربه زدن به طبقات حاکم پرو، درهائیتی بر سر زبانهاست، همچنین به آن بعنوان راهی که پرو - لتاریای هائیتی و مردم باید در پیش گیرند نگاه میشود. تنها انتخاب، همان راه جنگ دراز مدت خلق است که پرولتاریای پرو آغاز کرده این راهی است که می تواند مبارزه پرولتاریا و مردم هائیتی را تکامل دهد. بنابراین تجربه جنگ خلق پرو از نزدیک درهائیتی مورد مطالعه قرار گرفته است. رهبری حزب کمونیست پرو بر این جنگ، خلق هائیتی و پرولتاریای بین المللی را سرشار از امید ساخته و میسازد.

هائیتی، ایالات متحده و جمهوری دومینیک

امپریالیسم آمریکا ممکن است با سربازانش دست به دخالت مستقیم برند، یا از کشور دیگری بخواهد که چنین کند. دخالت اولیه آمریکا احتمالاً بطور غیر مستقیم و از طریق ارتش جمهوری دومینیک خواهد بود، این ارتش ممکن است به نیابت از سوی آمریکا وارد هائیتی شود. اما این نمی تواند عامل مثبتی برای طبقات حاکم دومینیک باشد. و این به جبهه متحد ضد امپریالیستی هائیتی توان و انگیزه مبارزاتی بیشتر بخشیده و قدرت مبارزه انقلابی هائیتی را دو چندان خواهد کرد. چنین تهاجمی از سوی دومینیک مسلماً مسائل را در جمهوری دومینیک نیز تغییر خواهد داد. هر جرقه انقلابی که در یک نیسه از این جزیره زده شود، نیمه دیگر آن نیز به آتش خواهد کشید. جرقه های انقلابی هائیتی در جمهوری دومینیک تأثیر بسیار زیادی داشته و هر جرقه انقلابی در آنجا نیز تأثیرات فراوانی بر تحولات هائیتی بجای خواهد گذاشت.

مشکل اینست که تا بحال این مسئله بیشتر در جنبش هائیتی درک شده تا در جمهوری دومینیک. در آنجا مشترك بودن مبارزه ما با حسن نظر کمتری از سوی برخی توده ها روبرو شده است. در میان توده های جمهوری دومینیک تا حدی دید نژادپرستانه نسبت به مردم هائیتی وجود دارد. اما بر نفوذ طبقات حاکم دومینیک در میان طبقه کارگران کشور می توان فائق آمد، این عامل بسیار مهمی برای آینده مبارزه مشترك پرولتاریا در هر دو کشور می باشد. برای مردم دومینیک هیچ انقلابی نمی تواند وجود داشته باشد مگر در رابطه با انقلاب هائیتی، و بالعکس. صدها هزار کارگر مهاجر اهل هائیتی در جمهوری دومینیک بصری برند و اینها عاملی بینهایت مهم هستند. یک شکل بروزمهم رویزیونیسم در جمهوری دومینیک در نظر نگرفتن این کارگران ارضی بعنوان بخشی از پرولتاریای دومینیک می باشد. رویزیونیستهای آنها را بعنوان خارجی بحساب می آورند. شکاف میان جایگاه اجتماعی بسیاری از کارگران دومینیک و کارگران اهل هائیتی در آن کشور یک واقعیت عینی و بخشی از پایه عینی رویزیونیسم درون جنبش کارگری دومینیک می باشد. بر - خورد نسبت به بخش های تحتانی پرولتاریا در جمهوری دومینیک که از قضا اهل دومینیک نیستند، خط تمایزی برای انقلابیون آنجاست، و کار در میان این بخش هانیز بخشی بسیار مهم از امر تدارک انقلاب دومینیک خواهد بود. ●

گویندما هیچ کاندیدائی نمی خواهیم. یک جنبش ضد - کاندیدائی وجود دارد. مردم می اندیشند که دیر یا زود یک قیام علیه این وضعیت برپا خواهد گشت. این وظیفه انقلابیون است که به همراه توده ها این قیام را تدارک ببینند. قیامهای دیگر یک جنگ دهقانی یک جنگ دراز مدت خلق اجتناب ناپذیر است. برای جهش از قیامها به جنگ دراز مدت خلق، باید تدارکات دیده شود تا این جنگ آغاز گردد. می بایست استراتژی نظامی مورد مطالعه قرار گیرد و سایر تدارکات مخفی برای درگیر کردن توده ها بررسی گردد.

ساختمان یک حزب مارکسیستی - لنینیستی

واحد

پروسه اتحاد نیروهای مختلف مارکسیست - لنینیست در جریان است. این پروسه ای است برای رسیدن به اینکه چگونه و بر چه پایه می باید متحد شد، بحث بر مسئله حزب، جنگ خلق، جبهه متحد و درون آن اتحاد کارگران - دهقانان، مسائلی هستند که برای رسیدن به درکی مشترك از چگونگی پیش راندن تحولات مورد بحث و جدل قرار میگیرند. مسائل ایدئولوژیکی، از جمله ایدئولوژی حزب یعنی مارکسیسم - لنینیسم و اندیشه مائو تسه دون نیز باید مورد مباحثه قرار گیرد. در کل، اکثر آنها می که در این پروسه اتحاد شرکت می کنند، اصولاً اندیشه مائو تسه دون را میپذیرند، گرچه برخی نیز هستند که اصولاً اندیشه - مائو تسه دون را رد نمی کنند ولی کیجیهائی دارند که باید تصحیح گردد.

پیش از هر چیز مرز بندی با
PUCH (Parti Unite des Communistes Haitiens)

مطرح است. این حزب معتقد است که امروزه انتخابات هدف مبارزه بوده و شکل مبارزه باید قانونی باشد. "پوچ" یک ایستگاه رادیویی در مسکو دارد که به زبان کرول Creole برای هائیتی برنامه پخش میکند و شورویها نیز از هیچ نوع کمکی به آنها دریغ نمی نمایند، آنها می خواهند از این طریق خود را در رأس جنبش توده ای قرار دهند و حداقل چنین وانمود کنند که آنها را رهبری می کنند. بنابراین مسئله انتخابات و مبارزه قانونی در حال حاضر یک خط تمایز و بسیار برجسته است، در قلب این میرز - بندی مسئله جنگ خلق قرار دارد.

جنبش مارکسیستی - لنینیستی در هائیتی بسهم خود اندکی پیشرفت کرده، و گرایشی نیز برای مجزا انگاشتن آن از جنبش بین المللی و جهان وجود داشته است. زمانی که از وجود جنبش انقلابی انتر ناسیونالیستی و احزاب کمونیستی نوینی مانند حزب کمونیست پرو که در حال پیشبرد جنگ است، اطلاع حاصل شد، نیروهای مارکسیست - لنینیست هائیتی آنها را بعنوان عاملی بسیار مساعد جهت پیوند مبارزه پرولتاریای هائیتی با مبارزه جهانی پرولتاریا و شرکت در نبرد بین المللی بحساب آوردند، تا بدین ترتیب پرولتاریای هائیتی بتواند مبارزه اش را بمثابة بخشی از مبارزه پرولتاریای سراسر جهان بسه پیش برد. برای مارکسیست - لنینیستهای هائیتی درک این

سنگر درخشان نبرد

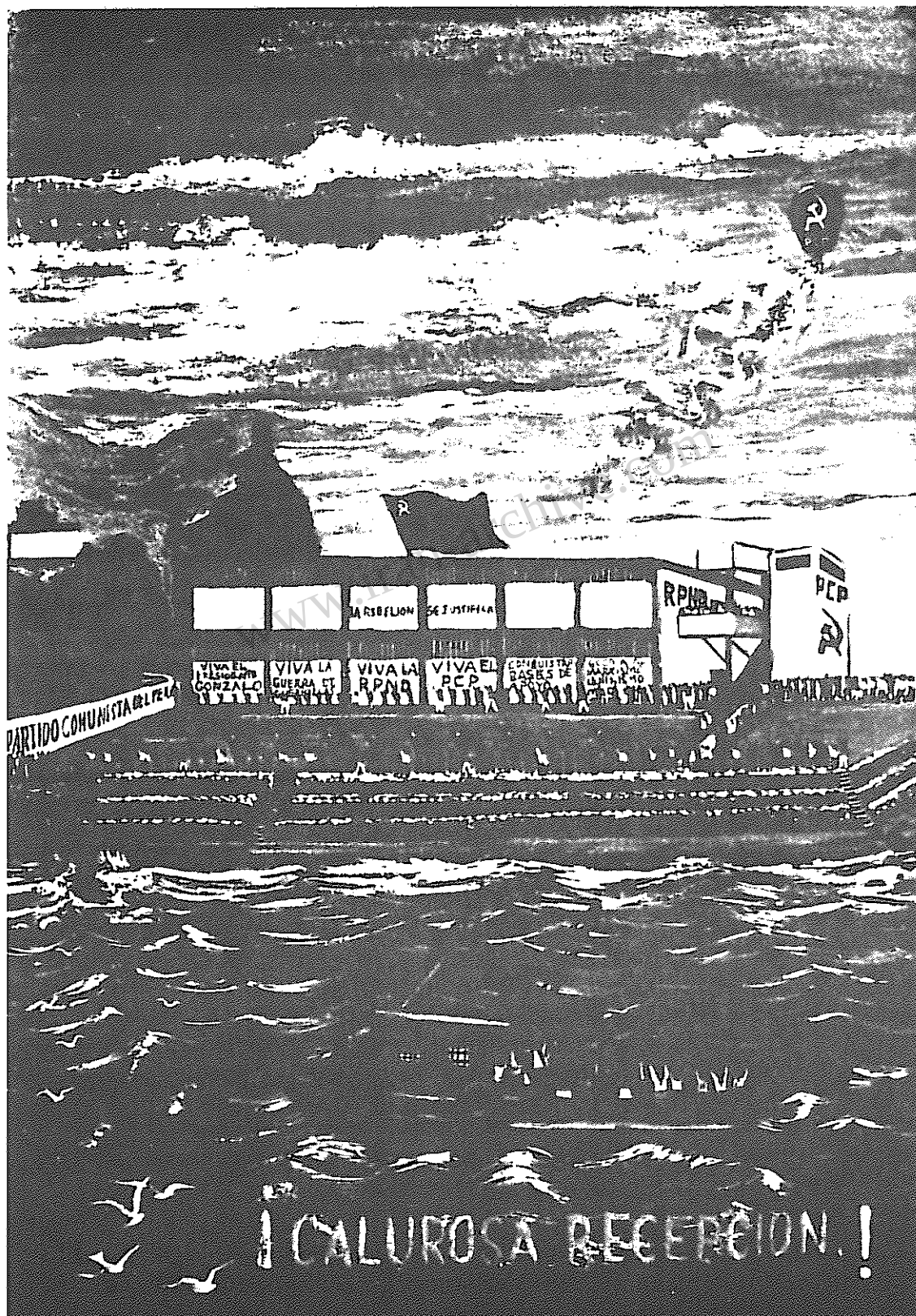
بیانیه کمیته ج.ا.ا در باره

گشتار در زندانهای پرو

دولت دست نشاندۀ پرو، تفنگداران دریائیش را با مسلسل های سنگین مسلح کرد و انواع و اقسام سلاح های ضدتانک، ناوهای هلیکوپتربر و کشتی-های توپدارش را برای سرکوب مبارزۀ اسیران جنگی در زندانهای کالائو، ال فرونتون و لوریگانچو اعزام نمود. دولت گارسیا که نتوانسته است مشکل خود را با تبلیغات در خارج زندان و اختناق در درون آن حل کند، سعی کرد مظهر مقاومتی را که این زندانیان نمونه آن شده بودند، با کشتنشان از صحنۀ هستی پاک گرداند. این همان شیوه ای است که برای خاموش ساختن شعله های انقلابی که در سراسر جامعه پرو زبانه می کشد نیز بکار می برد.

ما نمیدانیم چقدر از رفقایمان قربانی این جنایت شده اند، ما نمی دانیم چقدر از آنان در حال نبرد بخت افتادند و چقدر بے عزت و دستگیری تیرباران شده اند، اما می دانیم که این رفقا، برادران و خواهران طبقاتی ما بودند.

گرچه هرگز آنها را ندیده بودیم، اما آنها را با خطر خط حزبی که آنها چنین به رهبری آن وفادار بودند، می شناسیم. ما آنها را به نشان پرچم سرخ انقلاب پرو لتری که با حقیر شمردن مرگ بر فراز دیوارهای زندان، زیر آتش دشمن به تماشای جهانیان گذاشتند، می شناسیم. این جسارت مسردان و زنانی است که حتی در سیاهچال های دشمن، سرشار از اعتماد بقدرت توده های پرو برای آزادی خویشند و بر اهمیت که رهبری حزب کمونیست پرو، عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، بر این انقلاب برای همه دنیای فقر و پندگی دارند آگاهند. این جسارتی است متکی بر ماتریالیسم، و توانائی دیدن نمای آینده جهان بدون طبقات، از لابلای شلیک گلوله ها و مشقات



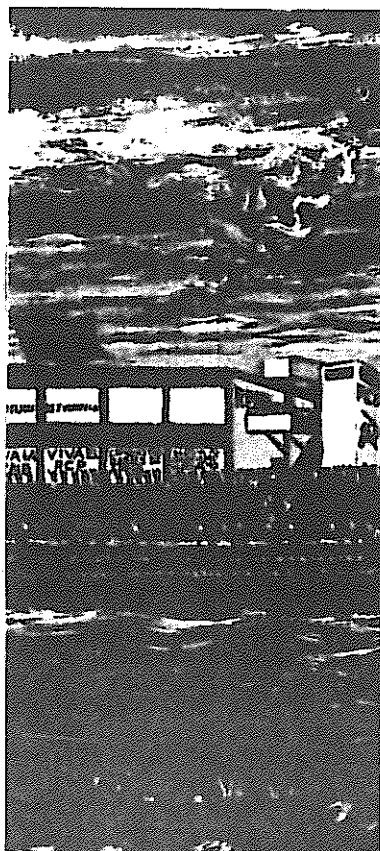
این نقاشی که در زندان لوریکانچو تهیه شده، روز ملاقات رادر زندان ال فرونتون تصویر می‌کند. معنای نوشته زیر طرح چنین است: "یک استقبال گرم".

و پیچشها و چرخشهای جنگی که آینده کمونیستی ما از درون آن ساخته می شود.

دولت پرو کوشش کرد که این کشتار را با این سخن که رفقای ما می خواستند "پرستیژ دولت پرو" را در آستانه برگذاری کنگره بین الملل سوسیالیستها در لیما به خطر بینا فکنند، توجیه کند. مطبوعات ارتجاعی جهان این دروغ سخیف را که رفقای ما خود مقدمات قتل خویش بدست ارتش را فراهم آوردند، طوطی وار تکرار کردند. در واقع، چنانکه مطبوعات خارجی نیز اذعان داشتند، رژیم گارسیا از مدت های پیش نقشه این کشتار را طرح ریزی نموده بود. دولت گارسیا مشتاق بود قابلیت های ارتجاعی خود را به دولت آمریکا، به صندوق بین المللی پول و دیگر امپریالیست های که دولت پرو به آنها متکی است، نشان دهد. دولت پرو تعهدات قبلی خود را زیر پا نهاد، زندانیان را تحریک کرد و بخشم آورد و وقتی اسیران جنگی جسورانه و مصمم واکنش نشان دادند، حمله دقیقا طرح ریزی شده خود را به موقع اجرا گذاشت. دولت پرو خوب می دانست که بین الملل سوسیالیستها در کل این اقدام وی را که بمنظور قابل اتکاء نشان دادن گارسیا انجام می گرفت، تشویق خواهند کرد. اما با این جنایت، گارسیا و رژیمش فقط قبر خود را گودتر کنند، مقایسه میان جنایتکاری بزدلانه دولت و مقاومت و از خود گذشتگی بی پایان اسیران جنگی، فراخوان دیگری برای انقلاب در پرو و در سراسر جهان شده است.

با دست زدن به این جنایت، بعنوان پیش غذای شب نشینی سوسیا لیست های دروغین و "رهبر مگران" تشنه بخون سراسر جهان و از جمله نمایندگان احزاب حاکم و اپوزیسیون های وفادار بسیاری از کشورهای امپریالیستی، دولت گارسیا یکبار دیگر نشان داد که مانند هر دولت ارتجاعی دیگر ناگزیر است حکومت و مناسباتی که حامی آن است را به هر قیمت محال فظت نماید. برای "پرستیژ" چنین دولتی هیچ چیز بدتر از نشان دادن "ضعف" در مقابل عزم راسخ ستمدیدگان نبود. بعد از کشتار دولت گارسیا مطابق سنت پرافتخار دیگر اعضاء و همپالگانش در بین الملل سوسیالیستها، از جمله اسرائیل، عمل کرد سنتی دایر بر آنکه ابتدا هر چه می توانی مردم را قتل عام کن و سپس برای فریب آنها که می خواهند براه دیگری غیر از مبارزه مسلحانه انقلابی اعتقاد داشته باشند، فراخوان تحقیقات بده! آیا این همان جوهره سوسیال دمکراسی در قدرت نیست که یکی پس از دیگری جنایات پنهانی را مرتکب شده و با پراکندن توهم جنایات بیشتری را ممکن می سازد؟

حکومت گارسیا اگر چه متصل به بلوک آمریکاست اما توسط دولت روبریونیستی چین و نیروهای طرفدار شوروی نیز مورد حمایت قرار گرفته است. با این جنایت بار دیگر خط تمایز میان آنها که به امپریالیسم و سلطه



امپریالیستی کردن نمی گذارند، با نوکران و دست نشانده‌گان و مدافعین (حتی مدافعین "رادیکال" و "چپ") سیستمی که چرخهای آن روزمره از خون میلیاردها انسان به گردش درمی آید، کشیده شده است، سیستمی که جنایات خونین بی حساب دیگری را در ابعاد بیسابقه در جنگی جهانی برای تقسیم مجدد امپراتوری‌ها تدارک می بیند، و تا بحال جنایات بی حسابی مرتکب شده که روزی باید حسابشان را پس بدهد.

این جنایت رژیم پرو و در مقابل آن، مقاومت و خشم و نفرت رفقای زندانی شامدی برقی حقیقت است که رژیم گارسیا و حامیان وی خواهان پاک کردنش هستند: این حقیقت که هیچ راه دیگری غیر از جنگ انقلابی بر مبری پرولتاریا و حزبش نمی تواند وضع موجود را تغییر دهد - اگرچه چنین جنگی ممکن است در کشورهای مختلف دیرتر یا زودتر برپا شود. این حقیقت که فقط آن سیاست و ایدئولوژی که بوسیله مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسه دون تکامل داده شده می تواند کارگران و دهقانان ستمدیده جهان را برای پیروزی در جریان چنین جنگی هدایت کند. هر جهان بینی دیگری که طرفدار امپریالیسم، فرمیسم یا سوسیال امپریالیسم باشد را توان چنین کاری نیست.

این پیشرفتهای بزرگ پرولتاریای انقلابی در پرو بود که دشمن را وادار کرد دست به عکس العملی زند که ماهیت تمامی نیروهای سیاسی ارتجاعی را که در برابر جنگ عادلانه خلق در پرو متحد شدند، بیشتر افشاء کند. مردم جهان از این تحولات در سهای بسیاری خواهند آموخت. مناطق پایگاهی سرخ در پرو، مناطق پایگاهی برای انقلاب جهانی پرولتاریائی هستند. پرولتاریا و خلقهای ستمدیده جهان از روحیات و پیشرفتهائی که بوسیله این گردان طبقه ما در پرو بدست آمده احساس افتخار می کنند. این تحولات با تشدید نفرت طبقاتی و تقویت روحیه، بدانها الهام میبخشد و عزمشان را برای تسریع نابودی ارتجاع و امپریالیسم راسخ تر می نماید. ما می دانیم که انقلاب پرو در میدان نبرد پاسخی مناسب به این جنایت خواهد داد و با رفقای بخاک افتاده تجدید عهد خواهد کرد. و دیگر رفقای ما نیز در هر جا، با برپائی جنگ انقلابی یا تدارک آن، پاسخی درخور به این جنایت خواهند داد. چنانکه رفقا در زندان زنان کالائو با فریادهای رسا این شعار را به خارج زندان - حتی تا مدت ها بعد از کنترل ارتش - می رساندند:

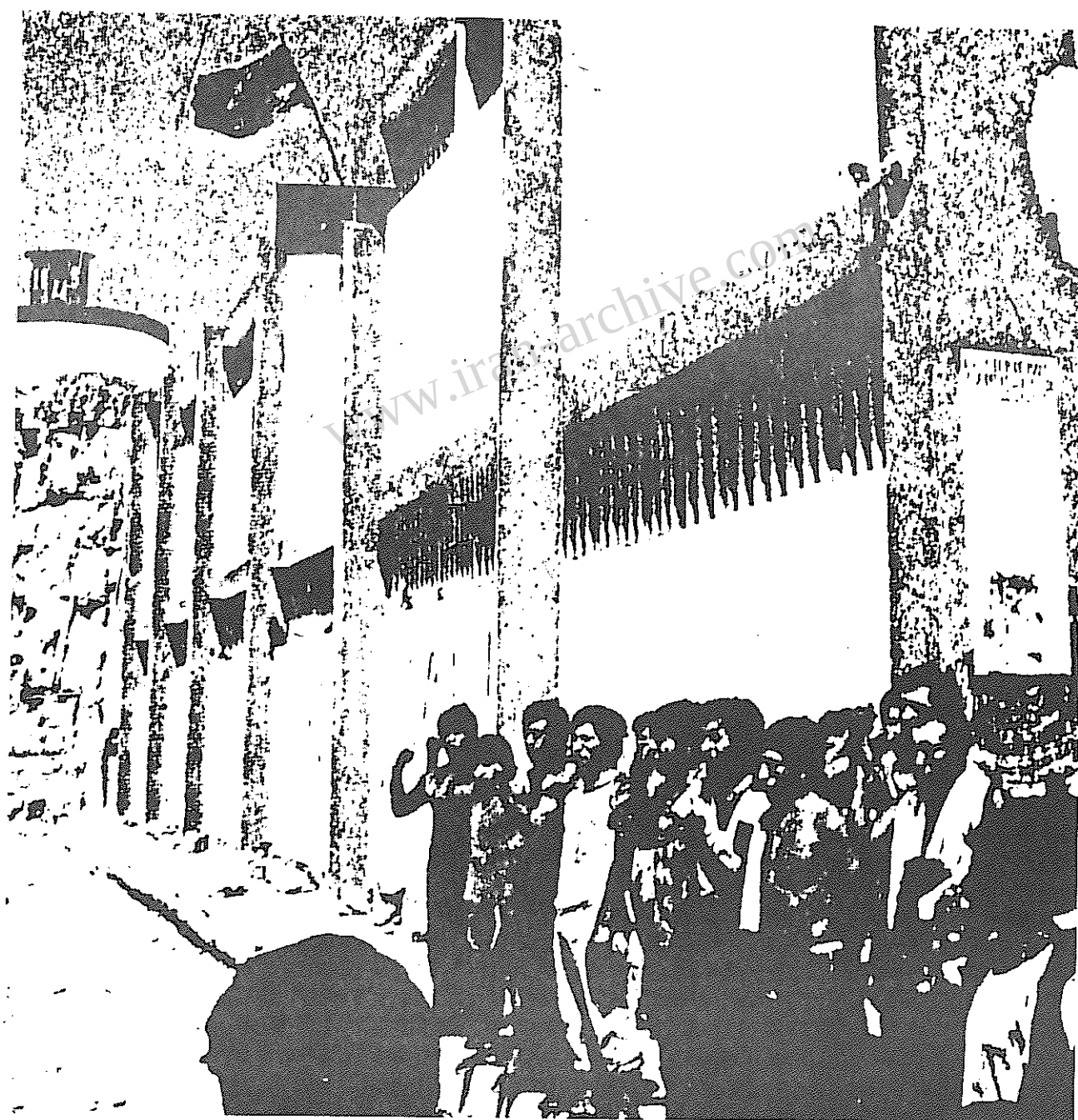
"La Sangre Derramada Jamas Sera Olvidada"

"کمی می رود ز خاطر خون روان یاران"

قطعه‌نامه

کمیته مرکزی

حزب کمونیست پرو



"روز قهرمانی"

دولت ارتجاعی حزب آپرا APRA از همان ابتدا پای دولت پیشین نهاده و به قتل عام انقلابیون پیشبرنده جنگ خلق دست زده است، و با حمایت شدید عوامفریبانه و کمک اپورتونیستهای پارلمانناریست سعی در سرپوش نهادن بر این امر دارد، جنایات انجام شده توسط پلیس و نیروهای مسلح در آکومارکا، اومارو، بلاویستا، لوكلاپامپا، خوداثبات این امر است.

ارتجاع، افکار پلیدی علیه زندانیان جنگ در سر می پروراند و نابودی آنها را برنامه ریزی نموده. این توطئه بطور مشخص در چهار اکتبر سال گذشته منجر به قتل فجیعانه و ناجوانمردانه سی جنگجو در زندان "لوریگانچو" گردید. این جنایت ناپسند بیشک بدون پاسخ نخواهد ماند. خلق قهرمان، خود عاملین این جنایت را به کیفر خواهند رساند.

در هجدهم ژوئن ۱۹۸۶ زندانیان جنگی در آل فرونتون، لورگانچو، و کالاشو علیه جنایت جدیدی که در راه بود بپا خاستند. آنها مکرر اعلان قتل عامی که دولت و نیروهای مسلحش تدارک می دیدند را در دادگاهها و در مقابل مسئولین دولتی افشاء می کردند. آنها در حمایت از انقلاب و دفاع از جان خویش بپا خاستند و بیست و شش خواسته برحق و مستدل مطرح ساختند. در نوزدهم ژوئن دولت ارتجاعی حزب "آپرا" به رهبری "آلن گارسیا" نمایش مسخره با اصطلاح "کمیسون صلح" را براه انداخته و سپس عملیات انحرافی و ارتجاعی پاکسازی، بسیج نیروی زمینی، نیروی دریائی، نیروی هوائی و پلیس تحت فرماندهی مشترک، را در جهت انجام وحشیانه ترین قتل عام، کشتار صدها جنگجوی چریک و فرزند خلق، آغاز نمود. و یک بار دیگر جنگال خود را به خون جوشان آنها غشته کرد. بگذار آلن گارسیا و کابینه او، فرماندهی مشترک نیروهای مسلح و پلیس بر این ننگ ماندگار سرپوش نهند، خلق هرگز آنرا فراموش نخواهد کرد، و عاملین این جنایات را کیفر خواهد داد.

جنگجویان "ارتش چریکی خلق"، زندانیان جنگی، با اسم شب "شورش برحق است" قهرمانانه و شجاعانه جنگیدند و سرفصل تازه ای را در شجاعت، شهادت و قهرمانی کشودند و سرمشقی از برای تاریخ شدند. تنها یک جنگ خلق می تواند این چنین نمونه هایی را تقدیم تاریخ کند. نوزدهم ژوئن برای همیشه بعنوان "روز قهرمانی" به ثبت رسید. خون این قهرمانان، انقلاب را توانائی بیشتری بخشیده و آتش آزارشعله و رتر کرده، همچون پرچمی عظیم افراشته شده، و ندای فتح نهائی و اجتناب ناپذیر در جنگ خلق را با بانگ رسا رسداده است. مرگ افتخار آمیز این زندانیان جنگ خلق در میدان نبرد، با خونهای درهم آمیخته که پیش از این نیز بر زمین ریخته شده است. ماکمونیستها، جنگجویان و فرزندان خلق، اراده خلل ناپذیر خود را اعلام می داریم که، راه درخشان آنان را دنبال میکنیم، و جنگ خلق را تحت پرچم ظفر نمون مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم در جهت خدمت به انقلاب جهانی تابدانجا که مشعل خاموشی ناپذیر کمونیسم بر سراسر گیتی پرتوافکن شود، سربلندتر از همیشه به پیش می بریم.

افتخار بر قهرمانان برخاک افتاده، زنده باد انقلاب!

کمیته مرکزی

حزب کمونیست پرو - ژوئن ۸۶

کشتار در زندانهای پرو

زندان ال فرونتون، ۱۹۸۴.

کی میروود ز خاطر



خون روان یاران

قتل عام اسرای انقلابی جنگی توسط حکومت پرو، حرکتی بابرنامه و قصد قبلی بود. آنچه غیرمنتظره بود مقاومت استوارانه زندانیان بود که چندین روز با سربازان حکومتی که به قصد کشتن آنان آمده بودند، نبرد کردند. تقابل میان مقاومت قهرمانانه زندانیان و وحشگری بزدلانه ارتجاع، هر چه بیشتر نقاب از چهره رژیم کاریسا کنار زده و آنرا تضعیف نموده و مبارزه انقلابی را بعیش راند.

فعالیت انقلابی صدها رزمنده در بند پرویک مشکل فزاینده و سخت سیاسی برای حکومت بوده است. در ۱۹۸۲، بعد از حمله شکست انگیز ح.ک.پ. که منجر به آزادی صدها زندانی از زندان آیاکوچو گردید، مقامات مسئول سیاست زیر نظر گرفتن انقلابیون مظنون در زندان مردان لوریگانچو نزدیک لیما، زندان زنسان کالائو، زندان جزیره فرونتون با فاصله ۱۰ کیلومتر از ساحل، را اتخاذ کرده اند. اگر مردم سراسر جهان

بدیدن این زندانها بیایند، احترام و تحسین خود را نثار اینستادگی زندانیان در مبارزه انقلابی شان (حتی در این شرایط) وعزم آنان برای تبدیل این اماکن به "سنگرهای درخشان نبرد"، خواهند نمود. آنها در این "سنگرهای درخشان نبرد" تعلیمات سیاسی، ایدئولوژیکی، فیزیکی و آفرینش هنر انقلابی و کارهای دستی را پیش بردند. این زندانها به مظهری از ورشکستگی سیاسی و مخنوی رژیم و ناتوانی فزاینده اش در خاموش کردن جنگ خروشنده خلق، بدل گردید.

رژیم به حلات متعددی در شکل حلات آشکارا مرکبار، که در چند سال گذشته منجر به مرگ بسیاری از زندانیان گشت، و همچنین بصورت آزار روزانه و کوشش برای درهم شکستن روحیه و سلامتی زندانیان، دست زد. در ژوئیه ۱۹۸۵، همزمان با عملیات نظامی ح.ک.پ. در سراسر کشور، زندانیان جنگی کالائو، فرونتون، لوریگانچو نگهبانان راه گروگان گرفتند و سلاحها - پشان را برداشته و برای خود سنگر کردند.

آنها از دولت خواستند که با آنها قرارداد ی ببندد، نکته اصلی قرارداد این بود که، زندانیانی که به عنوان "تروریستهای مظنون" حبس شده اند به سایر زندانها تقسیم نشده پایه زندان جدید التأسیس و فوق امنیتی در کانتوگرانده انتقال نیابند، دولت بلونده در اواخر زمانمادریش تسلیم گردید و این موافقتنامه ها را امضاء کرد. در اکتبر ۱۹۸۵، حکومت کاریسا که تازه بر مسند نشسته بود، منکر موافقت نامه ها شد و کاردها را برای حمله به لوریگانچو گسیل کرد. این عمل انتقام جویانه منجر به کشته شدن ۵۰ زندانی گردید.

در اواسط ۱۹۸۶، حکومت کاریسافکر فرستادن زندانیان به کانتوگرانده و/یا انتقال دوباره آنان به زندانهای منطقه فوق العاده تحت حاکمیت ارتش، را دوباره احیاء کرد. در ماه آوریل، در یادارپونس - کانه سا، بنابه گفته بعضی ها به ضرب کلوله ح.ک.پ. کشته شد. در یادار مذکور فرمانده تفنگداران دریائی بود و از سوی ستاد مشترک نیروهای مسلح مسئولیت

واندك سلاح به چنگ آمده، پاسخی جنگی دادند. تصاویر اخبار تلویزیونی پرچم سرخی باعلامت داس وچکش ح.ك.ب. نشان داد که درمیان دود در بالای لوریگانچو در اهتزاز بود. بزودی پخش تلویزیونی به سبب "اشکال فنی" قطع گردید. بالاخره، نیروهای مرکب ارتش، گارد غیر نظامی، گارد جمهوری برای فرو ریختن دیوارهای سلولهای بلوکی که زندانیان در آنها حبس بودند، از دینامیت استفاده کردند.

بنظرمی رسد که زنان نیز در ال کالاهو شوتا صبح پنج شنبه ایستادگی کردند. سه یا چهار نفر از تقریباً صد زندانی آنجا - در گزارشات تعدادها متفاوت است - کشته شدند. بسیاری دیگر در جریان نبرد زخمی شدند. بعد از آنکه زندان دوباره بدست مقامات دولتی افتاد و یک منطقه نظامی درست شد که ورود غیر نظامیان از جمله وکلای اعضا خانواده و خبرنگاران به آن ممنوع بود مردم از خیابانها شاهد این بودند که چگونه زنان جورانه سر خود را از میان میله ها بیرون آورده و فریاد می زدند "کی میروم ز خاطر خون روان بباران؟" "زنده باد صدر گونزالو" صدر ح.ك.ب.

به درخواست از خلیج لیمپا / کالاشو مانعی برای دیدن حوادث ال فرونتون از ساحل گردید. نبرد تا دوازده و روز یعنی تا صبح جمعه ادامه داشت - ناوهای هلیکوپتر بر گشتی های توپدار جزیره کوچک را بسی و فقه به توپ بستند. تیم تخریب و انهدام غواصان، مواد منفجره کار گذاشتند. ظاهراً یک سری حلات هوایی و دریایی در جریان بود. بالاخره بعد از آنکه نظامیان جزیره را گرفتند، آنرا نیز منطقه نظامی اعلام کردند. بدین ترتیب بعد از دوهفته هنوز امکان ارائه آمار دقیق کشته شدگان و اینکبه

دقیقاً چه اتفاقی افتاد، وجود نداشت. نیروهای مسلح مرگ ۱۴۱ نفر از ۱۶۹ زندانی را به وابستگان شان اطلاع دادند. مقامات مسئول قادر نبودند توضیح بدهند که چرا زندانیان در اوائل نبرد پنج تن از نگهبانان زندانی را آزاد کردند.

صدها تن از وابستگان زندانیان که برای تقبیح این قتل عامها تظاهرات کردند، در مسیر مورد ضرب و شتم پلیس قرار گرفتند. گزارشهای مبنی بر اینکه تعدادی از آنها نیز کشته شدند، وجود دارد.

دولت گزارش داد که سه سرباز به قتل رسید.

اعلام گردید که لوریگانچو نیز برای یک هفته تحت کنترل نظامیان خواهد بود -

این زندانیان انقلابی راه مبارزه را برگزیدند.

در ۶ صبح چهارشنبه ۱۸ ژوئن زندانیان سه بازداشتگاه یک بار دیگر یکصد و متحد برخاسته، گروگان گیری کرده و سلاح بدست گرفتند. بعد از مطبوعات گزارش کردند که بر روی دیوار فرونتون با حروفی بزرگ نوشته شده بود "جهش بزرگ را با همسری طلایی پایان دهید"، که اشاره ای است به مراحل پایانی جهش بزرگ حزب که کارزار نظامی برای کسب مناطق پایگاهی انقلابی در روستاها می باشد. زندانیان سه خواسته مطرح کردند: رژیم کار سیاه قرار دادی که زندانیان سال قبل با حکومت مبنی بر برهه رسمیت شناختن آنان بعنوان "زندانیان ویژه و نه تروریست" امضاء کرده بودند، وفادار بماندن آنها قانونی به تصویب برسد که به موجب آن هیچ زندانی جنگی به کانتوگرانده انتقال نیابد، ثالثاً تا تصویب این قانون کسی به آنجا انتقال پیدا نکند، دولت به "کمیسیون صلح" که جهت پیدا کردن یک "را محل سیاسی" برای جنگ خلق بوجود آورده بود، "کمیسیون حقوق بشر پارلمان" و "سازمان مشترک نیروهای مسلح، فرا - خوان جلسه داد. در این جلسه تصمیم گرفته شد که نیروهای مسلح به داخل فرستاده شوند. لوئیز آلبرتو سانچز معاون رئیس جمهور بعداً ادعا کرد که این گروه تلاش کرده بود با زندانیان مذاکره کند اما آنها به سبب "یک فرمانبرداری تقریباً" مذهبی از یک تعصب جدید "از مذاکره امتناع کردند. مطبوعات ارتجاعی جهان حسب الوظيفه این دروغ را تکرار نمودند که "تصعب" زندانیان هیچ راهی برای دولت باقی ن گذاشت و اینکه در آستانه برگرداری کنگره بین الملل سوسیالیست قرار می برای "لکه دار کردن پرستیژ پرو" زندانیان حقیقتاً خواهان مرگ خود بودند.

با این وجود، تنها چیزی که دولت در مذاکرات بدان علاقه داشت مرگی سریع برای زندانیان جنگی بود.

حتی یک نفر از ۱۵۹ زنده در لوریگانچو زنده باقی نماند. ظاهراً بسیاری از آنها زنده اسیر شده و سپس برترتیب با سرنیزه مورد حمله واقع شده و به گلوله بسته شده اند. دولت کشته شدن ۱۰۰ نفر را بدین طریق می پذیرد. زندانیان لوریگانچو در سراسر آن روز در مقابل کوماندهای نیرو - های مسلح و تفنگداران دریایی ایستاده بودند. آنها استحکاماتی در سلولهای بلوکی و محوطه زندان ساختند و با سلاحهای خانگی

عملیات ضد شورش را به عهده داشت و بریک رشته ارتقا عملهای توده ای دهقانان نظارت کرد. مقامات مختلف بیرون و درون حکومت از این صحبت میکردند که سرویسهای مسلح باید برای احیای روحیه جنگاوری در حال نزول شان، دست به انتقام بزنند - یعنی اینکه نیروهای مسلح خود می باید "نظم" را در زندانها "احیا" کنند. نقشه برای انتقال زندانیان بجایی که تحت کنترل مستقیم نظامیان باشد، یک تهدید آشکار برای کشتن آنان بود.

نامه ای که توسط زندانیان لوریگانچو در ۱۹ مه ۱۹۸۶ نوشته شده بود در مجله پروئی آکویس ایکس Aquis X درج گردید. این نامه قتل عامی که توسط نیروی دریایی در آپوکایاکو، لوجه کوا، تا مبعوضت گرفت و کشتاری که بوسیله سرویسهای امنیتی تفنگداران دریایی و با شرکت مستقیم آمریکا در هوامبو، هواچا، اوکی چا، اوچراکی بوقوع پیوست را تظییح کرد. نامه سپس مقامات مسئول را متهم نمود که آنها می - خواهند از طرح تهدید به انتقال بسیاری براه انداختن این قبیل قتل عامهای زندانیان استفاده کنند "تا یک ضربه روحی به انقلاب و طبقه کارگر وارد آورند. آنها می خواهند زندانیان جنگی انتقام بگیرند، و در حال نقشه ریزی کشتار جمعی ما هستند تا تقاص خون "ادمیرال" را گرفته باشند."

"هدف اصلی شان فرونتون است. امکان آن می رود که بخوانند حرکت تحریک - آمیزی راه بیاندازند. اگر گارد جمهوری (گارد های زندان) نتواند با آنها مقابله کند، تفنگداران دریایی را بیرون خواهند فرستاد.

"در لوریگانچو، نقشه آنها انجام متوالی کشتار جمعی می باشد."

"در کالاشو نقشه شان وارد آوردن ضربه به زنان است."

"مامی خواهیم مقاومت کنیم. آنها نمی خواهند ما را زنده از اینجا به بیرون انتقال دهند. ما خواستار تضمینهای در مقابل نقشه های دولت هستیم."

وکالی زندانیان چندین بار در طی ماه بعد در مطبوعات و مجامع عمومی توطئه نابودی جمعی زندانیان را تقبیح کردند. بعدها بعد از قتل عام، نیویورک تایمز فاش کرد "مقامات نظامی در مورد یک برنامه از قبل تهیه شده جهت بخون کشیدن تا آخرین فرد اسیران عضو سندرو به بحث نشستند."

و این زمانی کافی برای از بین بردن شواهد بود. نظامیان در چند ساعت اجساد را به نمایش گذاشتند تا "از اعمال تبلیغاتی گروههای خرابکار که در جبهه های قانونی فعالیت می کنند، دوری جویند". اما موج انفجاری اعتراض که پرو را در بر گرفت، گارسیا را مجبور به اتخاذ تدابیر عوام - فریبانه معینی کرد.

یک هفته بعد از قتل عام، گارسیا به خبرنگاران اجازه بازدید از لوریگانچو را داد، زیرا کسی زنده باقی نمانده بود تا گزارش رسمی را مورد انکار قرار دهد. البته نقاطی از زندان که در آن اشخاصی زنده مانده بودند، جزء مناطق ممنوعه اعلام شده بود.

گارسیا اعلام کرد که امر تحقیق تمام و کمال این حوادث را دنبال خواهد کرد، و اینکه "تمام کسانی که مسئول بوده اند مجازات خواهند شد."

گارسیا در همان پیام همچنین حداکثری اطمینان خود را به فرماندهی مشترک نیروهای مسلح، به ویژه تفنگداران دریایی، نیروی زمینی و دریایی، ابراز کرد. او گفت "من از عمل فرماندهی مشترک حمایت می کنم." فرماندهی مشترک نیروهای مسلح وفادارانه فرامین دولت را اطاعت کرد و ما از اعمال آنها حمایت می کنیم "با این وجود او سخن را به آنجا کشاند که بگوید برخیزا مرتکب "انتقام جنایتکارانه، افراطی و غریزی" شدند، نزدیک به ۱۵ افسر و ۸ کار در جمهوری بخاطر "افراط" دستگیر شدند.

کار در جمهوری یک واحد پلیس است که مسئولیت امنیت زندانها و دیگر اماکن عمومی را بعهده دارد. آنها کوچکترین (و از نظر سیاسی کم نفوذترین) سرویس مسلح هستند. اخیرا رئیس پلیس آن، بخاطر برخوردهای دیگر با طبقه حاکمه مجبور به استعفا گردید. آنها در فرماندهی مشترک نیروهای مسلح که حمله به زندان را رهبری کردند، نماینده ای ندارند. بسخن دیگر، آنها بزه های بلاگردان مناسی - اگر چه بزرگوار دانی گرک صفت - برای حکومت و همینطور برای نیروهای مسلح هستند.

با این وجود نمی توان گفت که گارسیا عقب نشینی کرد. او به خبرنگاران اطمینان داد که اگر باز با چنین طغیانهای در زندان روبرو شود، همین تدابیر را از اول تا آخر بکار خواهد بست. او اعلام کرد "با کسانی که هیچ حقی ندارند مگر تحمیل مجازات قانونی، مسئله ای جهت مذاکره

وجود ندارد."

علیرغم استعفاء، نمایشی رئیس کارهای جمهوری و استعفاهای قابل انتظار چند تن از مقامات دولتی، نیروهای مسلح دست نخورده باقی ماند. هیچ اظهارندامتی صورت علنی انجام نداد. ژنرال سیفرس در مقابل سؤال مجله اویکا که پرسیده بود آیا دولت می دانست از فرستادن نیروهای مسلح به زندانها چه می خواهد، پاسخ داد، "مردان من برای کشتن تعلیم دیده اند" "اگر سندیستها مرگ را به انتقال به کانتوگرانده ترجیح میدهند، در آن صورت آنها به آنچه که می خواستند رسیدند. خیلی کم پیش می آید که ما بتوانیم این لدت را به خرابکاران بدهیم." گارسیا اضافه کرد، "اپوزیسیون سعی در ایجاد دشمنی میان نظامیان و غیرنظامیان دارد، ارتش شایسته احترام است."

در همان ابتدای قتل عام، پیش از آنکه طوفان سیاسی درگیره، آلفونسو بارانتسز رئیس چپ متحد و شهردار لیما ضمن بیانیه ای گفت "وقتی قانون شکسته میشود باید آنرا احیاء کرد." - اشاره به یونانیان است و نه نظامیان، و البته او آنقدر دور اندیش بود که بگوید "قدرت و اعتبار باید از طریق اجرای قانون بدست آید و نه از نقض آن." بعداً این رهبر چپهای رنگارنگ مورد حمایت عوام فریبانه ریاست جمهوری واقع شد.

انترناسیونال سوسیالیستها رسماً رضایت خاطر خود را از اعمال گارسیا اعلام کرد. انترناسیونال سوسیالیستها اولین کنگره جهانی خود را در آمریکای لاتین - در آخرین ساعات قتل عام افتتاح کرد - و الحق نمی توانست در زمانی مناسبتر از آن صورت گیرد. این کنگره که به ریاست ویلی برانت صدراعظم سابق آلمان غربی برگزار شد، بقصد افزایش اقدامات ارتجاعی معین در آمریکای لاتین، توسط امپریالیستهای اروپای غربی ساخته و پیرداخته شده بود. حمایت از گارسیا (حزب آپرای گارسیا عضو انترناسیونال سوسیالیستهاست) و جناح انداختن سوسیالیستها بعنوان "جناح با حسن نیت" بلوک آمریکایا از طریق انتقاد از دولت ریگان، بخشی از این اقدامات است. سوسیالیستها با اینکه تاحدی در ارتباط با نیکارا گوئه از ریگان انتقاد می کنند اما اساساً از توجیه وی مبنی بر اینکه دولت ماناگرا عدم تعهد موعود را نقض کرده، حمایت مینمایند. کنگره سوسیالیستها هم در ابتدا و هم در انتهای نشست طی بیانیه هائی اعتقاد و

اطمینان خود را نسبت به دولت گارسیا ابراز کرد. گارسیا با ظاهر شدن در مقابل نمایندگان کنگره و سپردن قول تحقیق در مورد اعمالی که دولتش مرتکب شده، کار آنها را تسهیل کرد. ویلی برانت باید گمانی در مورد خطر کودتای نظامی اظهار کرد تا با علم کردن "لولوی نظامیان" گارسیا دلدیرتر بنظر برسد.

اما هیچکدام از اینها نمی توانست این حقیقت را کتمان کند که چند صد زندانی مسلح به تیروکمان، قلاب سنگ و چند عدد سلاح مصادره شده (بنابر گزارش خود دولت ۴ قبضه درال فرونتون) در مقابل یک ارتش مدرن ایستادگی کردند. قدرت خط سیاسی و موضع طبقاتی آنها در چنین شرایطی اثبات این نکته بود که چقدر چنین خط و موضعی می تواند نیرومند باشد. تیروکمان و تیروکمان شوتن شوتن - زمانیکه در مسیر جنگ خلق جهت برپاشی ارتش انقلابی بکار گرفته شوند، تقریباً

همه مفسران بورژوازی اذعان دارند که گارسیا (چشم و چراغ و امید بزرگ امپریا - لیسم که قرار بود توده ها را فریب داده و هم - زمان ارتش، آنها را که فریب نخورده اند را قتل عام کند و بدین طریق موقعیت ارتجاع را تثبیت نماید) بایدترین بحران سیاسی در زندگی رژیم جوانش روبرو است. انتر - ناسیونال سوسیالیستها نیز جایگاه وی را در این قتل عام تشخیص داد و مانورهای بعدی برای توجیه این کار بحدی زبان آور بود که مطبوعات کشورهای مانند اسپانیا (جائیکه سوسیالیستها در قدرت هستند) از کنگره بعنوان "یک مصیبت" نام بردند و روزنامه ال پائیس EL Pais مادرید که وابسته به حزب حاکم اسپانیا است، فراخوان خشکینانه دعوت به "کنگره فوق العاده" جدید را منتشر کرد، تا از طریق آن، لطمات وارده از سوی کنگره ای که قرار بود شیور پیروزی انترناسیونال سوسیالیستها را در آمریکای لاتین بمصد در آورد، جبران کند.

حال که صحبت از مطبوعات شد، باید اشاره کنیم گزارشهای از تظاهرات و تدارک تظاهرات در شهرها، که تعدادشان در حال فزونی است، در مطبوعات درج شده اند. در خود پرو، گزارشات روزنامه - ها به ما به دلالت بر آن دارد که در بحبوحه بحران سیاسی همگین و انزوا رژیم گارسیا، ک. پ. در تلاشی سخت برای وارد آوردن ضربات نظامی بر رژیم است، تا بدین ترتیب آنها را رچه بیشتر تضعیف کرده، ساختمان ارتش چریکی خلق و مناطق پایگاهی انقلابی (بمنابه نقاط ظهور رژیم انقلابی دمکراتیک نوین) را به پیش برد. ●

گام‌های بزرگ انقلاب پرو

شعله‌ها به استان پونو سر می‌کشند

گزارشهایی که از پرو می‌رسد از پیشرفت موفقیت آمیز اهداف تعیین شده در دستور روز حزب کمونیست پرو (ح.ک.پ) مبنی بر برپائی یک سلسله جبهه - های چریکی حکایت می‌کنند. این سلسله در طول سلسله جبال کشور، از کایامارکا (Cayamarca) در شمال گرفته تا پونو (Puno) در جنوب و همچنین از شهرهای جلگه‌های ساحلی در غرب و جنگلهای کوهستانی گرفته تا شرق امتداد دارد.

در جبهه‌های چریکی مناطق روستائی، عملیات مسلحانه انقلابی در طول ۱۹۸۵ مره - چه بیشتر شکل کمپینهای چریکی علیه واحدهای ارتش از جمله واحدهای موتوریزه ارتشی را بخود گرفت. در چند سال اول جنگ که از سال ۱۹۸۰ آغاز گردید، انقلابیون توجه خود را معطوف به پاسگاههای پلیس و درگیری با واحدهای پلیس کرده بودند. برای مثال در ماریاس، یک کشت سواره نظام در آیامونته (Ayamonte) از استان آیاکوچو، بنابر گزارشهای حکومتی "غافلگیر شده" و نظامیان کشته شدند. توانائی چریکها در دست زدن به چنین عملیات تهاجمی مستقیم علیه نیروهای مسلح [حتی در این مقطع که انقلاب هنوز در مرحله تدافع استراتژیک قرار داشته و پیرونده دشوار قدرت گیری از طریق جنگ طولانی مدت خلق را پیش روی خود دارد] نشاندهنده افزایش کیفی قدرت نظامیشان می‌باشد.

در اواسط ۱۹۸۴، ح.ک.پ شروع کار - زار "جبهش بزرگ را آغاز کنید" را اعلام کرد. هدف از این کارزار "گرفتن ذره به ذره قدرت" در روستاها به همراه محورهای اصلی جنگ چریکی و گسترش مناطق پایگاهی انقلابی بود. در این مناطق ح.ک.پ دهقانان را رهبری کرده و آنها را در سازمانهای انقلابی توده ای گوناگون و در رأس آن نیروهای مسلح انقلابی - سازماندهی می‌کنند تا ملاکین فئودال قدیمی و قدرت سیاسی دولتی را درهم شکسته و آنها را با کمیته‌های انقلابی خلق، متشکل از نمایندگان خودتوده‌ها جایگزین سازد.

کمیته‌های انقلابی خلق متکی بر قدرت نیروهای مسلح انقلابی، اشکال جنبی یک قدرت جدید دولتی هستند که دفاع از اراضی ملاکین و مقامات دولتی را که توسط دهقانان مصادره شده، برعهده دارند. نیروهای متحرک ارتش چریکی خلق (لج.خ) عمدتاً برای بسیج دهقانان جهت حمله به مالکیت نیمه فئودالی زمین و سرنگونی قدرت سیاسی کهنه از این دهکده به آن دهکده می‌روند، و واحدهای حزبی نیز ترویج، تبلیغ و کار سازمانی و جسدب دهقانان جدید به صفوف خویش به پیش می‌برند. نیروهای متحرک واحدهای حزبی را پشت سر می‌گذارند. این واحدها وظیفه کمک به برقراری و تحکیم کمیته‌های نوین خلق، سازماندهی تشکیلات انقلابی توده‌ای زنان، جوانان، دهقانان و کارگرانی که نمایندگان انتخابی شان (همراه با نمایندگان تجار کوچک و دیگر بخشهای خرده بورژوازی روستائی) اعضا کمیته خلق را انتخاب می‌کنند، را برعهده دارند. به علاوه کار ساختن میلیشیای ده و واحدهای محلی ا.ج.خ، و تعلیم و تربیت پیشروترین عناصر بعنوان عضو حزب نیز برعهده آنها است. بدین طریق، با اتکاء به خودتوده‌ها دهقانی و برانگیختن و سازماندهی و آموزش آنان، مناطق چریکی به مناطق پایگاهی تبدیل می‌شوند؛ یعنی از منطقه‌ای که قدرت سیاسی در دست دشمن بوده لیکن چریکها غالباً امکان تهاجم به آنها دارند به منطقه‌ای تبدیل می‌گردند که طبقات انقلابی در آن قدرت را بدست می‌گیرند. اگرچه در این لحظه مناطق پایگاهی انقلابی علی الظاهر و حتی بطور نسبی تحکیم نشده‌اند، اما در مناطق وسیعی از کشور چنین مناطقی در حال ظهور هستند. ح.ک.پ مناطق پایگاهی را "جوهر جنگ خلق" می‌نامد.

اشکال گوناگونی از قدرت سیاسی به منصه ظهور رسیده‌اند: کمیته‌های خلق در مناطقی که ارتجاع سرنگون و بیسرون رانده شده، کمیته‌های بازسازی قدرت خلق در محلی که دولت قادر به ورود به آن

و سرنگون کردن کمیته‌های خلق بوده ولی در حال حاضر چریکها مشغول پی ریزی دوباره قدرت انقلابی هستند، کمیته‌های مخفی خلق در مناطقی که ارتجاع مقامات را بر سر کار گمارده حال آنکه در واقعیت امر آنها قادر به پیش برد حاکمیت ارتجاع نیستند، کمیته‌های سازمانده قدرت خلق در مناطقی که مقامات سیاسی و فئودالی کهنه بیرون رانده شده اند ولی نیروهای مسلح دشمن کماکان عمل می‌کنند. این اشکال متفاوت انعکاس ناموزونی در رشد مناطق پایگاه انقلابی است.

علاوه بر جبهه‌های چریکی در کوههای مرکزی، جبهه‌های دیگری در سواحل جنوب غربی آریکوپا (Arecipa) و جنگلهای کوهستانی شرق "کمان جنگلی" در امتداد رودخانه هوالاگا (Huallaga) شروع برشد کرده‌اند. مناطق جنگلی کوهستانی، جایی که محصول اصلیش کوکا است، دهقانان از یک طرف درگیر جنگ علیه ملاکین هستند که زمین آنها را از چنگشان بیرون می‌کنند و سوداگران مواد مخدر که محصول آنان را برقت می‌برند و از طرف دیگر علیه UMOPAR "پلیس مواد مخدر" ایالات متحده آمریکا که اغلب با سوداگران مواد مخدر همکاری می‌کنند و لسی همیشه سعی در ارباب دهقانان دارند. گزارشات دیگری نیز در دست است که از تحکیم ارتباط ح.ک.پ را با معدنچیان (که یک بخش مهم از کارگران صنعتی پرو هستند) حکایت می‌کند.

وزیر معادن و انرژی ادعا کرد که در ماه مارس، ح.ک.پ در طول یک اعتصاب هفده هزار نفری کارگران در معدن دولتی سنترومین (Centromin) در استان پاسکو آنها را در برچسوردهای مسلحانه و هتلی کرده است. سه هزار اعتصابی به همراه زنان و فرزندانشان برای اعلام شرایط اعتصابیون و کسب حمایت برای مطالباتشان مبنی بر دستمزدها بالاتر، پسک "راهپیمائی جانبازی" را سازمان دادند.

آن گارسیا رئیس جمهور پرو در فوریه اعلام کرد که "سندرو لومینوز و مرتکب یک اشتباه استراتژیک شده" و در ادامه تأیید کرد که ح.ک.پ در پنج استان

مرکزی و استانهای کوهستانی شمال مستقر گشته است او گفت "اگر دامنه فعالیت آنها تا آندیان ترابز" استانی در جنوب و جنوب مرکزی کوههای آند - "گسترش پیدا کرده بود، ماباشکلات بزرگتر و جدیتسری روبرو می شدیم و شاید تخریب و خرابکاری پیروزیهای حادثی کسب می کرد... حالا خیلی دیر است."

گاریا زمانی مفت و مجانی به اندروزه کوئی برخاست که ح.ک.پ. در حال انجام حملات چشمگیری در سراسر پرو بوده ظاهر فعالیت حزب به منطقه کوهستانی مرکزی محدود نشده بود و حتی بهنگام سخنرانی گاریا بمبئی ساختمان بانک نزدیک محل سخنرانی را زیر و رو کرد، و تلاش وی جهت برآه انداختن جشنی خیابانی بمناسبت تأسیس حزبش در تروخیلو Trojillo را مختل ساخت (تروخیلو شهری ساحلی در شمال پرو است که بعنوان پایگاه اصلی قدرت حزب حاکم APRA محسوب می شود) همزمان با این، درلیما دو دفتر حزبی دیگر و شش سفارت مورد حمله قرار گرفت. گاریا مجبور به اعلام و تداوم وضعیت اضطراری درلیما شده بود و حزب او بناچار در نخستین قدم در تروخیلو قصد قدرت نمایی داشت. بدنبال یکسری تعرضات به ساختمانهای دولتی مقررات حکومت نظامی بین ساعات یک تا پنج بعد از نیمه شب بابه خیابان آوردن تانک ها به اجرا گذاشته شد. طی سه ماه نخستین اجرای مقررات حکومت نظامی که از فوریه آغاز گشته بود، ارتش ۲۸۱۱ نفر راباذاشت کرد و چهار نفر را در جریان گشت های شبانه به قتل رساند.

چند روز بعد از رجوعاتی گاریا، یک خیزش توده ای دهقانی تحت رهبری ح.ک.پ. درست در منطقه ای که گاریا آن را غیرممکن می خواند، شروع شد - در استان جنوبی پونو. این استان با وسعتی معادل خاک بلژیک در بلندیهای آند (۲۶۰۰ متری) هم مرز با دریایچه تی تی کاک، و کشورهای بولیوی و شیلی قرار گرفته است. استان پونو Puno تاریخچه ای مهم از مبارزات دهقانی، بخصوص مبارزات سال - های ۱۹۶۰ را پشت سر دارد. رژیم نظامی که در سالهای ۱۹۶۰ به قدرت رسید و خود را "انقلابی" می خواند، اقدام به یک "رفرم ارضی" کرد که بخشی از بزرگترین املاک فئودالی روم های وسیع آن را به "تعاونیهای دولتی" که توسط تنی چند از دهقانان ثروتمند (اغلب همان مقامات فئودالی سابق - با

فرزندانشان) اداره می شدند، واگذار کرد. و این درحالی بود که اکثریت قریب به اتفاق دهقانان کاملاً یا اساساً بی زمین ماندند. این "تعاونیها" یک پایه مهم اجتماعی برای احزاب گوناگون رفرمیست و ریزیونیست که تا این اواخر نقش غالب در زندگی سیاسی منطقه بازی می کردند، محسوب می-گشت.

گزارشهای مطبوعاتی از هفت تعرض چشمگیر تحت رهبری چریکها به تعاونیهای پونو در ماههای فوریه و مارس خبر می دهند، بنابر گزارشی "ح.ک.پ. متضمن تبدیل پونو به یک آباکوچی دیگر" گردیده، به معنی تبدیل به استانی که تاکنون عمده ترین پایگاه انقلاب بوده است. دهقانان پونوئی در حال بدست گرفتن سلاح و مصادره املاک در ابعاد وسیع هستند. دریک مورد دهقانان فقیر بطور خودجوش به ساختمان اداری یک "تعاونی" بزرگ حمله کرده و آتش سوزاندند و زمین را تصاحب نمودند. درجائی دیگر، بعد از آنکه چریکهای ا.ج.خ یک مزرعه اربابی را مورد حمله قرار داده و سوزاندند و آنجا را

پشت سر گذاشتند، فردا، بهنگام طلوع خورشید، بر بالای یک گذرگاه کوهستانی با دهقانان چشم انتظار دهکده مجاور روبرو شدند که می خواستند چریکها به دهکده آنها هم بیایند. اگر چریکها به یک دهکده نیابند دهقانان بادل نگرانی می پرسند، "رفقا کجا هستند؟"

بعد از آنکه فرماندار یک ناحیه در فوریه به ضرب گلوله کشته شد، سایر مقامات محلی شروع به استعفا دادن نمودند. آنها همراه با تاجر بزرگ همگی با هم شروع به ترك استان کردند، یعنی نه فقط از مناطق روستائی خارج شدند بلکه آزانکارو Azan garo که بزرگترین شهر در ناحیه مرکزی استان می باشد، را نیز ترك گفتند. بنابر گزارشی ح.ک.پ. لیست ۱۵ تن از مقامات و تاجر بلند پایه را در این استان انتشار داده و به آنها اخطار کرده بود که در صورت عدم ترك فوری شهر آنها را خواهند کشت. مطبوعات از قول مقامات پلیس نقل می کنند که آنها زقلت و پراکندگی نیروهایشان در چهل پانجاه پلیس در اطراف ایمن

استان گله مندند. تاکنون هنوز ارتش را به پونو اعزام نکرده اند، اگرچه چنین اقدامی اخیراً مد نظر قرار گرفته، یکی از دلایل این امر، مشکلات بیشتری است که چنین حرکتی در راه تمرکز نیروهای ارتش گذاری می نمایند، و دولت تاکنون حتی یک در ناحیه مرکزی کوهستانی (یعنی کاری که

تاکنون پیش رفته) و در رأس همه در آباکوچی ایجاد می کند. البته اخیراً مسئله اعزام ارتش به پونو نیز مورد توجه مقامات قرار گرفته است. ورود ارتش به پونو انبوه تضادهای سیاسی را وخیم تر خواهد ساخت. آنچه در افق مبارزات پونو نمودار گشته است، یعنی حملات ویرانگر به مالکین ارضی و پلیس، بیرون راندن آتوریته کهن، برانگیختن دهقانان در ابعاد توده ای و ساز - ماندگی آنها در نیروهای مسلح انقلابی، تصویر روزهای آغازین برپائی قدرت سیاسی انقلابی در آباکوچی در ۶ سال پیش را به نمایش گذارده است. اگر ورود نیروهای ارتش منظم به درگیریها در سال ۱۹۸۲ و ترقی کمی و کیفی قدرت آتش ارتجاع، توانست بعضی ضایعات را به انقلاب تحمیل نماید، وقایع اخیر نمایانگر تعمیق انقلاب در دیگر نقاط کشور (حتی در مناطق مهمی که دولت قبلاً موفق به بازپس گرفتنشان شده بود) می باشد.

پرو در حال حاضر درجبهه های بسیاری دستخوش یک خیزش توده ای است. این خیزش در مناطق گوناگون روستائی و در میان بخشهایی از دهقانان، در بین کارگر - ان مزارع ساحلی و زمینهای وسیع کشت نیشکر جریان دارد. اخیراً کارگران این مزارع شاهراه اصلی شمال - جنوب را تصرف کردند، و کارگران شهری و بخشهای تخصصی نیز اعتصابات و راهپیمائیهای مهمی را برآه انداختند. در چنین اوضاعی است که ح.ک.پ. می کوشد تا "به سلاح جادوئی" انقلاب را مستحکم نماید: حزب، ارتش انقلابی، و اشکال انقلابی نوینی از قدرت سیاسی مشترک طبقات انقلابی Andean "دوزنقه کوهستانی آند" Trapeze بخاطر میلیونها سکنه دهقانی اش کلیدی بر دروازه های آینده پرو است. دولت گاریا در سخنرانیهای خود اهمیت بسیاری برای آن قائل شده، و با اختصاص دادن بودجه - جهت ساختمان درمانگاه و سد، و گلوله های شکر آلود دیگر قصد جذب یا خنثی نگامداشتن برخی از اقشار دهقانی این منطقه را دارد، گاریا به تازگی وعده پیشبرد و اجرای اصلاحات ارضی را نیز به پیش گذارده است. این درحالی است که دهقانان خود زمینها را در وسعت هزاران هکتار بچنگ دلایل این امر، مشکلات بیشتری است که چنین حرکتی در راه تمرکز نیروهای ارتش گذاری می نمایند، و دولت تاکنون حتی یک در ناحیه مرکزی کوهستانی (یعنی کاری که اینچ زمین هم تقسیم نکرده است. ●

طنین بانگ حمایت از جنگ خلق در تمام قاره‌ها



يك كاردستی از زندان لوريگانچو

جنگ خلق که توسط حزب کمونیست پرو به پیش برده میشود در تمامی قاره‌ها طنین افکن شده است. يك کارزار مصمم بین المللی، حمایت از آن سازمان داده همه گیر نمود، که این کارخودبه تغییر شرایط سیاسی در بسیاری کشورها کمک کرده است.

کارزار جهانی حمایت از جنگ خلق در پرو دهها گردمائی عمومی گسترده وسایر اشکال جلسات ومباحثات رادرپایتختها و دیگر شهرهای جهان ترتیب داد. گزارشها حاکی از فعالیتهائی در اطریش، بنگلادش، انگلستان، کلمبیا، دانمارک، دومینیکن، فرانسه، هلند، هند، ایتالیا، کردستان، اسپانیا، سوئد، سوئیس، آمریکا و آلمان غربی باشند.

صفت متهورانه انقلابی آن حتی از

کستره جغرافیائی این کارزار برجسته تر بود. کارزاری به حمایت از يك جنگ انقلابی به رهبری حزب کمونیست پرو بنابه يك بخش آگاه ویرافتار مبارزه بین المللی برای تسویه حساب باتامامی امپریالیستها و مرتجعین وساختن جهانسی عاری از طبقات. در سالیهای اخیر، کارزار بین المللی دیگری به مانند این کارزار وجود نداشته است.

این گردمائیها يك گزارش مشترك داشت: "جمعیتی از پنج سال جنگ خلق در پرو و شرایط سیاسی جاری"، که توسط يك رفیق پروشی ساکن خارج کشور که از نزدیک اوضاع رادنبال می کند تهیه شده و در اکثر شهرها بوسیله خودی نیز ارائه می گردید. رفیق مذکور نمایش اسلاید گسترده ای نیز در این رابطه تهیه نمود. مضافاً اینکه، نمایشگاه کوچکی از هنر و

پوسترهای انقلابی از پرو که بسیاری از آنها کارخود زندانیان انقلابی جنگ خلق بود، برگزار شد. قطعه ای که بدون شك بیشتر از همه مورد توجه واقع گردید يك قالیچه بزرگ بارنگ آمیزی زیبا و پیچیده بود که در تجلیل از پیدایش ج.ا.ا. در ۱۹۸۴، توسط زندانیان انقلابی زندان جزیره فرونتون در لیما برای کمیته ج.ا.ا. بافته شد. (حزب کمونیست پرو حزب شرکت کننده در ج.ا.ا. است.) يك نوار موسیقی انقلابی نیز که در زندان زنان کالاشو پر شده بود، روح ومحتوی انقلاب پرو را بر گردمائیها القاء می نمود.

فعالیتها در بنگلادش بویژه نمونه موفقیت آمیز از پیشبرد کار مخفی و علنی بودند که يك عنصر مهم کارزار بود. گزارش کارزار در آنجا حکایت از این می کند که "مردم بنگلادش اطلاعات

اندکی درمورد پیرو دارند - کشوری در نیمکره دیگر، حتی محافل روشنفکری مرفعی چپ این کشور نیز از آشنائی اندکی باقیام مسلحانه توده ای عظیم و جنگ پیش رونده خلق تحت رهبری حزب کمونیست پیرو برخوردارند. در طول سال گذشته، "جهانی برای فتح" اطلاعاتی را در مورد جنگ عظیم خلق در پرو و میان روشنفکران برد. رسانه های اطلاعاتی قانونی کشور تاکنون تقریباً هیچ گزارشی درباره جنگ خلق منتشر ناساخته اند، حتی افتراهای امپریالیسم نسبت به واقعیات در پیرو به کشور مانر سیده بود. امپریا - لیستها و مرتجعین تاکتیک سکوت را در قبال انقلاب پیرو برگزیدند."

گزارشهای حزب پرولتری پوربائنگلا P.B.S.P. و حزب کمونیست بنگلادش B.S.D-ML (احزاب شرکت کننده در ج.ا.ا. که زیرزمینی هستند) نشان می دهند که چگونه آنها "مشترکاً چند هزار اعلامیه رادرواحی مختلف شهری و روستائی و بیرون میان کارگران، دهقانان، دانشجویان و روشنفکران توزیع کردند، در بعضی نقاط آنها بوسیله پوستر، شعارنویسی و غیره تبلیغ راه پیش بردند، همراه با این فعالیتها حزب پرولتری پوربائنگلا یک اعلامیه جداگانه منتشر ساخت و در مناطق روستائی بیرون در میان دهقانان مناطقی که مبارزه مسلحانه در جریان است پخش نمود. مردم این مناطق تحت تأثیر پیشروی قهرمانانه جنگ خلق در پیرو به چشم انداز مبارزات مسلحانه انقلابی خویش امیدوارتر شده اند. حماسه شکوهمند جنگ خلق در پیرو موجی از اشتیاق و الهام را در میان صفوف مابوجود آورده است." (از گزارش P.B.S.P.) - "شورای همبستگی توده ای جهانی" مشتمل بر کارگران، دانشجویان و سازمانهای فرهنگی مرفعی و چپ، سینارها و گردمائیهای عمومی توده ای رادرجهار شهر بنگلادش برپا کرد، بطور متوسط ۴۰۰ - ۵۰۰ نفر در هر کدام شرکت نمودند. سه فقره از این گردمائیها در محوطه دانشگاه برگزار گردید که دانش آموزان دبیرستانها و دانشجویان دانشگاه محلی و همچنین سایر نیروها رادرب گرفت. یک گردمائی درستاد اصلی یک اتحادیه برپا شد که اساساً از کارگران صنعتی و دانشجویان تشکیل گردید که از مسافات دور برای شرکت در آن و حمایت جنگ خلق وج.ا.ا. آمده بودند. در سالن این اتحادیه، نمایشگاه هنری "تماشاگران بسیاری را از

بام تا شام بخود جلب نمود." "علیرغم وجود موانع بر سر راه کارزار پیرو - کارزاری که در مجموع موضوع نا آشنا و جدیدی بود. (و اینکه) تعداد بسیاری میهن پرست صادق و روشنفکر بوسیله رویزیونیسم دن سیاژیونیسمی به کجراه هدایت می شوند با این وجود، همین بخش از مردم بودند که در مقابل کارزار واکش نشان دادند. در شهر ناگیور، و احمدحلی یک جبهه دانشجویی "حزب سیاسی سوسیال دمکرات" طرفدار مکر با همکاری فعالان در "حمایت از جنگ خلق در پیرو" سازمان باصلاح مادر راه مبارزه طلبید. بعضی از عوامل رویزیونیست طرفدار مکر و هواداردن سیاژو - پین به عبت کوشیدند که در گردمائی دانشگاه "راج شامی" اختلال بوجود آورند. آنها سؤالات مزخرفی مطرح میکردند، از قبیل "چه کن گفته که حزب کنونی چین رویزیونیست است" و "با آمار و ارقام نشان دهید که شوروی یک کشور سوسیال امپریالیستی است". اما سخنرانان با ارائه فاکت و سند صحیح آنان را خلع سلاح کردند. وقتی که رویزیونیستها دشمنان را روی کرلشان نهادند و رفتند، مستقیم - مجریان برنامه را تشویق نموده و برای شنیدن درمورد اندیشه ماثوئسه دون و جنگ خلق در پیرو علاقمندی بیشتر نشان دادند. در این رابطه باید متذکر شد که چپ ماثوئس - نیسم انقلابی از نفوذ قابل توجهی در این بخش از کشور برخوردار بود اما از آنجا که افراد درگیر در این جنبش به منجلا ب رویزیونیسم دن سیاژیونیسمی در غلطیدند، آن نفوذ از دست رفت. اخیراً سیاست و فعالیتهای انقلابی در منطقه در حال نیرومندتر شدن هستند.

گردمائی دانشگاه داکا بریاست یک روشنفکر معروف، استاد و رئیس بازنشسته یک دیارتمان دانشگاه، برگزار گردید. وی اظهار داشت: "ما از جنگ خلق در پیرو حمایت می کنیم زیرا به ضرورت جنبش انقلابی مشابه ای در کشورمان واقفیم." (به نقل از گزارش B.S.D-ML) - این گردمائی در محوطه چمن دانشگاه توسط ۹ سازمان گوناگون از جمله چند گروه کارگری و دهقانی علاوه بر دانشجویی و دیگر اساتید برجسته، برگزار گردید. در آمریکا، کمیته حمایت از انقلاب پیرو گردمائیهای شوه ای رادریچ شهر ترتیب داد که در مجموع حدود ۱۰۰۰ نفر از نیروهای سیاسی فعال، طبقات میانه و نیز

عده ای از میان اقشار پائینی توده ها (منجمله عده بسیاری از توده های اسپانیائی زبان مکزیک و آمریکای مرکزی) در آنها شرکت جستند. این برنامه ها عمدتاً در شهر سیاه پوست نشین ویرولتری ریچموند و در محله مردم آمریکای مرکزی در سانفرانسیسکو - که فعالیت سیاسی گسترده ای آنجا جریان دارد برگزار گردید. یک جلسه کوچکتر نیز در شهر مجاور بنام "واتسون ویل" برپا شد که کارگران اعتصابی کنسرو سازی و سایر کارگران رادرب گرفت. سایر محلهای گردمائی عبارتند از: در محله مهاجر نشینان در لوس آنجلس، در سن دیگو در مجاورت مرز مکزیک، در دانشگاه میشیگان، در نیویورک سیتی که هائیتی ها بحثی بزبان فرانسه داشتند و مضافاً یک گردمائی بزرگ بزبان انگلیسی - اسپانیائی که طیف وسیعی را از طبقات و ملیتهای مختلف بخود جلب نمود.

در مجموع حدود ۲۰۰۰ هزار نفر در برنامه های اروپا شرکت جستند. برنامه برگزار شده در پاریس قابل ذکرترین بود. در این برنامه بیش از ۴۰۰ نفر از ملیتها و در سنین گوناگون حضور یافتند منجمله بسیاری ایرانی، آمریکای لاتینی، آفریقائی، یک دسته ۶۰ نفری کارگران ترک، مضاف بر رقم قابل توجهی فرانسوی (باتوجه به شرایط سیاسی جاری فرانسه)، به عقیده بسیاری پاریس سالها بود که این چنین برنامه واقعا انقلابی بخود ندیده و مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ماثوئسه دون نیز از این چنین رقم مستمعین برخوردار نبوده است.

در پاریس، در کشورهای اسکاندیناوی و در یک سری از شهرهای آلمان غربی و سایر نقاط اروپای غربی، احساس خاصی در محلهای سیاسی به چشم خورد مبنی بر اینکه "ماژوئیستها برگشته اند" و از حالا باید بحسابشان آورده در عین حال، بخاطر اعتباری که جنگ خلق پیرو در میان مردم انقلابی اندیش در کسرتنه ترین مفهوم کسب کرده است، سایر نیروهای سیاسی نیز برای شرکت در کارزار و سازماندهی آن قدم پیش نهادند، منجمله عناصر - آنا رشیست. نفوذ در میان جوانان انقلابی اندیش که از مارکسیست - لنینیست - اندیشه ماثوئسه دون بریده اند - خملت انقلابی کارزار و شیوه اتخاذ شده جهت نیل به وحدت (برپایه حمایت از جنگ تحت رهبری حزب کمونیست پیرو، بجای صرفاً "حمایت از حقوق بشر" و یا توافق برخط

پرو، و خط سیاسی جنبش انقلابی انترناسیونال - نالیستی به مباحثات مهمی بر سر مامیت جنگ خلق در برابر سایر اشکال مبارزه مسلحانه ای که در کلمبیا به رسوایی کشیده شده اند، و علاوه بر مسئله اتکاء بخود در برابر وابستگی به کوبا یا شوروی جهت کسب اسلحه، دامن زد. مسئله حزب و جبهه واحد، مبارزه میان دو خط مشی، رویزیونیسم و خود جنبش انقلابی انترناسیونالیستی دیگر مباحث این کارزار را تشکیل می دادند. یکسری جلسات کوچک و متوسط در چهار شهر مختلف و در یک مزرعه کشت موز برگزار گردید. در مزرعه برنامه مخفی بود و بحث شدیدی در نیمه شب در زیر نور فانوس در منطقه ای که نیروهای مسلح ارتجاع به کشت دائم مشغول بودند، در گرفت.



کردم آبی توده ای در حمایت از جنگ خلق در پرو، دانشگاه داکا (بنگلادش)

این کارزار که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی آن را بنیان نهاد کامی - مهم در پیشبرد کارزار مشترک بین - المللی بریک اساس انقلابی بود - ایمن کارزار به تعمیق و گسترش جنبش انقلابی آن کشورهایی که نیروهای انقلابی آنها بر طبق راه انقلاب و شرایط مختلف آن کشور خود را جهت کسب قدرت سیاسی به نیروی تفنگ آماده می سازند کمک کرد. ایمن کارزار، در کشورهایی که هم اکنون این چنین مبارزه مسلحانه انقلابی از واقعیت بر - خوردار است، نیز نقش ایفاء نمود. این کارزار، نتیجتاً بر دشمن نیز اثراتی برجای نهاد، یکسری داستانهای وحشتناک و رنگ و رو باخته اما شیرانه مبنی بر وجود ارتباطهایی میان این کارزار و کشور لیبی در مطبوعات آلمان غربی و فرانسه و بخصوص در مطبوعات پرو منتشر گردیدند (وسپن در جاهای دیگر نیز بعنوان "مدارک مسجل" تجدید چاپ شدند که دلیل درستی آنها همانا بچاپ رسیدنشان در روزنامه - ها بود). رسانه های امپریالیستی که برای مدت طولانی جنگ خلق پرو را بایکوت کرده اند، نمی توانند آنرا "ایزوله شده" در جهان و یاد پرو بحساب بیاورند، و دیگر بسادگی نمی توانند مانند گذشته درباره مامیت آن دروغ بیاوند، چرا که این دور اخیر دروغها که بسوی کارزار بین المللی حمایت از جنگ خلق پرو معطوف گردیده، هم نشاندهنده درجه موفق بودن این کارزار بوده و از سوی دیگر این واقعیت را آشکار می سازد که این کارزار یک عرصه مبارزه طبقاتی بسیار شدید بوده و بیش از پیش نیز خواهد بود. ●

خلق در پرو با مضمون سیاسی و اپیدئولوژیک خاص خود، علاوه بر آموزشی که نیروهای مهاجر بر بستر جنبشهای سیاسی در کشورهای خویش حاصل نموده اند، و برخواست موج انقلاب در جهان بطور کل، می تواند به یک عامل درونی نیرومند در میان اقشار معینی از جامعه اروپای غربی منجر گردد. کارزار در جمهوری دومینیکن، کرد همایی - های کوچک اما خوبی سازمان یافته و مخفی به همراه توزیع بسیار گسترده مقاله ای در باره پرو که تجدید چاپی بود از جهانی - برای فتح و پیش و سیع اعلامیه و نصب پوستر را دربر گرفت. گزارش شده است که هیچ فعال سیاسی ای در دومینیکن از این کارزار بی خبر نباشد. بدین طریق ایمن کارزار تأثیری جانبش و برجسته داشت - در وضعیتی که حکومت بی ثبات است، طغیانهای توده ای تکرار می شوند، و بحران سیاسی شدیدی در میان چپ قانونی که سیاستهای انتخاباتی در جنبش سیاسی دومینیکن برتری یافته، بروز کرده است. وضعیت انقلابی در کشور همسایه یعنی هائیتی نیز به بالا گرفتن جستوی که این کارزار در آن براه افتاده بود کمک نمود و بر جدی بودن مباحث میان انقلابیون هائیتی و دومینیکن بر سر تجربه پرو جهت حل مسائل میرم، افزود. در کلمبیا - جایی که رویزیونیستهای شوروی و سایر نیروهای سیاسی ارتشهای بزرگی تدارک دیده اند، دولت و نیرو - های هوادار شوروی برای کسب امتیاز در یک مسیر ارتجاعی "متار که جنگ و آغاز فضای دمکراتیک" مسابقه گذاشته اند - این کارزار، خط مشی حزب کمونیست

مشی کلی حزب کمونیست پرو و یا جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (شرکت آنان را تسهیل نموده بود. بخاطر این دلایل، بسیاری از این - کرد همایی هان نسبت به موارد اخیر از شرکت - کننده بسیار و سیعتری برخوردار بودند. بسیاری از جلسات بحث و ویرش و پاسخ طولانی و زنده بوده و بگردشواتی از این قبیل متمرکز شدند: آیا وجود یک حزب انقلابی لازم یا مطلوب است، مامیت و نقش جبهه واحد چیست، راه انقلاب در کشورهای تحت سلطه کدامست و چگونه از راه انقلاب در کشورهای امپریالیستی متفاوت است، رویزیونیسم چیست و آیا جانبداری از ماشو - تسه دون می تواند یک خط تمایز میان مارکسیسم و رویزیونیسم باشد. عده ای نیز از آنچه که "کیش شخصیت" می خواندند - انتقاد نمودند و سوالات خاصی نیز در رابطه با خط مشی و تجربه حزب کمونیست پرو مطرح گردیدند. یک عنصر مهم در بسیاری از این - کشور هائیتی بود که گروه های کوچک مهاجرین انقلابی، بویژه پرولترهای ترك، ایفاء نمودند. این نیروها اگر بوسیله یک خط انقلابی رهبری شوند، غالباً قادرند که هم سایر توده های مهاجر را بحرکت وادارند و هم انقلابیون اروپائی - منجمله جوانان و کهنه کارانی که وقتی به سن شصت سالگی می رسند احساس تنهایی می کنند - را نیز بفعالیت در آورند. این چنین ترکیب پر - ظرفیتی گواهی است بر توانایی یک خط انقلابی روشن در اینگونه کشورها، و همچنین نشان می دهد که نفوذ و تأثیر حوادث در جاهای دیگر (در این مورد خاص، همانند جنگ

به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون!

بیست سال پیش مائوتسه دون آتش انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را برافروخت. همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مطرح می کند:

"انقلاب فرهنگی پیشروترین تجربه دیکتاتوری پرولتاریا و انقلابی کردن جامعه را نمایندگی می کند. برای اولین بار کارگران و سایر عناصر انقلابی بادرک روشنی از ماهیت مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم مسلح شدند. . . . پیروزی های بزرگ در طول انقلاب فرهنگی، که جلوی احیاء سرمایه داری در چین را به مدت یک دهه گرفت، به تغییرات سوسیالیستی عظیمی در زمینه تعلیم و تربیت، فرهنگ و هنر، پژوهش علمی و دیگر عناصر روبنا دست یافت. . . . انقلاب فرهنگی بمثابة بخشی از مبارزه بین المللی پرولتاریا به پیش برده شد و زمین ترمینی در انترناسیونالیسم پرولتری بود. . . ."

"انقلاب فرهنگی شامدزنده حیاتی بودن مارکسیسم - لنینیسم بود و نشان داد که انقلاب پرولتاریائی مانند هیچکدام از انقلابات قبلی که فقط نمی توانستند منجر به تعریض یک سیستم استثمار با سیستم استثمار دیگر شوند، نمی باشد. انقلاب فرهنگی منبع الهامبخش عظیمی برای انقلابیون همه کشورها بود. بنابه همین دلایل انقلاب فرهنگی و مائوتسه دون دشمنی همیشگی و شیطانان تمامی مرتجعین و رویزیونیستهارا برانگیختند و دقیقاً به همین دلایل انقلاب فرهنگی بخش لایستجزائی از میراث انقلابی جنبش بین المللی کمونیستی می باشد."

و به همین دلایل است که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بر آن شده که بمناسبت بیستمین سالگرد شلیک نخستین توپ های انقلاب فرهنگی، یک کارزار مشترک بین المللی با شعار "به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون!" آغاز کند. در ضمن مافراموش نمی کنیم که دهال از مرگ آموزگار و رهبر کبیرمان مائوتسه دون می گذرد و درست پس از این واقع بود که رهروان راه سرمایه داری در چین دست به کودتائی سبعانه زده و به احیای سرمایه داری پرداختند.

نبرد با حاکمان رویزیونیست امروزی چین کماکان از وظایف کمونیستهای اصیل انقلابی است. کارزاری که در پیش است باید مناسبتی شود برای افتاء هر چه بیشتر و محکومیت قاطعانه تر این غاصبین و فرصتی برای رد دروغها و اراجیفی که عموماً علیه مائوتسه دون و انقلاب فرهنگی بکار می رود.

ولی مهمترین مسئله، این کارزاری می باید فرصت دیگری شود برای نشر آموزشهای مائوتسه دون در وسیعترین سطح ممکن. اینک که مبارزه انقلابی اوجی دوباره می گیرد، دمیدن مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون در این مبارزات و فروزان ساختن آنها، اهمیتی فزون می یابد.

آنانکه فتوحات شورانگیز انقلاب فرهنگی را بیاد دارند و نمونه ساختمان یک جامعه نوین در چین الهام بخشان بوده، نباید فراموش کنند که نسل نوین انقلابیونی که قدم بصحنه می گذارد، در این تجربه شریک نبوده است. تبدیل میراث مائوتسه دون و انقلاب فرهنگی به مالکیت مشترک تمام آنان که در راه ازم دریدن زنجیرهای ستم و استثمار می کوشند امری حیاتی است.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، همراه با سایر نیروهای مائوتیست، باید ایمن



کارزار اباتوانمندی در سراسر جهان برگذار کند. این کارزار باید کارزار محکومیت رویزیونیسم و درعین حال کارزار برافراشته داشتن دستاوردهای عظیم رهبری مائوتسه-دون باشد. این کارزار باید نمونه زنده انترناسیونالیسم پرولتری بوده و در اشکال چند-گانه فعالیت، به بهترین شکل منعکس کننده توانائی کمونیستهای واقعی در اعمال دانش انقلابی در شرایط مشخص کشورهای مختلف باشد.

این کارزار باید هم تجلیلی از پیروزیها و دستاوردها باشد و هم اعلام مجدداستفاده از سلاحی که مائوتسه دون برایمان به ارث گذاشته است: سلاحی برای شکست دادن امپریالیسم و ارتجاع و پیشروی در جاده مائوئستی جهان کمونیستی. کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

* تمام آنانکه بالزوم برگذاری این کارزار موافقند شرکت فعالانه دعوت می شوند. برای اینکار باید مستقیماً با احزاب و سازمانهای درون ج.ا.ا تماس گرفته شود. و هر کجا که این امکان موجود نیست با دفتر اطلاعاتی ج.ا.ا به آدرس زیر تماس بگیرید:

BCM RIM, LONDON WC1N3XX
ENGLAND

گزیده‌هایی از

سخنرانی ارائه شده در کارزار جهانی

پنج سال جنگ خلق

جهانی برای فتح ۱۳۶۵/۶

نوشته زیر گزیده‌هایی از سخنرانی مرکزی ارائه شده در میتینگ‌هایی است که در سر-سرجهان بمثابه بخشی از کار-زار جهانی حمایت از جنگ خلق در بیروبرگذار شد. این سخنرانی توسط یکی از افراد پرونی مقیم خارج که وقایع پرور از نزدیک دنبال میکند تهیه گشته است. ج. ب. ف.

جمع‌بندی از پنج سال جنگ خلق در پرو و اوضاع سیاسی جاری

بخش اول: خلاصه ای از پنج سال جنگ خلق

رفقای عزیز،

ما برنامه خود را با نقل قولی از صدر مائو تسه دون آغاز می‌کنیم: "کسب قدرت توسط نیروی مسلح، وحل مسائل از طریق جنگ، وظیفه مرکزی و عالی ترین شکل انقلاب می باشد. این اصل جهانشمول مارکسیست - لنینیستی برای انقلاب چین رهه کشورها کاربرد دارد."

صدر مائو به ما می‌آموزد که تنها یک راه برای کسب قدرت سیاسی وجود دارد: قهر انقلابی. تئوری کسب قدرت سیاسی از طریق راه مسالمت آمیز، غلط، غیر عملی و رویزیونیستی است. انقلاب در واقع، سرنگونی یک طبقه توسط طبقه دیگر است و طبقات کهنه مرکز قدرت سیاسی شان را حتی در حادثه ترین بحرانها، با میل خود تخریب نمی‌کنند. تنه‌اره، روبیدن آنها از طریق جنگ انقلابی، توسط نیروی مسلح انقلابی است. ما باید این اصل معتبر

جهانشمول را همیشه بخاطر بسپاریم: ما همچنین باید یکی از آموزه های بزرگ مارکس را بیاد داشته باشیم: "زمانیکه پرچم انقلاب برافراشته شد، دیگر نمی‌تواند پائین آورده شود." این به این معنی است که مبارزات مسلحانه باید سازمان داده شده و بر روی آن تاکید شود. حزب کمونیست پرو بابا-داشتن جنگ خلق عزم کرده است که مرکز اسلحه اش را تا رسیدن به کمونیسم به زمین نگذارد.

پروسه تکامل یابنده

جنگ خلق در پرو

۵ سالی که از جنگ خلق می‌گذرد، خودحماة عظیمی است، حماسه ای که در کشور ما توسط مردم پرو و حزب کمونیست پرو، و تحت هدایت درفش شکست ناپذیر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، اندیشه راهنمای صدر گونزالو به پیش می‌رود.



رویزیونیستهای درون حزب در سال ۱۹۶۴ از حزب اخراج شدند و بعد از آن، تنی چند از کمونیستها، مبدل به جناحی در درون حزب گشتند. رفیق مائو می‌گوید: "خارج از حزب، احزاب دیگر و درون حزب گرایش‌های مختلف وجود دارند." او همچنان توضیح می‌دهد که گروههای افراد میتوانند به چپ، میانه و راست تقسیم شوند. لنین می‌آموزد که یک فراکسیون، جمع کمونیستهایی است که برای بکار بستن اصول کمونیستی به خالص‌ترین شیوه ممکن، مبارزه می‌کنند. رفیق گونزالو هم جناح سرخ را درون حزب به پیش برد و جناحهای دیگر را که حرکتشان روشن و آشکار نبود، درهم شکست. بنابراین، این جناح سرخ، در طی یک مبارزه طولانی به حزب مبدل شد. بازسازی حزب رامی توان به سه دوره تقسیم کرد: بقیه در صفحه ۷۰

حزبی تراز نوین مستقر سازد، بی آنکه همانند هر حزب کمونیستی پیروست تکامل و بلوغ را از سر بگیرد. در دهه ۶۰ مارکسیم و رویزیونیسم در بعد جهانی مقابل یکدیگر ایستادند و به مبارزه ای سخت برخاستند. این امر در درون حزب کمونیست پیرو نیز انعکاس یافت، تحت تأثیر خدمات صدر مائو بود که حزب کمونیست پیرو، ماریاتکی را باز یافت. در آن زمان، جنبش‌های توده ای عظیمی براه افتاده بودند: بین ژوئن ۱۹۶۲ تا فوریه ۱۹۶۴، نیم میلیون دهقان بطور خودبخودی به مبارزه برای زمین دست زدند. کارگران و کارمندان، و دانشجویان بی آنکه مرکز هماهنگ کننده ای در کار باشد، اعتصابی توده ای براه انداختند و تمامی این وقایع به پیشبرد حرکتی انقلابی در درون حزب کمونیست پیرو کمک نمود.

نگاهی به زمینه‌های تاریخی این جنگ بیاندازیسم:

حزب کمونیست پیرو، به مثابه یک حزب تراز نوین، بهر مبنای مارکسیم - لنینیم - مائوئیسم، اندیشه راهنمای صدر گونزالو، در واقع همچون نه فقط یک ماشین سازماندهی کننده، بلکه یک ماشین جنگنده بازسازی شد. اگر این نمی‌شد، انقلاب کردن امری ناممکن می‌بود. بدون یک حزب، هیچ ستاد انقلابی برای رهبری توده‌ها، برای کسب قدرت نمی‌تواند وجود داشته باشد. حزب ابزار اساسی انقلاب است، جنگنده استواری است که دوا ابزار دیگر، جبهه متحد و مبارزه مسلحانه را رهبری می‌کند.

حزب کمونیست پیرو که در ۷ اکتبر ۱۹۲۸ توسط خوزه کارلوس ماریاتکی تأسیس شد، نمی‌توانست خود را بعنوان

کمیته ج.ا.ا.

به کارزار پرو

درود می فرستند

جبهه برای فتح ۱۳۴۵/۶

متن زیر قطعنامه ای است از سوی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که در گردهماییهای بیشماری که بعنوان بخشی از کارزار جهانی حمایت از جنگ خلق در پرو برگزار گردیده، بهگوش همگان رسید.

رفقا و دوستان

جنگ خلقی که تحت رهبری حزب کمونیست پرو در جریان است مسلماتنها جنگ انقلابی جهان امروز نبوده و تنها مبارزه شایان حمایت نیست، اما این جنگ بارقه خیره کننده امیدی است که بتواند چرخشی جدید در تاریخ بشریت را بنمایش گذاشته و شرایط را برای آن آماده می نماید. این سخنی تنها از سرغرو و محقانه نیست، ماکاملاً حق داریم که از حضور حزب کمونیست پرو در صفوف ج.ا.ا. احساس غرور کنیم، ولی آنچه را گفتیم در درک ما از وقایع جاری دنیای امروز و الزامات تغییر جهان کنونی ریشه دارد.

موقعیت جهان که ارزیابی فوق بر پایه آن قرار گرفته، در بنیادهای مصریته دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست در ۱۹۸۴، متشکله در جنبش انقلابی انتر - ناسیونالیستی، تجزیه و تحلیل گردیده است. تمام تضادهای اصلی سیستم جهان امپریالیستی سرعت در حال حدت یابی هستند؛ تضاد بین قدرتهای مختلف امپر -

یالیستی، تضاد بین امپریالیسم و خلقها و ملل تحت ستم، و تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا در کشورهای امپریالیستی. تمام این - تضادهایک منشاء مشترک در شیوه تولید سرمایه داری و تضاد اساسی آن دارند. رقابت بین دو بلوک، قدرتهای امپریا - لیستی بر سر کردگی آمریکا و شوروی اوضاع را بطرف جنگ خواهد بردمگر آنکه انقلاب مانع آن شود. و این رقابت و قیام جهان را شدیداً تحت تأثیر خود قرار می دهد.

علیرغم حدت یابی این شرایط عینی، جنبش مارکسیست - لنینیستی کماکان مواجه با بحران جدی و عمیقی است که پس از کودتای ارتجاعی چین و متعاقب مرگ مائوتسه دون و خیانت انور خوجه به اوج خود رسید. لیکن علیرغم چنین عقب گردهایی مارکسیست - لنینیستهای واقعی در سراسر جهان هستند که از مبارزه برای کمونیسم دست نشسته اند.

بیانیه ج.ا.ا. اهمیت ویژه ای برای جنگ خلق قائل شده، تحت هر شرایطی آنرا امری با اهمیت ارزیابی کرده و مورد استقبال قرار می دهد. بیانیه در بحبوحه نبرد، درفش مارکس، لنین و مائو تسه دون را برافراشته و بدین ترتیب به تکامل و پیشرفت اعتبار انقلابی مارکسیسم خدمت کرده است، این متن به مثابه مانیفستی در خدمت به پرولتاریا و خلقهای

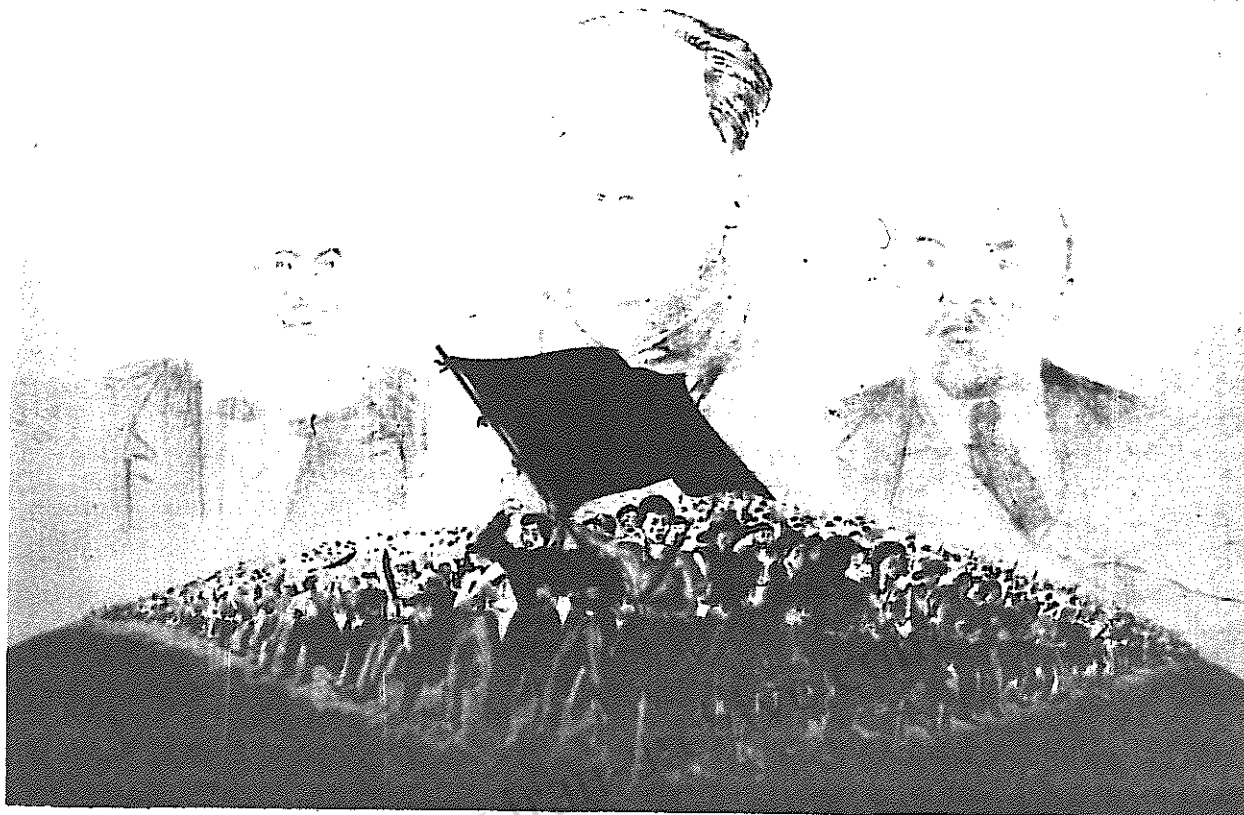
تحت ستم جهان قرار دارد؛ مانیفستی مبنی بر اینکه کمونیسم در دستور روز است و بار دیگر جنبش انقلابی در حال خیزش می باشد. جنگ خلق مورد نظر بیانیه، قاطعانه با تمامی اشکال ریزیو - نیسم مرز بندی نموده و با جسارت و شهامت می خواهد بی آنکه قیومت مرکب از هیچ امپریالیستی را بپذیرد امر انقلاب را به انجام رساند. هدف این جنگ، سرنگونی کل امپریالیسم و ارتجاع و پیشروی در سطح جهانی بسوی کمونیسم می باشد - چنین جنگی در دنیای امروز اهمیت بسیار یافته است.

گردهماییها و کارزار جهانی برای حمایت از جنگ خلق در پرو نیز بخشی از این امر نوین و با اهمیت در جهان قلمداد میشود. با این کارزار انترنا - سیونالیسم پرولتری - و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی - در واقع نیرومندتره گسترده تر و سازمان یافته تر گشته و به مثابه یک نیرو هر چه بیشتر مادیت یافته است. طی دوره کارزار حمایت از انقلاب پرو که هر روز بیشتر از گذشته مورد توجه مردم تحت ستم و هواخواه انقلاب تمامی جهان قرار گرفته، جنبش ما فرصت های بسیاری جهت اتحاد برپایه مارکسیسم - لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون با دیگر نیروهای سیاسی در جریان مبارزه بدست آورد.

بیانیه مصوبه دومین کنفرانس،

VIVA EL MOVIMIENTO REVOLUCIONARIO INTERNACIONALISTA!

یک کارگری به امضا "سنگردرخشان" برود در آل فریون "روزنامه"



جهانی برای فتح ۱۳۶۵/۶

مارکسیست - لنینیست در هر کشور مجزاً و در تمام جهان مسئولیت فراموش آوردن چنین رهبری را حتی در زمانی که در حال مبارزه برای یکپارچه کردن و ارتقاء سطح اتحادشان می باشند، دارند."

ما می خواهیم گسترده ترین و نیرومندترین حمایت از جنگ خلق پرو را سازمان دهیم - انترناسیونالیسم پرولتری و مردم انقلابی اندیش سراسر جهان آنرا از ما طلب می نمایند و با انجام صحیح این وظیفه، ما جنبش انقلابی را در بسیاری از کشورهای در یک سطح جهانی پیش خواهیم برد.

زنده باد حزب کمونیست پرو!
زنده باد جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی!
از جنگ خلق در پرو
پشتیبانی کنید!

کمیته جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی

کماکان بمثابة نقطه رجوع اساسی برای استراتژی و تاکتیکهای مارکسیستی - لنینیستی باقی است." سخن دیگر، بطور کلی در کشورهای امپریالیستی امروزه امکان آغاز مبارزه مسلحانه بگونه ای که در خدمت کسب انقلابی قدرت باشد وجود ندارد، تدارک برای چنین کاری - که از طریق ترویج، تبلیغ و مبارزه انقلابی - امکان پذیر می گردد - ضرورتی مبهم دارد. امروزه حمایت از جنگ خلق در پرو نه تنها در جای خود یک وظیفه مهم است بلکه همچنین بخشی از تدارک برای مبارزه مسلحانه می باشد: کاری که پرولتاریای انقلابی باید جهت هدایت آن در اولین فرصت ممکن آماده گردد.

گرمهائیهای حمایت از جنگ خلق در پرو و کارزار جهانی که این گردد - همائیها بخشی از آن هستند، همانند خود جنگ خلق در پرو، نمایانگر تلاشهای پیشرفته ای است که برای تبدیل امکانات انقلابی به واقعیتهای انقلابی صورت می پذیرد - همانطور که بیانیه "قویا" اعلام می دارد، "مبارزات انقلابی توده های خلق در تمام کشورها رهبری اصیل انقلابی را فریاد میکند، نیروهای راستین

اتحاد اراده و درک سیاسی را که جنبش ما بر آن پایه استوار است خاطر نشان می نماید. بیانیه دربرگیرنده تحلیلی از دو مؤلفه انقلاب جهانی پرولتری، وظایف گوناگون و راه انقلاب در کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه امپریا - لیسم می باشد، بیانیه اظهار می دارد، "معمولاً اینگونه است که انقلاب شکل جنگ انقلابی طولانی مدت که در آن نیروهای انقلابی قادرند نوعی منطقه آزاد شده در مناطق روستائی را مستقر کرده و استراتژی پایه ای محاصره شهر از طریق دهات را به پیش ببرند، بخود می گیرد." این راهی است که توسط انقلاب پرو - تحت رهبری حزب کمونیست پرو (ح.ک.پ.) و صدر آن رفیق گونزالو دنیبال میشود. در انجام این امر ح.ک.پ. نقش حیاتی در پیشروی انقلاب در سایر کشورها بازی می کند. علت این امر مهمتر از همه خط سیاسی ایدئولوژیکی رهبری کننده این حزب می باشد. ح.ک.پ. در جای خود انقلاب را در مقابل دیدگان توده های انقلابی جهان می گستراند. همانگونه که بیانیه می گوید، در کشورهای امپریالیستی "انقلاب اکتبر

از زمان تجاوز شوروی به افغانستان یعنی از سال ۱۳۵۸، افغانستان را شاید بتوان رسوایی آفرینترین گواه ماهیت واقعی سوسیال امپریالیسم شوروی دانست. مصاحبه زیر بابکی از اعضاء سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) صورت گرفته، که اعلام هویت خویش را درج. ب. ف. ناممکن می داند. این مصاحبه بوضوح نشان میدهد که استعمار غارتگرانه و وحشیانه در افغانستان و سرکوب مبارزه آزادیبخش از سوی شوروی همان کاری است که قدرتهای دیرینه امپریالیستی سالیان سال در کشورهای تحت سلطه خویش پیاده کرده اند.

ولی در افغانستان نیز، مانند هر کجای دیگر، ستم به مقاومت پیاده است. ۱۰ از همان روزهای نخستین تجاوز، مردم افغانستان به مبارزه ای بحق و انقلابی علیه متجاوزین شوروی و دست نشانده های افغانستان، بر- خاستند. نیروهای اصیل دموکراتیک و انقلابی مانند سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) در این مبارزه نقش مهمی ایفا کرده اند.

عرصه نبرد افغانستان بواقع درهم و پیچیده است، چرا که برخی از تضادهای گوناگون و در عین حال متقابل، مرتبطی که جهان کنونی را شکل میدهند، در آن متبلور شده: تضاد بین ملل تحت ستم و امپریالیسم و سوسیال - امپریالیسم، و تضاد میان قدرتهای مختلف امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی. بدون درک این دو تضاد، فهم افغانستان غیر ممکن است.

از زمان تجاوز شوروی، قدرتهای امپریالیستی غربی (بویژه آمریکا) مقادیر عظیمی کمک به سازمانهای فلابسی "آزادیبخش" افغانستان واریز کرده اند. مقصود از این "مساعدت ها" روشن است - تلاش برای آلت دست کردن مبارزه بحق مردم افغانستان، منحرف کردن آن و تبدیلش به اسلحه ای که از زرادخانه بلوک غرب به سوی شوروی نشان رفته باشد. در این میان، بخصوص ایالات متحده تلاش بر این داشته که ارتجاعی ترین نیروهای مخالف شوروی در افغانستان - یعنی خانهای فئودال، مراجع مذهبی و امثالهم - را حمایت و تقویت کند.

در این شرایط پیچیده است که نیاز به حرکت مستقل پرولتاریا و یک حزب پیشقراول واقعی استوار بر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ماوتسه دون هر چه آشکارتر می شود. بدون چنین حزبی، پرولتاریا قادر نخواهد بود برچم مستقل خود را برافرازد. بدون یک پیشقراول واقعی، نه امکان مرزبندی دقیق سیاسی - ایدئولوژیک با آن کسانی که تجاوزگران شوروی و مترسکهای افغانیشان را "کمونیست" میخوانند موجود است، و نه میتوان تبلیغات شوروی و رویزیونیسم بین المللی، که میخواهند جنبش افغانستان را صرفاً کار مرتجعین فئودال به خرج آمریکا یا حاکمین کنونی چین علیه باصطلاح "ترقی" رژیم دست نشانده شوروی جلوه دهند، درهم گریخت.

هر چند امروز هیچ حزب پیشقراولی در افغانستان موجود نیست ولی میراث جنبش مارکسیستی - لنینیستی افغانستان غنی است و بسیاری از رزمندگان سازمان -



مصاحبه
با
بابکی
از
انقلابی
افغان

متوسط عایدی سرانه هر افغان ۸۵ دلار آمریکائی در سال بود. حال با درنظر داشتن چگونگی تقسیم درآمد میتوان فهمید چه میزان از این حد متوسط به زحمتکشان افغانستان میرسد.

از لحاظ فرهنگی، با نظر داشت رابطه ارکانیک فی- مابین شکوفائی زندگی اقتصادی - اجتماعی یک جامعه و تکامل فرهنگی آن، افغانستان در بین سایر همسایگان خود بمثابه یک کشور تا حدودی بسته، قسماً سن فرهنگی گذشته خود را بیشتر حفظ کرده است. حال چه جنبه های مثبت این سن باشد و چه جنبه های منفی اش، و آنچه در میان این سن بیشتر قابل اتکاست، روحیه فناناپذیر مردم افغانستان است که به اشکال مختلفش در طول قرن ها مبارزه با تجاوز بیگانه بوجود آمده و امروزه هم در آغاز خیزش ضد روسی بمثابه عامل پایه ای عمل کرده است. ما می بینیم که در قرن نوزده، با وجود اینکه استعمار انگلیس بر قسمت اعظم دنیای شناخته شده آتروز تسلط و حاکمیت دارد در دولشکر کشی خود به افغانستان چیزی جز ننگ صاحب نمی- شود. بویژه در رویارویی نظامی مردم ما، چه در دفع تجاوز ۱۸۲۹ انگلیس و چه در دفع تجاوز ۱۸۷۹، با رشادت بی- نظیر و با صف متحد یک پارچه چنان حماسه ای بوجود می- آورند که تا آتروز ارتش همیشه فاتح انگلیس بخاطر نداشت ارتشهای در داخل افغانستان کاملاً نابود میشود و از یک ارتش فقط یک انسان میماند که خبر نابودی ارتش را ببرد و دیگر هیچ چیز باقی نمی ماند.

منطق سوسیال امپریالیسم

از آغاز تجاوز روس تا به امروز اغلب هر گاه خواستند علل تجاوز روس به افغانستان را توضیح دهند، بعضی فقط نقش افغانستان بمثابه یک تخته پرش برای راه یافتن به آبهای گرم را ذکر کردند یعنی بیشتر موقعیت ژئوپلیتیکی افغانستان... کسان دیگری هم بودند که باقیافه گرفتن های دانشمندانه، تجاوز روس را یک تجاوز تاکتیکی در خدمت یک استراتژی دفاعی مشخص کردند بدون اینکه بفهمند با این نوع افکار چگونه به تبرئه جنایات روس می پردازند، و یا اگر می فهمند آگاهانه امپریالیسم را تقدیس می کنند، آنچه در این میانه تقریباً یا بهتر است بگوئیم کاملاً، مسکوت باقی مانده این است که روسها در کشور ما مانند هر نیروی امپریالیستی دیگر بدنبال سود، بدنبال گردش کالا می کردند، و برای رفع نیاز مندیهای امپریالیستی خود، برای غارت منابع طبیعی ما، برای پیدا کردن یک بازار فروش و برای استثمار هر چه بیشتر مردم زحمتکش ما به اینجا آمده اند.

دشمن با تمام قوا می کوشد که نقاط ضعف خود را از دید مردم سراسر جهان بیوشاند و ما باید به مبارزه خود ادامه دهیم، چرا که بخوبی میدانیم که افشای جنایات امپریالیسم روس از یک موضع انقلابی، از موضعی که قناعت زحمتکش ترین لایه های اجتماعی عصر ما را فراهم می سازد، یکی از وظایف بزرگی است که باید انجام داد و ما میدانیم که هر یک از نیروهای درگیر در مقاومت افغانستان وقتی دست به افشاگری جنایات روس می زنند

های دمکراتیک و انقلابی امروز از جنبش مارکسیست - لنینیستی تأثیر گرفته اند. در اوایل سالهای ۱۹۷۰ یک نشریه مارکسیست - لنینیستی بنام شعله جاوید تأسیس شد. این نشریه که مبلغ مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون بود از انقلاب فرهنگی چین دفاع میکرد و سبباً در افغانستان تأثیر گذاشت. تا امروز هم، چه تجاوزگران روسی و چه ارتجاعیون اسلامی، نیروهای اصیل دمکراتیک و انقلابی را "شعله ای" می خوانند که از اسم همان نشریه مارکسیست - لنینیستی گرفته شده.

نبرد مقاومت اصیل مردم افغانستان تاکنون نقش مهمی در تضعیف و افشای سوسیال امپریالیسم ایفاء کرده و این مبارزه باید مورد حمایت توده های انقلابی سراسر جهان قرار گیرد. ولی این مبارزه تنها در صورتی حداکثر نیروی بالقوه خویش را بدست می آورد که آشکاراً بعنوان بخشی از انقلاب جهانی پرولتری رهبری شود. مارکسیست - لنینیستهای افغانستان باید پرچم سرخ مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون را با غرور و جسارت در میان شعله های جنگ مقاومت خلق افغانستان و در مقابل چشمان سوسیال امپریالیستها برافرازند. آنها با این کار می- توانند ماهیت و دورنمای مبارزه مسلحانه کنونی را بطور قابل ملاحظه ای تغییر داده و نقش بی اندازه مهمی در رشد جنبش انقلابی پرولتری جهانی بازی کنند. ج. ب. ف

افغانستان امروز که زیر شدیدترین حملات وحشیانه سوسیال امپریالیسم روس قرار دارد کشوری است در قلب آسیا با مساحت ۶۵۰ هزار کیلومتر مربع که حدود سال ۱۹۷۷، هجده میلیون و دویست هزار نفر جمعیت داشت. از این مجموعه ۸۵ درصد نفوس روستائی و باقی نفوس شهری با ضمیمه نفوس غیر مسکون بود. آمارهای رسمی در مورد درجه بیسوادی در افغانستان که بیشترین طیف خود را در روستا- های افغانستان دارد ۹۵ درصد مردم مارانسان میدهد. ۵ در صد بقیه که نظر به آمارهای رسمی با سواد هستند بیشتر در شهرها متمرکز می باشند. ساختار اقتصادی - اجتماعی این کشور بنا بر موقعیت جغرافیائی معین خود که در طول قرن ها گذرگاه کاروانها و لشکرها بوده، ملتینها و اقوام متعددی را در خود داشته و ساختمان ارضی اش هم بشکل مجزا و منطقه به منطقه رشد کرده، در کلیت خود رشد ناموزونی را نشان میدهد: ساخت اقتصادی کشور در گذشته نزدیک مالکیت اشتراکی قبیله ای بر زمین، مراتع و جنگلهای و بقایای مناسبات بدوی را با تولید خرده کالائی و گسترش سرمایه تجاری و ربائی در بطن شیوه تولید مسلط فئودالی همزمان نشان میدهد. جامعه ای با این ویژگی ها میتواند تپیک یک جامعه نیمه فئودال - نیمه مستعمره را به ما نشان دهد.

با آنکه از لحاظ منابع طبیعی می توانیم بگوئیم افغانستان کشوری غنی است اما بعلت تسلط مناسبات اقتصادی - اجتماعی منحل حاکم که مانع رشد عادی جامعه و بهبود زندگی مردم بود، این کشور از جمله ده کشور فقیر دنیاست. باز هم براساس آمارهای رسمی در سال ۱۹۷۶

از مواضع طبقاتی معین خودشان، این کار را می کنند. قبل از اینکه به چگونگی نفوذ سوسیال امپریالیسم روس در افغانستان بپردازیم باید یک نکته را تذکر داد: سلسله تلاشی که از ۱۹۲۷ حاکم به سرانجام ملت ما شد در طی بیست سال حاکمیت غدرانه خود به مردم ما و تحمیل انواع و اقسام فشار و زور و قید و زندان به مردم، بعد از ۲۰ سال توان آنرا نداشت که با سیاست قبلی بتواند به مردم حکومت کند. از جانب دیگر تولد کشور جدیدی بنام پاکستان و حدت یافتن اختلافات مرزی مابین دو کشور و فشار غرب بر دولت افغانستان مبنی بر اینکه باید با پاکستان نزدیکتر باشد و عده ای عوامل دیگر آن زمینه - های تاریخی را بوجود می آورد که سلسله تلاشی در وجود داوود به ثوابه عامل کار، به جستجوی متحد و دوست دیگری در عرصه بین المللی بپردازد.

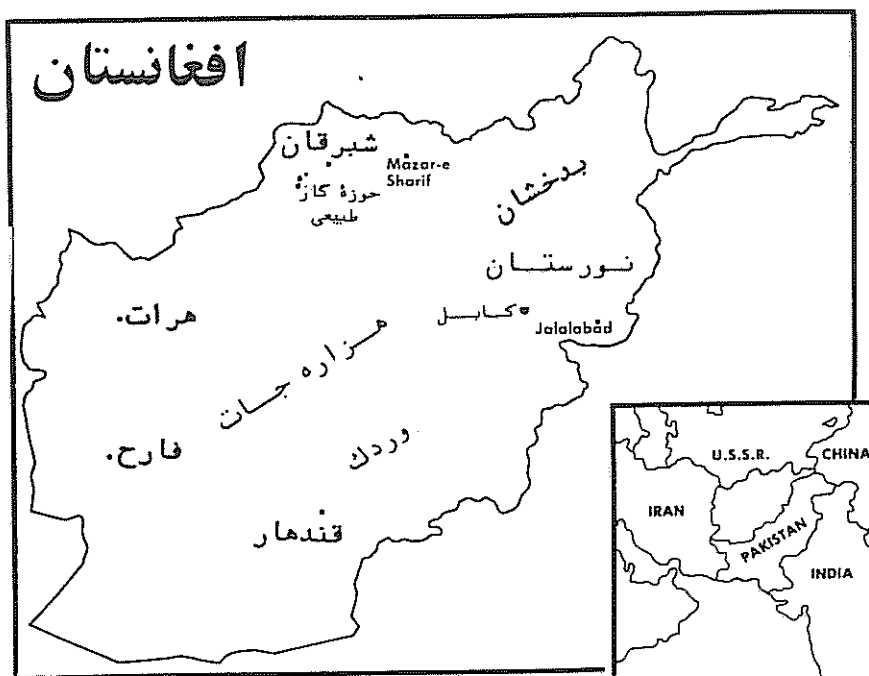
روسها در اواسط سالهای ۵۰ با امید به بلعیدن افغانستان و غارت منابع طبیعی آن برای بار اول بایک قرض قابل توجه با ربح سه درصد که جهت اعمار یک سیلو به مصرف رسید، مناسبات اقتصادی خود را با دولت افغانستان آغاز کردند. البته این بدان معنا نیست که قبل از این - افغانستان با دولت شوروی رابطه اقتصادی نداشت، افغانستان با دولت شوروی قبل از این هم رابطه اقتصادی داشت، اما این روابط در سطح بعضی دادوستدها بوده که ما نمی توانیم اثری از روابط غارتگرانه ای را که بعدها بین شوروی و افغانستان بوجود آمد مشاهده کنیم. قرضی که برای سیلو آغاز یافت بدنبال خود قروض بعدی را که بیشترین بخشش در زمینه ایجاد و تقویت یک زیر ساخت وابسته در داخل افغانستان به مصرف می رسید بدنبال داشت - چنانچه تا سال ۱۹۷۷ شوروی به افغانستان بیشتر از یک میلیارد دو دویست و چند میلیون دلار قرضه داد که مجموع این قروض جهت خطوط مرابلاتی که کابل را به مرزهای شوروی متصل می ساخت، فرودگاههای نظامی که بعدها مورد استفاده چتها و هلیکوپترهاشان قرار گرفت،

تسلیمات نظامی که بوسیله آن به اعتراف خود این - جنایتکاران بیش از یک میلیون انسان افغانی به شهادت رسیدند و همینطور جهت ایجاد چند مؤسسه اقتصادی چه در زمینه تصفیه نفت و گاز و چه در زمینه زراعت - که کلاً تمام ما حاصل و تولیداتش به شوروی می رفت - به مصرف رسید.

اگر بخواهیم بصورت نمونه یک یا دو مورد از اینها را روشنتر کنیم چگونگی روابط امپریالیستی روس با مردم افغانستان را می بینیم. مثلاً روسها در طی یک پلان پنج ساله دوم و قسمتی از پلان پنجساله سوم افغانستان چیزی بنام پروژه زراعتی درونته که شامل سه فارم قاضی آباد، حده و درونته می باشد بوجود آوردند. صرف نظر از چگونگی انتخاب زمین برای کار و نقایص تکنیکی که کلاً این بند و پروژه های بعدی بدنبال خود داشتند (مثلاً زمین طوری انتخاب شده بود که باید برای زراعتی ساختن آن از جای دیگر خاک انتقال داده میشد که ضحامت خاک بالا رود)، قرار داد فی مابین افغانستان و روس به این ترتیب بود که بمدت ۲۵ سال مجموع تولیدات این فارم های زراعتی که شامل مرکبات می شد در عوض قروض و ربح قروض به شوروی انتقال داده شود یعنی تمام مدتی که یک درخت بار - دهی دارد حاصلش باید به شوروی بیرون - رخ را هم روسها تعیین می کردند. مثلاً در سال ۱۹۷۶ نرخ یک کیلو پرتقال صادراتی، در بنادر روسیه ۲/۵ افغانی بود در حالیکه در همان زمان مردم شهر کابل و جلال آباد در حوالی همان فارم ها پرتقال را از بازار کیلوئی ۱۶ افغانی می خریدند و تازه این پرتقالی بود که مردم ما از بازار آزاد پاکستان می خریدند! اداره فارم ها هم بدست خود روسها بود.

نفوکلونیالیسم تئوریکال

قبل از برنامه های دولت در زمینه سکتور دولتی در طی پلانهای پنج ساله ما می بینیم که افغانستان با تمام عقب -



استفاده ای از این محصولات ندارند، برای اینکه اینهمه استفاده اش در انحصار روس است.

این روابط که در زمینه اقتصادی آغاز می شود همه روزه نفوذ بیش از حد خود را در عرصه های زندگی اقتصادی و اجتماعی افغانستان نشان می دهد. چنانچه در ختم سلسله طلایی — مجموع قروض دولت افغانستان به روسیه بود، در تمام دوران ۲۵ سال بطور متوسط ۶۵٪ تجارت با روسیه صورت می گرفت که البته این شامل سایر کشورهای بلوک شرق نمی شود.

نوکران بومی

وقتی از لحاظ اقتصادی زیر ساخت وابسته به خود را در این کشور بوجود آوردند می بایست در زمینه های نظامی فرهنگی و اجتماعی نیز تمهیدات خود را کامل می کردند. علت وجودی حزب دمکراتیک خلق در واقع انجام این وظیفه بود که راه تجاوز روس به افغانستان را هموار کند. این چیزی بود که تاریخ نشان داده، نقش تاریخی حزب وقتی سوار بر تانکهای روسی به کشتار مردم می پرداختند روشن شد. امپریالیسم روس بعد از دو دهه تمهیدی که مختصراً ذکر کردیم وبا مهره عوض کردن در افغانستان — روی کار آوردن داوود در عوض ظاهر شاه و بالاخره بریدن کلوی داوود و جانشینی تره کی — نخستین گام جسورانه خود را برای تصرف افغانستان و تبدیل این کشور از یک نیمه مستعمره به یک مستعمره کامل برداشت، آنهم بوسیله حزبی که بانیان و بنیانگذارانش از بدنام ترین عناصر جامعه ما بودند.

یکی از دوستان در جواب به این سؤال که تفاوت مابین خلق و پرچم چیست؟ گفت که اینها مردو شعارشان یکی است و آن اینکه "هر کی دره من دالونم، هر کی خره من پالونم". توضیح اینکه اگر ظاهر شاه و دولت ظاهر شاه را خر حساب کنیم، ببرک از طریق پارلمان زوزه می کشید که اومترفی ترین شاه شرق است و تره کی هم در فرودگاه بین المللی کابل دست ظاهر شاه را که از مسافرت مسکو برگشته بودمی بوسید. اگر دولت داوود را خر حساب کنیم، ببرک و در مجموع جناح پرچم که در مجموع در بوجود آوردن کودتای داوود نقش بیشتری داشتند از مجموعه ملت افغانستان می خواستند که بروند پای تقویت و حمایت از داوود و خودشان برای حفظ مواضع داوود و خاندان سلطنت از هیچ ظلم و جنایتی دریغ نمی کردند. اگر سوسیال امپریالیسم روس را خر حساب بکنیم، که هر دوشان افتخار می کنند از اینکه روس آنها را نوکر می بیند و حتی بگفته یکی از رهبران شان "حتی مکی که از روسیه بیاید مفید است".

کودتای "سرخ" که نتیجه بیست سال تمهید امپریالیستی روس بود به یکباره جامعه ما را از آن حالت بالنسبه رکود که در بخشهای مختلف مبارزاتی دیده میشد در یک جوش تازه ای قرار داد، که در یک طرفش مجموعه ملت (با در نظر داشتن اینکه هر یک از اقشار اجتماعی که شامل ملت می شوند با حفظ منافع طبقاتی خاص خودشان در این مسئله شرکت کردند) و طرف دیگرش یک مشت حقیر میهن فروش

ماندگی ها از لحاظ زراعتی تقریباً خود کفاست، بویژه در تهیه مواد غذایی منجمه گندم ۷۱ کشور ما سالانه حدود ۲۰۰ تا ۲۵۰ هزار تن گندم وارد می کرد که این البته بیشتر از شوروی بود. یعنی آنها شکل کشاورزی را در افغانستان تغییری دهند و گندم مجبور است به نفع پیغه عقب نشینی کند. در عوض از پنبه پول، و پول مجدداً صرف خرید گندمی می شود که از شوروی می آید. وقتی دولت کودتا می خواهد برای طرح اصلاحات ارضی خود برود، در عوض ریشه کن ساختن مناسبات فرتوت فئودالی در واقع محدود ساختن

این مناسبات برایش مطرح است. در واقع این محدود کردن هم فقط بشکل طرح مطرح است. چرا که دولت هیچ زمان فرصت پیدا نکرد تا بجز برنامه کشتار به هیچ برنامه دیگری دست بزند. برنامه هایشان اینطور بود که ۲۰ جریب زمین اعلا برای فئودال قرار دادند و در واقع یک مناسبات خرده مالکی را بنفع سیستم استعماری تشدید کردند. با بوجود آوردن کثویراتیوها، روسها به هر دهقانی ۵۱ ده جریب زمین اختصاص می دادند و او فاقد وسایل تولید، فاقد بدر و فاقد کود بود و تمام اینها از طریق کثویراتیو داده میشد و در قبال این چیزها دهقان مکلف بود نوع خاصی از نبات را بدر بکند و این در امتداد تقسیم کار اقتصادی کمون در داخل افغانستان بود.

بعلاوه روسها در جریان بخشی از پلان پنجساله اول و پلان پنجساله دوم پایه یک صنعت نفت و گاز را در صفحات شمال افغانستان گذاشتند که بیشتر شامل بلخ و شرفان می شد. صرف نظر از اینکه آن چاههای نفتی را که برای منابع طبیعی خودشان مضر تشخیص می دادند مجدداً کور می کردند و حتی آتش می زدند و بنام اینکه اینها قابل استفاده نیست و استخراجش گران تمام می شود آنها را از بین می بردند و اساساً مجموع اسناد تحقیقاتی را هم با خود می بردند، شاید برای بسیاری از مردم جهان غیر قابل تصور باشد که حتی آن کثویراهایی که میزان صدور نفت به شوروی را تعیین میکرد داخل خاک روسیه نصب شده بود و افغانها هیچگونه تسلطی بر آن نداشتند و در ختم هر ماه یا هر مدت معین روسها اعلام می داشتند که این میزان نفت از شما صادر شده است.

در مورد قیمت، مثلاً حتی در سال ۸۰ که روسها سخت می خواستند دولت وابسته به خود را کمک بکنند و در واقع پول را به جیب خود پس میدادند، بطور قابل ملاحظه ای قیمت گاز صادره از افغانستان را بالا بردند و آنرا به ۱۰۰ دلار آمریکایی در هزار متر مکعب قراردادند. در حالیکه همان زمان ۱۰۰۰ متر مکعب گاز را از ایران به ۱۶۰ دلار می خریدند و آلمان غربی برای همان گاز ۱۰۰۰ متر مکعبی ۲۰۰ دلار به روسها می پرداخت. این نمونه یکی از مناسبات غارتگرانه روس با مردم افغانستان است.

باید این نکته را تذکر داد که ما بیشتر از ۲۰ سال است که یکی از صادرکنندگان گاز در منطقه هستیم اما تا به امروز مردم ما هیچگونه آشنایی با گاز ندارند. هیچ یک از مردم افغانستان نه در شهرها و نه در روستاها، نه حتی در شهرهای حوالی منابع استخراج نفت و گاز هیچگونه

که بمنابۀ نمایندۀ سرمایۀ دلال دولتی کار میکرد، طرفین این خونین ترین تخاصم را تشکیل می دادند. علیرغم پایگاه اجتماعی و تعلق طبقاتی این دولت عده ای از چپ نماها یا بهتر بگوئیم ره گم کرده های جنبش افغانستان گاهگاهی از سوسیالیسم خرده بورژوازی و سوسیالیسم فتوئالی و امثال اینها نام می برند، بدون اینکه حتی بفهمند چه می گویند و چه سیمائی به يك دولت مزدور و حقیر می دهند. بگفته مجید کلکانی (یکی از رهبران مارکسیست - لنینیست شعله جاوید که بعداً در سال ۱۹۷۸ sama را بنیان گذاشت و سپس توسط روسها دستگیر شده و به شهادت رسید، ج. ب. ف. ۱۰) سرشت و سرنوشت این دولت را تعلق طبقاتی اش که همان سرمایۀ دلال دولتی وابسته به روس است تعیین می کند، نه تنها از لحاظ سرشت خود، بلکه از لحاظ سرنوشت خود هم، چرا که می خواهد برای حفظ منافع ارباب، برای حفظ منافع يك ابر قدرت در داخل افغانستان مبارزه کند و بر همین پایه هیچ وجه نزدیکی با سایر اقشار و طبقات و مردم افغانستان ندارد و به همین خاطر است که مردم مایبید در رویارویی با آن قرار بگیرند و آنرا در کنار اربابش دفن کنند.

خیزش مردمی

از آغاز جنبش تا کنون سوسیال امپریالیسم روس و رسانه های خبری غرب علل خیزش و انگیزه های آنرا از نقطه نظر خودشان مطرح کرده اند و نزد بسیاری از دوستان ما در ساحۀ بین المللی این نکته اندکی مبهم مانده است. بایۀ این حرکت یا خیزش چه بوده است؟ آیا این جنگ يك جنگ ایدئولوژیک است، آیا عده ای فتوئال برای حفظ منافع فتوئالی و یا گاه "عشیرتی و قبیله ای خود هستند که نمی توانند با ساختار و اصلاحات دموکراتیک روسی توافق کنند و وارد جنگ شده اند و یا اینکه عامل مسئله چیز دیگری است؟ دفاع سرسختانه يك مشت مزدور از ارباب، کشتار بیرحمانۀ مردم، برای اینکه "شما بایید برای ارباب هورا بکشید"، تجاوز و ظلم این انگیزه یا عامل خیزش مردم ماست که وقتی با سنت مبارزاتی مردم ما در ضدیت با بیگانه در يك جا جمع شد محصول خود را در وجود عظیم ترین جنبش های خود بخودی می دهد که سرتاسر افغانستان را در کوتاه ترین مدت فرا می گیرد بدون اینکه هیچ حزب و یا رهبری داشته باشد. مردم با تکیه به نیروی خود در رابطه با امکانات خودشان، زیر رهبری قهرمانهای ملی که در منطقۀ خودشان وجود داشت، قریه به قریه، دست بکار شدند. هنوز نه شعار اصلاحات ارضی دولت بلند شده بود نه مسئله ایدئولوژیک در میان بود و نه هم، احزاب ارتجاعی مستقر در پاکستان - برخلاف آنچه خودشان ادعا می کنند - وجود خارجی داشتند. مجموعه این احزاب مولود جنگ هستند، اگر خیزش خود بخودی مردم ما نبود اینها حتی وجود خارجی هم نمی توانستند داشته باشند، اینها يك مشت قلیلی بودند که در مقاطع معینی چماقهایی بودند در دست دولتهای بیگانه، در دست این امپریالیست بالای سر امپریالیست دیگر. چرا می گوئیم این جنبشها خود بخودی هستند؟ برخلاف ادعای يك عده که امروز می خواهند بر جنبش

سوار شوند و حاصل خود مردم ما را که فقط می توانند در آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی که جهت جامعۀ ما راجعت ترقی و شکوفائی قرار دهد برآورده شود - در خدمت ارباب دیگر خود قرار دهند و ادعای رهبری و یا حتی بنیانگذاری جنبش را بخود نسبت می دهند، ما میگوئیم این جنبش خود بخودی است. يك عده مردم پابرهنه، با ابتدائی ترین سلاحهایی که از پدران خود میراث برده اند، با روابط قومی و عشیرتی که بین خود دارند، با همان مناسبات رهبریتی که در درون قریه می تواند مطرح باشد - يك موسفید، يك آدم با نفوذ و امثالهم تاحدی که ممکن بوده مردم را در مسائل جنگی بسیج کرده اند - مردم در ضدیت با روس کار خود را آغاز می کنند. فشار و شدت عمل و کشتاری که دولت تره کی در تقابل با این خیزش مردم بکار میبرد دامنۀ این خیزش را استوارتر و وسیع تر می سازد. از يك جانب قراء و قضباتی که سرنوشت قراء همسایۀ خود را می بینند - که چگونه با خاک یکسان شده و به خاکستر تبدیل شده اند - برای نجات جان خود دست به مبارزه می زند و از طرف دیگر وابستگی دولت مزدور مردم را و ادار می سازد که در مقابلش حرکت کنند. بدبختی جنبش ما در این نیست که این جنبش خود بخودی آغاز شده، بدبختی وقتی بوجود آمد که جنبش خود بخودی از طرف نیروهایی که بتوانند دورنمای تاریخی روشنتری را برای جامعۀ افغانستان ترسیم کنند، هدایت و رهبری نشود. از زمان آغاز این جنبش خود بخودی تا امروز هر يك از نیروهای درگیر نبردها چه نیروهای مترقی و چه نیروهای ارتجاعی مستقر در پاکستان و چه آن نیروهایی که از آبشخور سیاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران تغذیه می کنند، هر کدام از این نیروها تلاششان این است که این جنبش را مطابق مواضع تاریخی معینی که نمایندگی می کنند، سمت و سو بدهند. اگر نیروهای انقلابی قادر نشوند وظیفۀ تاریخی خود را در متحد ساختن مردم و در رهبری این حرکت خود بخودی در تمام ابعادش به انجام برسانند، چه نیروهای ارتجاعی مستقر در پاکستان بر اساس تباہی با دو ابر قدرت روی کار بیایند و چه جنگ مقاومت ما برای مدت زمان طولانی شاهد فروکش شود، خون يك ونیم میلیون شهیدی که تا به امروز مردم ما برای آزادی خود داده اند از طرف روس و ایادیش پایمال خواهد شد.

برخلاف نظراتی که وجود دارد که کویا روسها يك کام به پیش گذاشتند، آنها با پیشروی در افغانستان يك شکست مفتضحانه استراتژیک را در زمینه سیاسی قبول کردند. چیزی را که می خواستند بر سیلۀ ایادی خود اداره کنند، مجبور شدند با ۸۵ هزار سرباز اداره کنند. روسیه برای حفظ آبروی استعماری خود، برای حفظ آن منافع غارتگرانه ای که ۲۵ سال برایش تمکین چیده بود به افغانستان تجاوز کرد و تا امروز هم سرسختانه به کشتار مردم ما ادامه می دهد، و حتی دورترین نقاط افغانستان را به مسلخ و قربانگاه خویش تبدیل کرده است. از لحاظ استراتژی نظامی روسها قادر نشدند مطابق استراتژی وضع کردۀ خود افغانستان را برق آسا بگیرند و جنبش را

ضربت زدن چه شامل خود نیروهای مقاومت باشد و چه شامل مردم غیر مسلحی که هیچ شهادتی از ارتباطشان با مقاومت در دست نیست ۱۰ از ضایع ساختن مواد خوراکی شان گرفته تا کشتن احشامشان و ویران ساختن خانه هاشان ۱۰۰۰۰۰۰۰ از هیچ جنایتی فرو گذار نمی کنند حتی سلاح یکدیگر را نیز غارت می کنند نمونه اش اینک یکی از منابعی که میتوان اسلحه و بخصوص مهمات تهیه کرد، سربازان روسی هستند آنها با حداقل پول حاضرند از هم رزم خود سلاحش را دزدیده و بفروش برسانند.

در اواخر سال ۱۹۸۵، تعداد سربازان روس در افغانستان جمعاً بین ۱۴۰ تا ۱۷۰ هزار سرباز بود ولی روسها در افغانستان تنها معدود به يك عده سرباز نمی شوند. نهاد دیگری که مستقیماً "بوسیله" روس اداره میشود - باید تذکر دهیم که هر آنچه در افغانستان می گذرد بوسیله روسها انجام می شود - کا.گ. ب است آنها در افغانستان در تمام شعبات مسئولین دارند در دانشگاهها هم آدم دارند و آنها را اداره می کنند یعنی می خواهند تمام حیات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه ما را در اختیار داشته باشند متناسب با همین خواستشان در افغانستان نفر فرستاده اند و اگر قرار باشد دقیقاً "بگوئیم چه تعداد روسی الان در افغانستان هستند - که کاری بسیار مشکل است - شما می فهمید یک نیروی استعماری وقتی بخواهد یک کشوری را کلاً خودش بچرخاند چه تعداد نفر لازم دارد.

نیروهایی که از طرف دولت پوشالی برای سرکوب مردم مورد استفاده قرار می گیرند، شامل يك بخش از ارتش است که برایشان باقیمانده، خاد یا سازمان امنیتی که پرچمی هابوجود آوردند و نیروهای وزارت کشور که بنا بر تسلط جناح خلق در آن نه تنها شامل پلیس است بلکه از اسلاف ببرک هم در آن هست، میلیشای دولتی و سازمانهایی که بدور احزاب وطن فروش خلق و پرچم بوجود آمده اند مثل سازمان جوانان و سازمان زنان و امثالهم.

هر سربازی که ارتش جمع می کنند به جبر و زور و با آدم ربایی شبانه و راه بندان روزانه از خیابان و دهات و غیره جمع می کنند در نتیجه وقتی از آنها می خواهد که سربازی کنند سرباز در عوض اینکه زندگی خود را بازندگی ارتش بیکجا ببینند، آنها در نیروی مقابل خود، نیروی مبارز ضد روسی می بینند و اغلب منتظر يك فرصت است که فرار کرده و به آن بپیوندند. خاد یا سازمان امنیتی که پرچمی ها بوجود آوردند و از سرسپرده ترین افراد وابسته به پرچم تشکیل شده - وقتی ما از خاد یاد می کنیم تنها به يك سازمان امنیتی خلاصه نمی شود، در واقع تمام افراد پرچم و ظایف خاد را انجام می دهند وعده کثیری از عناصر فاسد و طفیلی، آن افسار لمپنی که در تمام جوامع وجود دارند بمثل آنها عاملی برایشان کار می کنند - تا اینروز از لحاظ ضرباتی که به جنبش مقاومت وارد آورده اند کارآئی دستگاه جاسوسی خاد بمراتب نسبت به ارتش بیشتر بوده و به شکرانه همین کارآئی جنایت بار است که ما می بینیم به کرسی های بالاتر ارتقاء پیدا می کنند.

خفه کنند بلکه هر روزی که از جنگ میکدرده، جنگ فروزانتر شده و نفوس بیشتری را بدنبال خود به جنگ می کشاند، و علیرغم نابودی ها و ویرانی هائی که جنگ بدنبال دارد، هنوز هم سنگرهای جنگ ما فروزان است. هنوز هم قربانی می دهیم و هنوز هم از دشمن استعماری خود قربانی می گیریم. و این درواقع يك شکست نظامی دیگر هم برای روس بهار آورده است - حالا آنطور که مسائل از نظر ما مطرح است، هر زمان که روس به تعداد سربازان خود در افغانستان اضافه می کنند، در واقع مهر دیگری هم از لحاظ استراتژیک بر شکست سیاسی نظامی خود می زند.

ارتش روس

ماشین سرکوبی که امروز در تخاصم با مجموع ملت ما وظایف سرکوب مردم ما را انجام می دهد می توان بصورت عمده به دو بخش تقسیم کرد. يك بخش که مستقیماً از طریق روس اداره می شود توسط خود روسها پایه ریزی شده یعنی ارتش روس و کا.گ. ب. و قسمت دوم که مربوط است به دولت پوشالی که آنها بخشهای جداگانه ای دارد - تاجاژیک مسئله مربوط است به ارتش شوروی، این ارتش چه در عملکرد و چه در سیاست بارزترین نمونه يك ارتش متجاوز و فاشیستی را بما نشان میدهد: قتل عام دستجمعی، نابودی قریه هایی که نمونه اش کرهال، خاکرین، فندهار و غیره است. از يك شهرستان فقط کسانی زنده ماندند که در زمان کشتار در داخل شهرستان نبودند یعنی برای کار مزدوری به خارج از شهر رفته بودند، بقیه همه کشته شدند. دريك بازرسی عمومی در منطقه مربوط به سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) در کلکان ۲۲ نفر به چشم سربازان روسی خوردند - باید بگوئیم که روز قبل از آن افراد ساما در جریان يك راه بندان یکی دو تانک روسی را تخریب کرده بودند و چند نفر روسی کشته شده بودند - این سربازان برای انتقام گیری می آیند، ۲۲ نفر سر راهشان قرار می - گیرند، همه مرسفید، هیچکدام مسلح نیستند، مردم عادی از اهالی دهاند، همه اینها را می ایستانند و تیر باران می - کنند ۱۰۰۰۰۰ از این نمونه ها در تمام نقاط افغانستان وجود دارد، و تمام اسناد هم از عکس و فیلم و غیره وجود دارد. در درون ارتش فاسد، حشیش خواست تقریباً قسمت اعظم سربازانش است و جور و چپاول در بازرسی های شبانه امری معمولی است. آنها يك تاکتیک تازه ای هم وضع کرده اند، بخصوص در زمستان اجراء می کنند: از دور تانکهای خود را متوقف می سازند، يك قریه را کاملاً ویران می کنند و بعد چوبهای آن خانه های ویران قریه را می آورند و در شهر به مردمی که اصلاً امکان ندارند چوب تهیه کنند تا سرمای زمستان را تسکین دهند می فروشند. این کار دائمی روسهاست، طوری که حتی مزدورهای خلقی و پرچمی هم نمی توانند انکار کنند.

امروزه ارتش روس از هر کجا که گذر می کند فقط تل خاکی باقی می گذارد - مانند هر ارتش استعماری، سربازانش بدون اینکه نفع خودشان برایشان مطرح باشد هدفشان تنها ضربت زدن به طرف مقابل است - حال این

نیروهای پلیس در مجموع خود از طرف خلقی ها هدایت و کنترل می شوند. میلیشیای مربوط به دولت است که با خربد عده ای از فرماندهان خود فروخته درون صفوف مقاومت و تشدید روابط تسلیم طلبانه در بین مقاومت پایه ریزی شده. بیشترین نقش آن در اداره برخی مناطق روستایی است، و بخصوص بخاطر آشنا بودنشان به محل و استقرارشان در محل تا حدودی زیادی می توانند مشکل راه مقاومت افغانستان شوند. نیروهای ملی و انقلابی و در مجموع نیروهای مقاومت موظف هستند که فضیله میلیشیای مربوط به دولت را جدی تر از سابق در نظر داشته باشند. بخصوص اینکه دولت افغانستان سخت در تلاش است که بتواند از درون نیروی میلیشیای آن ارتشی را که نیاز دارد بوجود آورده و پرورش دهد. البته نکته ای که این مسئله را قابل توجه می سازد این است تا وقتی سیاستر خانه خراب کن احزاب ارتجاعی مستقر در پاکستان وجود داشته باشد و تفرقه و جنگهای درونی ادامه پیدا کند همیشه این زمینه برای نیروهای میلیشیای وجود دارد تا خود را کسترش دهند و این خطری است که تمام نیروها باید متوجه اش باشند.

فئودال های افغان

تضاد فئودالیزم ضربت خورده و منحل افغانستان با سوسیال امپریالیسم روس از اینجا سرچشمه میگیرد که امپریالیسم در هر جامعه ای که میخواهد استقرار پیدا کند ضمن تکیه بر نیروهای استثمارگر بومی، بزرگترین تلاشش در این خواهد بود که آن لایه ها و اقشاری را در آن جامعه بوجود بیاورد که بیشترین بازده ویا بیشترین زمینه غارت را برایش فراهم بیاورد و سوسیال امپریالیسم روس با فئودالیزم ضربت خورده افغانستان از همین مجرا در تخاصم قرار دارد. حال این تخاصم با استحاله این طبقه به یک طبقه وابسته به روس حل میشود ویا با جایگزینی طبقه ای دیگر بجای آن، مسائل بعدی است که در جریان انقلاب اجتماعی، بارها ممکن است مورد بحث و بررسی قرار بگیرد. آنچه مهم است که در شرایط کنونی این طبقه با مهر طبقاتی خاص خود و برای حفظ منافع طبقاتی خود برای آخرین بار میخواهد سرنوشت خود را در جنگ کبیر میهنی به آزمایش بگذارد.

بابه اجتماعی این طبقه و وابستگی کاملشان به امپریالیسم غرب، با بهره برداری از عظیمترین پشتوانه تسلیحات نظامی و امکانات مالی و سوء استفاده از معتقدات اسلامی مردم، باعث شده که اینها در وجود نیروهای ارتجاعی مستقر در پاکستان بتوانند خودشان را به جنبش خود بخودی مردم تحمیل کنند و از این طریق برای منفعت خود با حریف غارتگر در تقابل قرار بگیرند و در این میان دشمن اصلی خود را در وجود نیروهای ملی و انقلابی تشخیص میدهند. چنانچه بعضی از این طیف ارتجاعی که از لحاظ شرارت و جنایت نسبت به دیگران دیده در آتراست صریحا در برنامه حزبی خود مطرح می کند که قبل از اخراج روس ضروری است تا نیروهای دیگری را که در جنگ هستند و مخالف ما و به اصطلاح جهاد ما هستند تصفیه کنیم. مثلا"

دریک درگیری، از مقر یکی از احزاب مکتوبی بدست آمده که در آن امیر آنجا به نیروهای خود فرمان داده بود که هر زمانی از مخالفین تان کمتر هستید، خودتان با روسها جنگید، از روس کمک بخواهید و بوسیله روس این نیروها را از بین ببرید. یعنی تا این حد اینها در ضدیت با انقلاب و نیروهای انقلابی و خدمت به نیروهای روسی پیش می روند. مصیبتی که مردم ما و بخصوص نیروهای ملی و انقلابی در این جنگ می کشند دو لایه است: فشاری است هم از جانب امپریالیسم روس و هم از جانب نیروهای ارتجاعی مستقر در پاکستان و اربابان امپریالیستی شان در غرب. البته ما نسبت به برادران ایرانی مان یک امتیاز داریم و آن اینکه جنبش انقلابی ایران ارتجاع سیاه را بعد از به قدرت رسیدنش تجربه کرد، اما ما ارتجاع سیاه را قبل از بقدرت رسیدنش تجربه می کنیم. لذا اگر در ایران توهماتی از امید بستن به ارتجاع وجود داشت، نیروهای ملی و انقلابی افغانستان از آنجایی که در درون جنگ این ارتجاع را تجربه میکنند، هیچگونه توهمی نسبت به آن ندارند و خوب می فهمند که ارتجاع دارای چه کیفیت و ظرفیت تاریخی است و ماهیتش را چه تشکیل میدهد.

برای اینکه بر اساس فاکت و اسناد نقش ضد ملی و ضد انسانی نیروهای مرتجع وابسته به غرب را که مستقر در پاکستان یا ایران هستند نشان دهیم، توجه شما را به فاجعه کوه صافی به قتل عام شولکر، به قتل عام جبهه گذر

وسایر این موارد جلب می کنیم. در هر يك از این مواردی که نام بردیم دهها قهرمان ملی ما، کسانی که از طریق ساما فعالیت داشتند به شهادت رسیدند. هر يك از این اعضای ساما کسانی بودند که روس برای سرشان میلیونها افغانی جایزه گذاشته بود.

اینجینیر سرور، قهرمانی بود که تا زمانی که جبهه اش در گذر وجود داشت بنام سازمان خود درفش مبارزه ضد روسی را برافراشته نگاه داشت و به گواهی تمام نیروهای مقاومتی که حتی امروز از آن منطقه می گذرند، روس جرأت نداشت تا از اسفالت يك قدم بیرون، در مناطق روستایی بگذارد. اینجینیر سروری که همه مردم محل و مردم گذر می گفتند هر جایی که هلیکوپترها بمباران می کنند حتما اینجینیر سرور آنجاست، و بپتنهایی با گروه خود در يك جنگ متحرک چنان نیروهای دشمن را بسته آورده بود که روس حاضر بود با بزرگترین تلفات فقط اینجینیر سرور را نابود کند. ولی این با يك توطئه ننگین و رسوا توسط نیروهای وابسته به غرب، این حاملین استعمار شهادت می رسد و از آن تاریخ بعد، امروز این مردم هستند که قضاوت می کنند که کشتن اینجینیر سرور باز گذاشتن دروازه برای روس بود.

"تفرقه بیانداز و حکومت کن"

در مجموع ملیتهایی که در افغانستان می توانیم نام ببریم عبارتند از: ملیت پشتو، تاجیک، ازبک، هزاره، ترکمن، گجور، نورستانی و ۰۰۰۰ ملیت پشتون با بیش از ۴۰ درصد، بالاترین درصد را در بین ملیتها تشکیل می دهد.



چریکهای افغان

درحالی که وقتی ببرک این وطن فروش حقیر دیگر به قدرت رسید در اولین بیانییه خود که می خواست برای ملت ما اشك تمساح بریزد، باصطلاح روز عزا اعلام کردو گفت تلفات ملت در زمان زمامداری امین و تره کی يك میلیون انسان بوده که از این میان صد هزار زندانی سیاسی تنها در شهر کابل اعدام شدند. این ارقامی است که از زبان خود این افراد در آمده و پشت سر این سیستم جنایت، سوسیال امپریالیسم روس است که در بطن خود تره کی ها، امین ها و ببرک ها را پرورش میدهد. امروزه هم در زندانهای شناخته شده ای که دولت افغانستان در شهرهای معینی مثل کابل، قندهار، مزار شریف و هرات دارد بیش از دهها هزار زندانی سیاسی وجود دارند که در بدترین شرایط بسر می برند و هیچ گونه حقوق انسانی ندارند. وقتی يك زندانی سیاسی در افغانستان اسیر می شود، تازمانی که از زندان خارج شود هیچ کس نمی داند کجا هست، کجا نیست. هیچگونه ارتباطی با خارج از زندان ندارد. شدیدترین شکنجه ها، بیرحمانه ترین فشارهای جسمی و روانی چیزی است که هر زندانی هر شب باید منتظرش باشد. در زمان همین تره کی، عده زیادی از زندانیان، متجاوز از چند هزار نفر، در پیل چرخي قتل عام شدند. آنها ۱۶ عضو ساما را

بدنبالش تاجیک است که از پشتون کمترولی از بقیه ملیتها بیشتر است و بعد از بکها، هزاره ها، شرکنها و... رژیم کودتا از طریق امین و تره کی صدای خود را بلند کرد که پشتونها بیایید که تاجیکها و هزاره ها میخوانند قدرت را بگیرند. این مسئله حتی در سخنرانی رسمی خود تره کی مطرح شد و بخصوص امین به قوم پشتون وظیفه داد و گفت ما به شما سلاح میدیم که مال هزاره از شما و جانش از ما. طبق همین سیاست در سال ۱۳۵۸ امین حدود ۳۰۰۰ فیض تفنگ به پشتونهای وُرْدک داد تا به سرکوب هزاره ها بپردازند. اما خوشبختانه مردم وُرْدک با شناختی که از دشمن خود داشتند، دشمنی که هویت ملی شان را زیر سؤال برده بود، یعنی رژیم تره کی، بعد از گرفتن تفنگها به کوه زدند و با همان تفنگها جنگ خود را با دولت آغاز کردند. رژیم کودتا از آغاز به قدرت رسیدن خود بنابر تخصصی که با تمام اقشار و طبقات مردم داشت، همانطور که سرکوب خونین را به پیش برد، زندانهای خود را هم مشبوع ساخت در مجموع دوره همین تره کی تنها در شهر کابل ۱۲ هزار زندانی سیاسی بدون هیچ محکمه ای اعدام شدند. این در سند رسمی امین که بعنوان نموی از جنایت تره کی بیرون داده، مشهود است.

بدون هیچ محاکمه ای اعدام کردند و صدها نمونه از این وجود دارد.

تجربه تاریخی مبارزات آزادیخواهان مردم ما نشان داده که تا زمانی که توده های میلیونی افغانستان در صحنه حاضر بودند، که بیشتر صحنه رزم بوده، ما شکست نخوردیم. مطالعه مبارزات مردم ما واقعا "گاهی میتوانست بسیار تراژیک باشد. شما می بینید یک ملت در اوج پیروزی شکست را قبول می کند. تا زمانی که مردم روی صحنه هستند، پیروزی داریم، پیروزی نظامی. اما زمانی که مردم از صحنه کنار رفتند و مسائل رفت پشت میز مذاکره و در واقع نقش طبقات حاکم برای حفظ منافع طبقاتی خودشان روی کار آمد،



در حال مطالعه نشریات ساسا

ارمغانش شکست سیاسی بود. فقدان یک نیروی انقلابی و رهبری کننده، نبود آنچنان نهادهای انقلابی که بتوانند منافع دراز مدت میلیونها مردم زحمتکش را تضمین کنند و جامعه را در جهت ترقی و تکامل به آن سستی که دیگر تجاوز، ظلم و بی عدالتی وجود نداشته باشد سوق دهند، نبود یک همچون نهادی نتایج خود را در شکست سیاسی مردم ما می گذارد. امروز نبود همچون نیروئی در جنگ مقاومت کنونی ما،

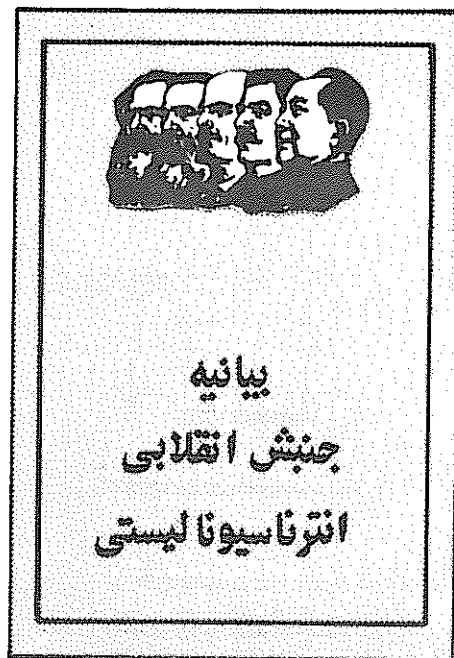
دهان بعضی از قدرتهای امپریالیستی و یک عده از ایادیشان را که در طی حکومت ۵۰ ساله خاندان طلائی خون مردم ما را می مکیدند آب انداخته که بخواهند در غیاب ملت، به دور از صحنه مبارزه و جنگ و در پشت میز مذاکرات سرزشت ملت ما را به معامله بگذارند. اینجاست که وظیفه نیروهای ملی و انقلابی صد چندان

میشود. امروز وظیفه تاریخی این نیروهاست که در مقابل این خیانتکارانی که می خواهند استعمار را از دربرزنند و از دروازه داخل بکنند ایستادگی کنند، مردم را آگاهی دهند و با دفاع از منافع بر حق مردم ما سمت حرکت انقلاب را مشخص سازند.

اگر امروز کمپرادوربسم وابسته به روس از طرف خود روس و نوکران زر خریدش مورد پشتیبانی قرار می گیرد و هنوز هم می کوشند از کودتای خونین شور، این مصیبت بزرگی که یک ملت را در خون غرق کرده است، بنام انقلاب یاد کنند، تمام نیروهای ارتجاعی چه در منطقه و چه در سطح بین المللی و در کلیتش امپریالیسم غرب با تمام نیرو و با تمام میل کوشش می کند از تاریخ زده ترین و عقب مانده ترین نیروهای جامعه ما حمایت کند. آنها از مواضع ارتجاعی خاص خودشان می خواهند از یک طرف به حریف خود حمله کنند و از طرف دیگر زیر نام حمله به حریف به عالی ترین دست آورد بشر در زمینه فکری و ایدئولوژیک، و اندیشه هائی که محصول سالها مبارزه و زحمات انسانهای پیشرو ست بمثابة دشمن اصلی خود بتنازند. در این میانه ما تاریخ را بشهادت میگیریم که بتهنائی مبارزه سختی را به پیش بردیم. ما کمتر توانائی این را پیدا کردیم که صدای خود را به هموطنان خود در ساحت ملی و بین المللی برسانیم. امروز که این زمینه بوجود آمده که ضمن یک مصاحبه با "جهانی برای فتح" مشکلات خود و مشکلات انقلاب خود را بازگو کنیم، صریحا به تمام نیروهای ملی و انقلابی اعلام می کنیم که حداقل اگر هیچگونه کمک مادی به نیروهای ملی و انقلابی افغانستان نمی توانید بکنید، مواضع برحقشان را در انتظار جهان تبلیغ بکنید.

اگر چه از مقالات جهانی برای فتح معلوم میشود که در این نشریه از لحاظ نظری از موضع خودشان - سوسیال - امپریالیسم روس را افشاء می کنند. ما به شما می گوئیم که تبارز این تئوری در صحنه عمل است و لایبرتوارش می تواند افغانستان باشد. هرکس می خواهد سوسیال امپریالیسم بودن روس را بشناسد به این لایبرتوار افغانستان بیاید، کشتار و جنایتشان را ببیند، ببیند که روس چطور سیستم استعماری را پیاده میکند و چطور بر تمام آنچه دست آوردهای انقلاب خود حساب میگرد پشت پا زده و بر همه آنها خط بطلان می کشد.

ما مطمئن هستیم که امروز دیگر عصری نیست که استعمار بتواند هویت ملتها را کاملا نادیده بگیرد و نابود کند، امروز زمانی است که انقلابات آزادیبخش ملی قدم بقدیم به پیروزی میرسند و در هر قدم استعمار به پای شکست خود میرود. انقلابات عظیمی که بتواند ستم - کشت ترین نیروهای جامعه را از فقر و بدبختی به سعادت و پیروزی برسانند قدم بقدیم به پیش میروند. ما ایمان داریم که انقلاب افغانستان، بمثابة جزئی از این انقلاب راه خود را می پیماید و آزادی انسان افغانی در کنار انسان آزاده در سراسر جهان می تواند نوید دنیای دیگری را بدهد، دنیایی که در آن انسانها همیشه آزاد باشند. بیش بعطف این دنیا!



بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در مارس ۱۹۸۴ بتصویب نمایندگان و ناظران احزاب و سازمان‌های شرکت کننده در دومین کنفرانس بین المللی که به ایجاد ج.ا.ا. انجامید، رسیده است. این احزاب و سازمان‌ها عبارتند از:

اتحادیه کمونیست انقلابی (جمهوری دمیونیکن)
 اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)
 حزب کمونیست بنگلادش (م.ل.) (ب.س.د. / م.ل.)

حزب کمونیست پرو

حزب کمونیست ترکیه/م.ل.

حزب کمونیست انقلابی آمریکا

حزب کمونیست کلمبیا (م.ل.) کمیته منطقه ای مائوتسه دون

حزب کمونیست سیلان

حزب کمونیست نیپال

حزب کمونیست انقلابی هند

سازمان کمونیست پرولتری (م.ل.) ایتالیا

کلکتیوتبلیغ و ترویج کمونیستی ایتالیا

کمیته بازسازی حزب کمونیست (م.ل.) هند

گروه پرچم سرخ (نیوزلاند)

دسته انقلابی انترناسیونالیستی (بریتانیا)

گروه کمونیست انقلابی کلمبیا

کمیته کمونیستی ترنتو (ایتالیا)

گروه انترناسیونال انقلابی هائیتی

حزب پرولتری پوریا بنگلادش (ح.پ.پ. - بنگلادش)

بیانیه به زبانهای زیر موجود است:

عربی، بنگالی، چینی، کرول، دانمارکی، انگلیسی، فارسی، فرانسوی، آلمانی، گوجاراتی، هندی، ایتالیایی، کانادا، مالایام، نیپالی، پنجابی، اسپانیایی، تامیل، ترکی، گوردی.

برای اطلاعات بیشتر: بادفتر اطلاعات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به آدرس

زیرمکاتبه کنید:

BCM RIM
 London, WC1N 3XX
 U.K.

کمونیسم طاس کبابی یا ریاضت کشی کاپیتالیستی

بحران بلوک شرق، شاید در رومانی بیشتر از هر جای دیگر حاد باشد. در طی چند سال گذشته، حزب کمونیست حاکم رومانی اقدامات ریاضت کشانه ای بعمل آورده که از جنگ جهانی دوم به این طرف در اروپا بی سابقه است. این اقدامات مشتمل بر چیره بندی گسترده، کاهش فاحش مصرف انرژی، دیسیپلین کاری سخت، و اعمال یکرشته قوانین سرکوبگرانه جهت به اجرا در آوردن این اقدامات و برداشتن این گامهاست.

البته تطابق کامل بین بحران اقتصادی و خیزش سیاسی وجود ندارد. و در عین حال، عمق و شدت بحران در رومانی بیشک باعث ایجاد فشاری می شود که ساختار اجتماعی کشور را از هم می گسند و شدیداً طاقت بالایی ها و ویاثینی ها را به یکان طاق می کند. وضعیتی ایجاد شده است که طی آن امپریالیستهای غربی مایلند به هر اندازه که می توانند از کشایش در بلوک شرق استفاده برند. همانگونه که در لهستان نشان دادند آنها بطور جدی به این امر برخورد می کنند. همچنین اوضاع در حال تکوین بنحوی است که مارکسیست - لنینیستهای واقعی نیز باید آنرا هر چند با مقاصد کاملاً متفاوت دنبال کنند.

چندی پیش، هنگامیکه "نیکولای - چائوشکو" (که بیش از بیست سال است بر رومانی حکومت می کند) تلاش نمود که به یک شورش معدنچیان علیه اقدامات ریاضت کشانه پایان دهد، کارگران اعتصابی با سنگ و آجر به او حمله بردند. "چائوشکو" از این مهلکه گریخت. چنین

واقعۀ ای برای یک رئیس دولت ویدتر از آن، بپیروژه برای صدر حزبی که هنوز مدعی پیشتر اول کمونیست طبقه کارگر بوده است، اسف بار می باشد.

سرزمین ارواح خون آشام

سأله است که رومانی موضوع ارزیابی های جنون آمیز بلوک غرب بوده است. از یکسو این کشور بمثابة وطن "نادیائو کومانچی" و دوستان ژیمناست وی تصویر شده است که مردمش در یک مبارزه بدون همراه ولی شجاعانه برای کسب استقلال از چنگال شورویهای پنجه. آهنگین درگیرند. مثلاً، هنگامیکه رومانی بعنوان تنها عضو بلوک شرق تن به بایکوت المپیک ۱۹۸۴ لوس آنجلس نداد مورد ستایش فراوان غرب قرار گرفت. رومانی بمثابة کشوری مملو از شگفتی، برای مدتی به مقصد تروتمندان رسیده غرب که مداوم در جستجوی هیجانها ت عجیب و غریب و جدیدند تبدیل شد.

مثلاً طی دهه ۱۹۷۰، هواپیماهای مملو از توریستهای آمریکائی در بخارست به زمین نشستند تا مسافرینش که قصد دیدن قلعه ای قدیمی در "ترانسیلوانیان" را داشتند برای یک شب در کنار شعله های آتش چادرهایشان را برپا دارند و با افسانه هایی که منبع رمان دراکولای خون آشام بود به هیجان درآیند. طی همان سالها روابط دیگری نیز برقرار گردید: کنگره آمریکا رومانی را بعنوان کشوری که از بیشترین امتیازات تجاری برخوردار می شود اعلام نمود و تخفیفهای

تجاری مهمی در مورد آن اعمال داشت. از سوی دیگر، طی همین دوران، رومانی بعنوان "استالینیست" ترین کشور بلوک شرق که تحت رهبری توتالیترهای اصلاح ناپذیر دارای "کیش شخصیت" قرار دارد، بباد حمله گرفته شد. بعضی مفسرین غربی حتی چائوشکو را بخاطر باصللاح احیای عناصری از فرهنگ چین (۱) مورد حمله قرار داد. صافاً، مشکلات اقتصادی کشور بویژه - رسالهای اخیر به عنوان سند شکست سوسیالیسم، بالاخص نوع "ارتدکس" آن، مورد استفاده واقع شدند.

این تبلیغات دوله نمایانگر سیاست "تفاوت گذاری" امپریالیسم آمریکا است که بر مبنای افزایش نفوذ آمریکا در بلوک شوروی از طریق تقسیم اعضای این بلوک به "خوب" و "بد" اتخاذ می شود. البته بدون اینکه فراموش شود آنها هنوز اعضای کمپ دشمن هستند. در واقع رومانی بهمان اندازه با پندار سرزمین افسانه ای ارواح خون آشام در تطابق است که با سوسیالیسم واقعی دوران استالین در شوروی، یا با انقلاب فرهنگی مائو تسه دون رومانی همانند مابقی کشورهای بلوک شرق، یک کشور سرمایه داری است. اوضاع کنونی این کشور، منجمله بحران اقتصادی آن، نتیجه سالها رشد بمثابة بخشی از نظام امپریا - لیستی شوروی و تحت حاکمیت بورژوازی نوین رومیزیونیست، می باشد. برای دیدن ارواح خون آشام واقعی در بلوک شرق، اصلاً لزومی ندارد که همراه توریستها به قلعه "ترانسیلوانیان" برویم.

تلاش کرده اند که از این گشایش در سراسر بلوک شرق برای استحکام بخشیدن به موقعیت نفوذ خویش استفاده ببرند. تا اگر زمانی فرصت بهتری پیش آمد این نفوذ را تشدید بخشند اما شورویها هم با این نوع مانورهای بلوک شرق با احتیاطی موضع تکررانه تر رومانی اساساً مخالف نیستند. در واقع، روابط رومانی و کشورهای که رابطه ای با دیگر اعضای بلوک شرق ندارند در بعضی مواقع بنحوی احسن مورد استفاده بورژوازی شوروی قرار گرفته است. بطور مثال، رومانی نقش محوری در صاف کردن جاده جهت برداشتن گامهای اولیه عسادی سازی مناسبات چین و شوروی ایفاء نموده است. این کشور همچنین ثابت کرده که در حفظ توافق با رژیم خینی موفق بوده است. رومانی از نمایش گست از رهبری بلوک، برای گسترش نفوذ خویش و بدین ترتیب نفوذ بلوک در کلیت خود استفاده می کند، یعنی تقریباً همان نقش فرانسه در بلوک غرب را ایفا می نماید.

بعلاوه، شورویها نقش ناسیونالیسم عوامفریبانه چائوشکو را در حفظ ثبات داخلی رومانی تأیید می کنند. سالهاست که چائوشکو با اعلام موضع علیه هر نوع اشغال کشور از سوی شورویها برای خود اعتبار دست و پا کرده و چنین وانمود می کند که رومانی در مقایسه با همسایگان خود از موقعیت نسبی برتری بر خوردار است، زیرا حتی یک سرباز شوروی هم در خاک خود ندارد. هنگامی که وی به مردم رومانی اعلام داشت که به سربازان پیمان ورشو اجازه عبور از خاک رومانی جهت اشغال چکسلواکی رانده است شدیداً مورد حمایت قرار گرفت. لیکن حرف آخر او این است که تنها راه حفظ این موقعیت "ممتاز" تبعیت توده ها از اوضاع موجود می باشد. او این نکته را مکرراً با بوق و کرنا جار زده است. در سال ۱۹۷۷ طی یک اعتصاب پنبه تا نود هزار نفری معدنچیان، چائوشکو که خود سابقاً یک معدنچی بود شخصاً وارد مذاکرات گردید و بالاخره موفق به اتمام اعتصاب شد. پاسخ وی به کارگران این بود که اگر این اعتصاب همچنان ادامه یابد و از کنترل خارج شود او نمی تواند عدم "داخلت خارجی" را تضمین کند و همه معنی این حرف را می دانستند. این موقعیت "نسبتاً ممتاز" رومانی برگ برنده ای در دست چائوشکو است تا توده ها را بصورت منفعل و آدار به قبول

این بلوک بود، متذکر گردید که این عمل رومانی را به یک کشور نامیمن کننده مواد خام و خوراکی تبدیل می کند (بلغارستان به ادعای خودش به "باغبان کمون" تبدیل شده، این اسم مستعار طنز آمیزی برای کارکرد نوکرمشانه این کشور است).

آنچه که چائوشکو و حزب کمونیست رومانی بخاطر آن مبارزه کردند ابتدا پیوستن به مائو و حزب کمونیست چین در افشای خصلت سرمایه داری رویزیونیستهای شوروی یا بکارگیری اعمال انقلابی جهت قرار گرفتن مجدد رومانی با کل بلوک در مسیر سوسیالیسم نبود، بلکه آنها از این خشنود بودند که حمله مائو به رویزیونیستهای شوروی فضای مانوری در اختیارشان قرار داده تا جهت پیشبرد منافع ملی رومانی درون بلوک شوروی از آن استفاده کنند و بدین ترتیب "گئورگیدز" و چائوشکو بر حملات رویزیونیستهای شوروی بر استالین صحنه گذاشتند، و تلاش نمودند بین مائو و حزب کمونیست شوروی - بین انقلاب و ضد انقلاب - خود را "دوری بی طرف" نشان دهند.

این موضع مستقل، گشایش سطح غیر معمولی از مناسبات اقتصادی و بیژیه سیاسی با غرب را نیز دربر می گیرد. بطور مثال رومانی تنها کشور بلوک شرق است که دارای روابط دیپلماتیک با اسرائیل بوده و از محکوم کردن این کشور طعی جنگ شش روزه ۱۹۶۷ امتناع ورزید. رومانی همچنین روابط خاصی را با ایران (در زمان خینی شاه هر دو حفظ کرده، و بطور نسبی مناسباتی را با آمریکا، آلمان غربی و فرانسه برقرار ساخته است. در دو سال گذشته، شولتز وزیر کشور و بوش معاون رئیس جمهور آمریکا از بوخارست دیدن کرده اند. چائوشکو برای اینکه در سطح جهانی نیز چهره ای بیطرف بیابد، تظاهرات گسترده ای جهت خلع سلاح اتمی منجمد درخواست بیرون کشیدن موشکهای هسته ای از هر دو بلوک را بر اه انداخته، و طرحهایی را جهت ایجاد "بالکان عاری از سلاحهای هسته ای" پیش گدارده است. چائوشکو برای مدتسی آشکارا "وضعیت صفر" مطرح شده از سوی ریگان را تأیید نمود. همان طرحی که بر خارج ساختن موشکهای مستقر شده در ۲۰- SS شوروی از اروپا، در عوض مستقر نکردن موشکهای پرشینگ و کروز آمریکا در آنجا مبتنی بود بطور کلی، آمریکا و بلوک غرب

کلیس به سبک بلوک شرق

موضع "تکروی" چائوشکو و حزب کمونیست رومانی انعکاسی از تلاشهای مداوم وی جهت پیشبرد منافع ملی این کشور درون چهارچوب امپریالیستی شوروی، به مثابه "دوگن" بلوک شرق، میباشد. ریشه های این سیاست حتی به پیش از چائوشکو برمی گردد. زمانی که مائو به دون و حزب کمونیست چین در اواخر دهه ۱۹۵۰ حملات خود را بر رویزیونیستهای شوروی آغاز کردند، رومانی نیز که آنزمان تحت رهبری "گئورگه - گئورگیدز" بود مخالفت خویش را نسبت به شوروی ابراز داشت. بدون شک، موارد مورد مباحثه ای که توسط "گئورگیدز" ویس از ۱۹۶۵ توسط چائوشکو مطرح گردیدند با موضوع انقلابی مائو به دون وجه مشترک بسیار ناچیزی داشت. مائو انتقاد خود را از شورویها بر سر اوضاع بین المللی، با افشای تئوری "همزیستی مالمت آمیز" خروشچف به مثابه پوشش جهت تباختن رویزیونیستی با امپریالیستها آغاز نمود. وی بعدها، تحلیل مشهور خود را از احیای سرمایه داری در شوروی - که بطور فشرده در این جمله نهفته است، "به قدرت رسیدن رویزیونیست، به قدرت رسیدن بورژوازی است" - بسط داده و تر ضرورت تداوم انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا جهت جلوگیری از احیای سرمایه داری و پیش روی بسوی کمونیسم تکامل داد. در حالی که از سوی "گئورگیدز"، چائوشکو، و حزب کمونیست رومانی، همانگونه که یک مورخ غربی می نویسد: "هیچوقت جدلی بر سر موارد اساسی موجود در اردوگاه سوسیالیستی - استالینیسم، رویزیونیسم، دگماتیسم، لیبرالیزاسیون، و از این قبیل - وجود نداشت".

نکته مورد علاقه رهبران حزب کمونیست رومانی، "راهی جداگانه بسوی سوسیالیسم" بود. بدین معنا که هر کشور حق دارد "راه ملی رسیدن به سوسیالیسم" خاص خود را دنبال نماید. این خط رومانی ها بطور خاص در مخالفت با خواسته رویزیونیستهای شوروی مبنی بر "تقسیم کار بین المللی" کمکون قرار داشت - (سازمان اقتصادی بلوک شوروی که در آنزمان صرفاً دربرگیرنده شوروی و بلوک شرق بود)، بر مبنای این "تقسیم کار" هر کشوری می بایست در کاری که بهتر می توانست پیش برد، تخصص پیدا کند. رومانی که عقب مانده ترین کشور

شرایط موجود و به قبول سرکوب در جهت حفظ باصلاح امتیازشان نباید مضمون واقعی نگرانی چائوشسکو در مورد دخالت خارجی را می توان از واکنش وی نسبت به وقایع ۱۹۸۰ - ۱۹۸۱ لهستان مترجم شده وی در آن هنگام بیش از هر رهبر دیگر بسلوک خواهان سرکوب جنبش همبستگی بود و آن را بمثابة "تجلی ارتجاع و امیر - پالیسم" مورد تنقیح قرار داده و با "دارودسته هایی" در لهستان پیش از جنگ جهانی دوم مقایسه کرد که بقول وی آن کشور تضعیف کردند و بدین ترتیب باعث بروز جنگ گردیدند.

بهمان نسبت که این تعقل ناسیونالیستی در رومانی ریشه دوانده، نوعی جهان بینی را نیز بوجود آورده که صرفاً بورژوازی و متوق پاسیویته است، این جهان بینی شدیداً تخیلی نیز هست. رومانی عضو قابل اطمینان بلوک شوروی است، اینکه سربازان شوروی در آنجا مستقر نیستند، حقیقت دارد، اما رومانی درمانورهای پیمان ورشو شرکت می کند، مثل مانور در "سویوز"، که طی آن افسران این کشور بعنوان مشاورین این نیروها در خود رومانی عمل می کردند و در سطح هماهنگ کنندگان فرماندهی، کنترل، و ارتباطات شرکت داشتند. بعلاوه، چائوشسکو نکته اساسی را چنین بیان می کند: وضعیت مناسبات پیمان ورشو هر چه باشد، "در صورتی که امپریالیسم جنگ را آغاز کند، رومانی بمثابة یک کشور سوسیالیستی در کنار سایر کشورهای سوسیالیستی قرار خواهد گرفت." *

از نظر اقتصادی، اعتراض رومانی نسبت به کومکون زیرلقافه مخالفت با اتوریته "فرای - ملی" است - رومانی نسبت به سیاستهای اقتصادی بلسوک در کلیت خود مخالفتی ندارد، و از نظر اقتصادی در پیوند کامل با بلوک تحلیت رهبری شوروی است. بطور مثال بیشتر تجارت رومانی با سایر اعضای کومکون است و در این میان بیشترین حد روابط تجاری را با شوروی دارد.

بحران اقتصادی

افکار عمومی تاهمین اواخر در این راستا سیر می کرد که چائوشسکو حداقل بعضی امتیازات را برای رومانی حفظ

* به نقل از: "رومانی: سیاست، اقتصاد و جامعه"، میخائیل شافیر، چاپخانه وانتشارات فرانسه/انگلستان.

کرده است اما تکوین اوضاع اقتصادی اخیر باعث ایجاد شکافهای جدی در این خوش بینی گردید. روند تکوین این بحران را بطور خلاصه در اینجا ارائه می دهیم. ریشه های نزدیک این اوضاع به اواخر دهه شصت بازمی گردد. در آن زمان، رومانی نیز مانند سایر کشورهای اروپای شرقی یکسری اصلاحات اقتصادی را همزمان با به اصطلاح اصلاحات اقتصادی "لیبرمان" در شوروی اعمال داشت، که برنامه ریزی اقتصادی را پیش از پیش در چهارچوب سرمایه داری بازسازی کرده و سود را بمثابة شاخص در روند برنامه ریزی بکار گرفت. در حالیکه اقتصاد رومانی (وکل اروپای شرقی) در آن زمان سریعتر از غرب رشد می نمود، نرخ رشد از آن به بعد سقوطی جدی را آغاز کرد. در دهه هفتاد رومانی یکسری تنظیمات را بکار گرفت که بر ورود شدید تکنولوژی غرب تکیه داشت و برای بازپرداخت آن، سیل وامهای بانکهای غربی بسوی این کشور جاری شد. هدف رومانی این بود که ظرفیت صادرات خود را شدیداً رشد دهد تا بدین ترتیب قادر به رقابت اقتصادی گردد و پایه تکنولوژیک خود را برای مقاصد استراتژیک بهبود بخشد. در سال ۱۹۷۲، که این استراتژی رشد آغاز به شکل گرفتن نمود، رومانی حتی به عضویت "صندوق بین - المللی پول" و "بانک جهانی" پذیرفته شد. قرض این کشور به بانکهای غربی بسرعت بالا رفت و از یک میلیارد دلار در ۱۹۷۱ به ده میلیارد دلار در ۱۹۸۱ رسید. از لحاظ نرخ رشد، استقراض نسبت به تولید ناخالص ملی، تنها لهستان با رومانی همپا بوده است.

این حرکات برای مدت کوتاهی باعث رشد شدید تجارت با بلوک غرب گردید، که این دوران برای رومانی نسبت به سایر اعضای کومکون طولانی تر بود. اثرات این امر دقیقاً بر اقتصاد رومانی آنگونه نبود که پیش بینی می شد. وابستگی رومانی به افزایش صادرات، بواسطه رکود در کشورهای غربی در اواسط دهه ۱۹۷۰ به سختی صدمه دید. زیرا رومانی بعلت موقعیت حاشیه ای در صادرات به غرب، نخستین نقطه ای بود که واردات از آن قطع شد. سپس، افزایش شدید قیمت نفت نیز مزید بر علت شد، همان نفتی که می - بایست جهت تأمین سوخت بخش صادرات به مقدار فراوان وارد گردد. این امر بویژه پس از سقوط شاه در ایران که

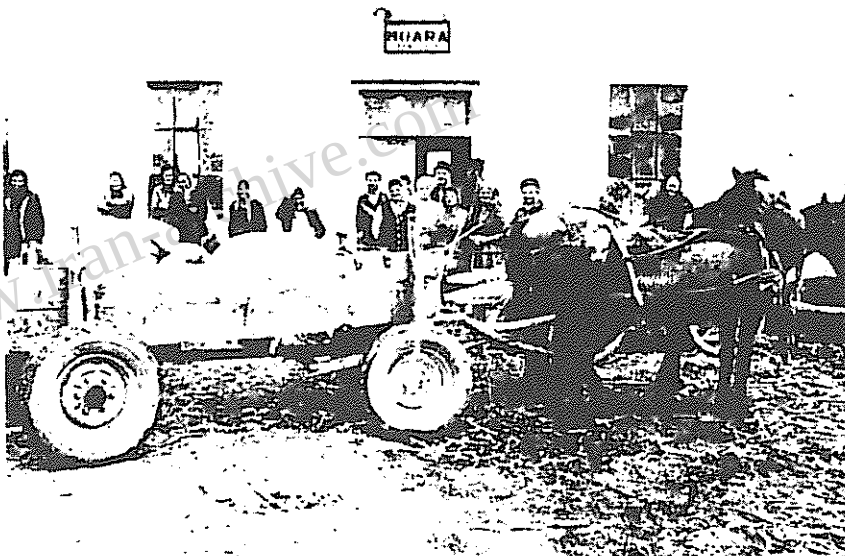
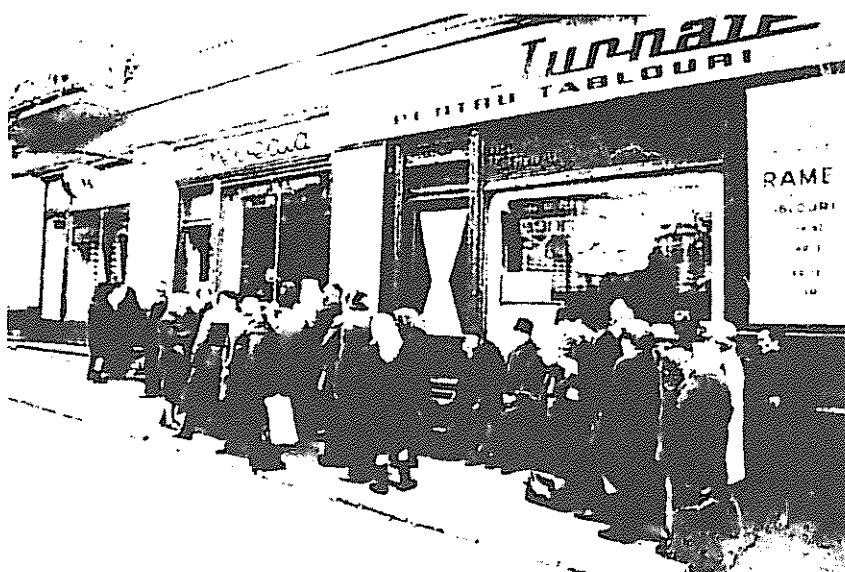
بزرگترین تأمین کننده نفت رومانی بود سخت تر شد. همزمان با این مسائل، بهره وام خود رقم بزرگی را تشکیل داد. بدین ترتیب، رومانی در وضعیتی قرار گرفت که برای بازپرداخت بدهی - هایش مجبور به افزایش صادرات بود و در عین حال برای خرید کمیت روبه تزیاید نفت در جهت تولید برای صادرات مجبور به استقراض بیش از پیش بود. رومانی وخیمتر از مابقی بلوک شوروی گشت، زیرا اولاً این کشور بخاطر وجود مناطق نفت خیز "پلویستی" برای دهه های متمای از نظر انرژی خود کفابوده و دارای بالاترین سطح مصرف نسبت به تولید هر واحد محصول نیز بود. ثانیاً، رومانی نفت خود را از شوروی تأمین نمی نمود - شوروی نفت و گاز طبیعی را به قیمت ارزانتر از بازار جهانی در اختیار کشورهای کومکون قرار میداد تا بتواند وحدت درونی بلوک را حفظ کرده و شاهرگ حیاتی اقتصادهای اروپای شرقی را در چنگ داشته باشد. بدین جهت بخاطر بالا رفتن قیمت نفت در بازار جهانی، رومانی شدیداً ضربه خورد، بعلاوه مشکلات دیرینه تولید در عرصه کشاورزی و خیمتر شدند و از آنجمله بود مشکل ناشی از دست کشیدن از بخش محصولات مصرف کننده انرژی (مثل کود شیمیایی).

در اواخر دهه هفتاد، اقدامات اولیه ای جهت قطع واردات بویژه از طریق محدود ساختن مصرف انرژی و یافتن سایر منابع داخلی انرژی مانند ذغال سنگ با بازده کم، بعمل آورده شدند. در عین حال این اقدامات ناکافی ارزیابی شده و در اواخر ۱۹۸۱ با استفاده از موج تضعیف روحیه ای که بر اثر در هم کوبیدن جنبش "همبستگی" در لهستان سراسر بلوک شرق را دربر گرفته بود، چائوشسکو یک سری اقدامات سخت را که پیش از آن سابقه نداشته و عموماً توسط صندوق بین المللی پول توصیه شده بود، اعلام کرد. این اقدامات مشتمل اند بر:

- جیره بندی مواد غذایی: منجمه نان، آرد، برنج، شکر، روغن خوراکی، و غیره - ذخیره سازی مواد غذایی بمقدار بیش از مصرف یک ماه هر خانواده جرم محسوب میگردد، و دوبار تکرار این عمل مجازاتی تا پنج سال زندان را بدنبال دارد. برای اینکه از این امر تخطی نشود خانواده ها هر کدام به خرید از فروشگاه محلی خاص، محدود می شوند.

طرح قدیمی سود سهام است. کارگران مجبورند بخشی از درآمد شان را در کارخانه سرمایه گذاری کنند تا با افزایش سود کارخانه، درآمد آنان نیز افزایش حاصل کند که بی شک عکس آن نیز صادق است. بخشی از درآمد که باید به این امر اختصاص یابد می تواند تا ۲۵ درصد حقوق کارگر را دربر گیرد. بعلاوه، استفاده از نرخ قطعه ای Piece Rate که قبلاً نیز وجود داشته اکنون عمومی تر شده، تأید آن حد که هر کارگر باید برای عقد قرارداد مجزا در مورد مقدار کارفرمی خود با کارفرما وارد مذاکره گردد.

اتکاء شدید و فزاینده حزب "کمونیست" رومانی بر انگیزه های مادی، منافع فوری کارگر را بمثابة حلقه کلییدی در به حرکت درآوردن نیروی کار در نظر می گیرد. و همه اینها تحت نام "خودگردانی" و حتی "دمکراسی" غالب می شوند، که در هر شکل، نشانه آشنای سرمایه داری است. این اقدامات، رونوشت برابر با اصل خود را در اروپای غربی دهه شصت و هفتاد در آلمان غربی داشته است، همانند "همکاری مشترک کارگر و کارفرما" و غیره. بدین ترتیب، ریزیزونیستهای که با بحران روبرو شده اند درست مثل همقطاران غربی خود عمل می کنند. آنها بایک دست نان شیرینی تکان می دهند و با دست دیگر شلاق رادر هوا می چرخانند. توضیحات حزب "کمونیست" رومانی دال بر ضرورت این اقدامات نیست. تکان دهنده است. آنها امپریالیسم غرب را بخاطر باعث و بانی قحطی و خشکالی در سراسر جهان بودن، تقبیح می کنند (و البته یکم کلمه از مسئولیت شورویها در این زمینه، مثلاً در اتیوپی، بر زبان نمی آورند). قانوناً و مهمتر اینکه، چائوشکو مردم رومانی (تقریباً همه مردم) را بخاطر وخامت اوضاع مورد سرزنش قرار می دهد. بنظر او دهقانان غلات را به علوفه احشام تبدیل می کنند تا از مخارج خویش بکاهند، کارگران بسیار اندک و بسیار تبدیل کار می کنند و بودجه مملکت را می دزدند و اسراف می کنند، و تجار هر چیزی را که در ازای آن پول خوب پرداخت شود بطور غیرقانونی بفروش می رسانند. خلاصه اینکه، چائوشکو از یک طرف عوامفریبانه از طریق برنامه متکی بر اساس انگیزه های مادی، فردگراشی فزاینده را رواج میدهد، و از طرف دیگر از اینکه هرکس به فکر خویش است و



گیرد. برای حصول اطمینان از اجرای این فرامین، گروههای کشتار حزب و مأمورین پلیس بدون اطلاع قبلی ایسنا اماکن را مورد بازرسی قرار می دهند. - تورم: یک افزایش قیمت ۲۲۸ درصدی برای ۲۲۰ قلم کالای غذایی اعلام شده است. - افزایش تولید: هفته کاری ۴۸ ساعته در رومانی که قرار بود در سال ۱۹۸۰ به ۴۰ ساعت تقلیل یابد همچنان تداوم دارد. مشربو خوارهای هنگام کار و یا مست سرکار حاضر شدن، مجازات زندان دارد. چائوشکو همچنین یک برنامه "خودگردانی" ارائه داده که در واقع یک

- چیره بندی مصرف انرژی: گاز و برق مرتباً به مدت هشت ساعت در روز قطع می شوند. استفاده از یخچال، ماشین لباس شویی و غیره، گرم کردن خانه ها یا آبارتشانها بیش از ده درجه سانتیگراد یا راندن وسیله نقلیه شخصی غیر قانونی است. بخش برنامه های تلویزیونی مجدداً به دو ساعت در روز محدود شده، رستورانها رأس ساعت نه بعد از ظهر تعطیل می شوند، و اکثر خیابانهای شهر در طول شب دائماً خاموشند. (لازم بتذکر است که مصرف انرژی توسط اماکن مسکونی صرفاً هفت درصد کل مصرف انرژی رومانی را دربر می

نه به فکر بورژوازی رومانی ... بشدت عسائی است !

وبعنوان نتیجه نهائی این منطق چائوشکو توده های خلق را به يك جنايت ديگر نیز متهم می سازد: **"شکم پرست بودن"** ! چائوشکو همسرش شخصاً يك رهنمود رسمی و "علمی" درمورد رژیم غذائی منتشر ساخته و مدعی اند که جیره - بندی در ابعاد گسترده ضروری است زیرا اهالی رومانی چاق هستند. بدین - ترتیب ، رهنمود درمورد رژیم غذائی و مقدار جیره غذائی بایکديگر ارتباط دارند - بطور مثال ، هیچ کس نمیتواند در سال بیش از ۱۸۰ کیلوگرم دانه های خوراکی خریداری نماید زیرا گفته شده تا این حد برای سلامت مزاج خوب است ، و از مردم خواسته شده که در عوض گوشت بهشتی بخورند - "علمی" بودن اساس این رهنمودها از آنجا مشخص می شود که "شوراهای مردم" مجازند با توجه به تولید کشاورزی محلی ، این معیارها را کاهش دهند ، شکی نیست که مردم رومانی از نظر جسمانی از سلامت برخوردارند ، زیرا که رومانی يك کشور سرمایه داری اروپائی است و قحطی از نوع افریقا در آنجا وجود ندارد. ولی در عین حال ، فقیرترین کشور اروپای شرقی است و غذای ملی میلیونها کارگر مزارع کلکتیو و کارخانه های این کشور را حداقل از اواخر پائیز تا اوایل بهار بطور یکنواخت ذرت تشکیل می دهد ، میوه تازه برای آنها بمعنای يك یا در عدد پرتقال در ایام کریسمس است در حالی که غذای گوشتی نیز زیاد معمول نیست. شهر "تیمسوارا" در غرب شاهد تظاهرات مردم برای نان بوده ، در چنین شرایطی است که چائوشکو از توده ها می خواهد غله کمتر مصرف کنند و گوشت بیشتر - همانند ماری آنترانت که خطاب به پارisi های گرسنه گفت: "کیک بخورید"

از دیدگاه حزب "کمونیست" رومانی همه مقصود ... بجز مقصرین ، یعنی سرمایه داران روبریزونیست موجود در رأس حزب ، از سوی دیگر ، پابپای این بحران ، مداحی چاپلوسانه بیابقه از چائوشکو علم می شود و از وی بخاطر رساندن رومانی به يك عصر تاریخی سراپا نوین ستایش می کنند - "عصر چائوشکو" - در طی آخرین کنفرانس حزب "کمونیست" رومانی ، سخنرانی افتتاحیه او را بدین شکل می ستایند: "چائوشکو سیاستمداری است که همواره به میهن -

پرستی و سرنوشت مردم خویش بدل توجه نموده ، و در جهت ترقی مداوم سرزمین خویش گام برداشته ، و خود را بمثابة متفکری کبیر و استراتژیست این عصر به منصه ظهور رسانده است" ، يك سرود رسمی او را بمثابة "اختر نژادمان" ستایش می کند ، و این بخشی از مديحه ای برای "نژاد رومانی" (هر آنچه که هست) و "راه ملی بسوی سوسیالیسم" می باشد - که زیاد با "ناسیونال - سوسیالیسم" تفاوتی ندارد .

تقدیس چائوشکو کار رایج ترقی افراد خانواده او در مدارج حزبی نیز کشانده است: چهار نفر از هشت عضو کنونی دفتر سیاسی از افراد خانواده بلافضل او هستند ، وعده زیادی از افراد فامیل وی نیز در مدارج رهبری حزب قرار دارند. مردم آنها را "مافیای چائوشکو" خطاب می کنند .

شیخ قیام بر "مافیای

چائوشکو" ظاهر می شود

اقدامات ریاضت کشانه اخیر و وضعیت عموماً روبرو خامت کشور باعث بوجود آمدن تك جوشهای مقاومت گشته است. در سال ۱۹۷۷ دهها هزار نفر معدن - چس در "دره جیو" که مرکز معادن رومانی است دست به اعتصاب زدند. از آنجا که اقتصاد رومانی بمقدار زیادی به انرژی وابسته است ، اوضاع وخیمی بوجود آمد. برای اینکه ببینیم این اعتصاب چگونه پیش رفت ، بنامه سر - کشاده يك گروه ۲۲ نفری از معدنچیان توجه کنیم .

"ما می خواهیم به اطلاع شما برسانیم که معدن "لوپنی" - که از سن مبارزاتی برجسته طبقه کارگر برخوردار است - در "دره جیو" چه اتفاقی افتاده ، اول اوت شایع شد که اعتصابی در معدن لوپنی آغاز شده است. سپس معدنچیان دیگر از سایر معادن بدانجا هجوم بردند ، زیرا آنجا صحنه عمل بود. معدنچیان از همه معادن - از کازدا ، اوریکانی و ... - که روی هم ۹۰ هزار کارگر در استخدام دارند ، گرد آمدند. روز چهارشنبه سوم اوت هنگامیکه پرزیدنت چائوشکو بدانجا آمده سه روز از آغاز اعتصاب گذشته بود و طی آن حدود ۲۵ هزار معدنچی مقابل معدن لوپنی جمع شده بودند. "سکوریتات" (پلیس مخفی رومانی - ج. ب. ف.) پلیس مسئولین حزبی مجادلات

جدی داشتیم. از مسئولین حزبی این افراد در آنجا حضور یافتند: "ایلی ورد - تس" و "گئورگه پانا" که هر دو از سوی کمیته مرکزی فرستاده شده بودند که بی - شك بما توضیح دهند که قوانین پیش از اول اوت به تصویب رسیدند ، "نگروتس" شهردار پتروزانی ، "رادولسکو" فرمانده نظامی محلی که نیروهای کمکی سکوریتات و حزبی را از "کراپووا" ، "تیرگو - ژبو" و "دوا" در آنجا جمع کرده بود. کارگران لباس کار ، چراغ ، کلاه ، و تیشه به همراه داشتند. از قوای نظامی کاری در مقابلشان ساخته نبود. آنها نفتنا نتوانستند به کمک ماشینهای آبیپاش آتش نشانی ، معدنچیان را متفرق سازند ، بلکه معدنچیان ، "وردتس" و "پانا" را به چنگ آورده و گروگان گرفتند ، "تا خود چائوشکو به اینجا نیاید ، ما آنها را آزاد نخواهیم کرد" علیرغم تلاشهای نیروهای سکوریتات تحت فرماندهی سرهنگ "میهورتس" اوضاع به همین شکل پیش رفت ، تا خود چائوشکو به آنجا آمد .

"مذاکرات ما بارئیس کشور از ظهر تاه بعد از ظهر بطول انجامید. چائوشکو در دل آرزو می کرد کاش بدانجا نیامده بود: او را هو کرده ، مورد تسخر و استهزاء قرار داده و افتخار دریافت هرلقی را به او دادند. ...

"در مورد اصلاحات بایبگوئیم که آری انجام گرفتند: "پاکسازی" کارگرانی که خواستار حقوق خود بودند آغاز گشت. دولیکویتر وارد صحنه شدند ، تعداد سکوریتات و پلیس میلیشیا دوبرابر گشته ، معادن به محاصره درآمد و مأمورین سکوریتات بجای کارگران بکاردر معادن گماشته شدند. چهار هزار نفر از ما معدنچیان نیز از کار اخراج شدیم. "مرکز از شنیدن خبر اعتصاب در يك کشور سوسیالیستی جانخوردید. باز هم اعتصابات دیگری بوقوع خواهند پیوست ، شاید هیچ راه دیگری باقی نماند مگر اینکه به کمک بیل و کلنگ خود حقوقمان را بدست آوریم. ... در "لوپنی" فریاد زدیم "مرگ بر بورژوازی پرولتری !" ... "در همان لوپنی نیز آقای چائوشکو بما گفت: "آرام شوید و به سر کارتان باز گردید در غیر این صورت همگی ما درم کوبیده خواهیم شد." منظور او این بود که "قال قضیه را بکنید و بکارتان مشغول شوید !" چهارم اوت او توسط برژنف احضار شد و این همه چیز را مشخص ساخت. ... باید بخاطر بیارویم که در

برای شوروی نیست. بی ثباتی داخلی اروپای شرقی تهدیدی برای مقاصد استراتژیک شوروی است و اهمیت این امر روبه افزایش است. یک لهستان دیگر، درونمای غیرقابل تحمیل است. زیرا امپریالیستهای شوروی نمی توانند دست روی دست بگذارند و نظاره گسر این باشند که همدست کوچکترشان بدون ریسک تحول سیاسی بنیادی دچار شورش شود. بعلاوه، امروز مثل سال ۱۹۶۸ نیست که شوروی برای اعمال ثبات، اشغال می نظیر چکسلواکی را به پیش برد. آرزو آمریکا کاملاً درگیر جنگ عظیم ویتنام بود. در واقع، بلوک آمریکا تهاجمی است و در پی استفاده از هر نوع گشایش در بلوک شوروی، و اخیراً نیز آشکارا عدم رضایت خود را از تقسیم اروپا طبق قرارداد "یالتا" پس از جنگ جهانی دوم، اعلام داشته است.

شوروی طی چند ساله اخیر، جهت ایجاد روابط نزدیکتر با چاوشسکو تلاش کرده است. مدت کوتاهی پس از آخرین دور تبلیغات چاوشسکو در مورد خلع سلاح اتنی، گرومیکو توقف کوتاهی در بخارست داشت. پس از آن چاوشسکو تقیید نامه شدید الحنی علیه استقرار موشکهای پرشینگ و کروز آمریکایی انتشار داد بدون اینکه از موشکهای SS-20 شوروی ذکری بپایان آورد. دو رهبر همچنین قراردادی به امضاء رساندند که طبق آن شوروی صادرات نفتی خود را به رومانی باید به چند برابر افزایش می داد. این قرارداد زیاد هم تصادفی نیست. این بدین معنا نیست که بگوئیم به جهت اینکه اعتبار چاوشسکو هنوز مورد لزوم است، شوروی خواستار تملق گریبی از سوسی رومیزیونیستهای بلغاری است. یکی از علل این امر این است که چاوشسکو را به موضع زیرپا نهادن ادعای خویش و طرد موضع تکروی خود کنند، اگرچه تکامل روند اوضاع نزدیکتر شدن شوروی و رومانی به یکدیگر را ضروری می سازد، بورژوازی رومانی منافع ملی خاص خود را دارد و این چیزی است که مورد قبول شوروی است و در واقع آنرا تشویق می کند. اما آنچه که خواستار آن هستند این است که تحقق این منافع باید در چهارچوب بلوک خودشان صورت گیرد، و چاوشسکو هم تمایل کامل خود را در انجام این کار به اثبات رسانده است.

سعی کردند اتحادیه ها سازمانهای کارگری مشابه ای را تشکیل دهند که تاحدودی نیز موفق بودند. اما سرکوب این گروهها و مهمتر از آن سرکوب جنبش در لهستان نیز تأثیر عمیقی بر جای نهاد. در بحث بر سر جنبش مقاومت، "فورا" پای تهدید اشغال کشور از سوی شوروی - بوسطی آید، و پاسخ ساده ای برای آن یافت نمی شود. بعلاوه، در همین جاست که ناسیونالیسم عوامفریبانه چاوشسکو "سر کار خود باز گردید و گرنه همگی ما در هم کوبیده خواهیم شد". همان حربه ای که بدفعات توسط ژنرالها و مسئولین حزبی در لهستان بکار گرفته شد. بیشترین تأثیر زهر آگین خود را بر جای می نهد و به ابقاء نفوذ خویش براقشاری از مردم رومانی ادامه می دهد. در حالی که زمینه برای انقلاب مساعد است، محدود. بتهای مقاومت نیز بخوبی دیده می شوند. در مورد اقتصاد نیز اوضاع بصورت مستقیم پیش نخواهد رفت. از یک سو، رومانی توانسته در طی سه سال گذشته ۲ میلیارد دلار از بدهی خارجی خود را بپردازد، اما مسیر پرداخت این بدهی - ها نیز هموار نیست. موعد پرداخت بخش بزرگی از این بدهی ها که بتعویق افتاده اکنون در حال نزدیک شدن است. و آمریکا هم گاه خواست رومانی جهت گسترش روابط با شوروی آگاه است، به قصد مایه گرفتن از آب گل آلود تهدید کرده که به تخفیفهای تجاری بسیار مهم در معامله با این کشور خاتمه خواهد داد. این مسئله، اضافه تجاری رومانی که در معامله با آمریکا به ۸۰۰ میلیون دلار در ۱۹۸۴ بالغ گردیده شدیداً کاهش داد. اساسی تر آنکه، مشکلات دیرینه کشاورزی، فقدان دورنمای صحیح جهت صادرات، ضرورت شدید به توسعه تولید با توجه بوجود نیروی کار کج خلق و عاصی، و مشکلات عدیده دیگر دست بدست هم داده تا خواب راحت را از رومیزیونیستهای حاکم سلب کند. یکی از تحلیل گران سیاست آمریکا، در بحث پیرامون تکامل اوضاع رومانی در سال ۱۹۸۵ چنین نتیجه گیری می کند که خطر "کودتای درون قصری" به جهت وجود ناآرامی های ناشی از اعتصابات کارگری یا شورش اقلیتهای ملی، بهمان اندازه برای بخارست نشینان روشن است که برای مادر ایالات متحده. این شهادت، تأییدی است بر شکنندگی ساختار اجتماعی مناطق مهمی از هر دو بلوک. و این نکته اخیر، نگرانی کوچکی

همین لویینی بود که در سال ۱۹۲۹ آتش افروخته شد!

این جمله آخر اشاره ای است بنیشدار به این واقعیت که در سال ۱۹۲۹ حزب کمونیست رومانی با برهه انداختن و رهبری یک اعتصاب سرسختانه در معدن لویینی برای نخستین بار در سطح ملی خود را مطرح ساخت. در واقع، نیمی - توان با بسیاری کارگران اروپای شرقی گفتگو کرد و با بیانیه های آنها را خواند و در مواجهه با عبارات "بورژوازی پرولتری"، "بورژوازی سرخ" و این قبیل اسامی مترجم طرز نافذی که از خیانت قشر ممتاز نوین سخن می گوید، نشد و به همان اندازه فقدان اسف بار نوعی تحلیل علمی از احیای سرمایه داری در بلوک شوروی را در بین آنها لمس ننمود. در عین حال بقول مائو ستم بناگزیر مقاومت را بوجود می آورد، و نبردهایی همانند نبرد این کارگران بازم برای ادعای رومیزیونیستها که "نماینده پرولتاریا" هستند خدشه وارد می کند. چند سال بعد، در دسامبر ۱۹۸۱، اعتصاب دیگری بوقوع پیوست و معدنچیان دفتر مرکزی حزب در محل را اشغال کردند و بالاخره چاوشسکو - شکو بازم مجبور به مداخله در جریان شد. این تنها باری بود که با هو و استهزاء بدرقه نشد، بلکه با سنگ و آجر از وی پذیرائی بعمل آمد. حوادثی از این قبیل در اواخر سال ۱۹۸۱ که اقدامات ریاضت کشانه ارائه شده بودند، بوقوع پیوستند: دوشهر جنوبی دچار آشوب شدند و تنها دخالت ارتش آنرا خواباند. در شهری دیگر، گروهی از مردم قصد داشتند یک دبیر حزبی را در خیابانها بگردانند و به مجازات برسانند که تنها با دخالت مسئولین توانست او نجات یابد و از مهلکه بگریزد. اینک این موج شورش آرام شده و آرامش عمیقی بر سراسر کشور مستولی گشته است.

دورنماها

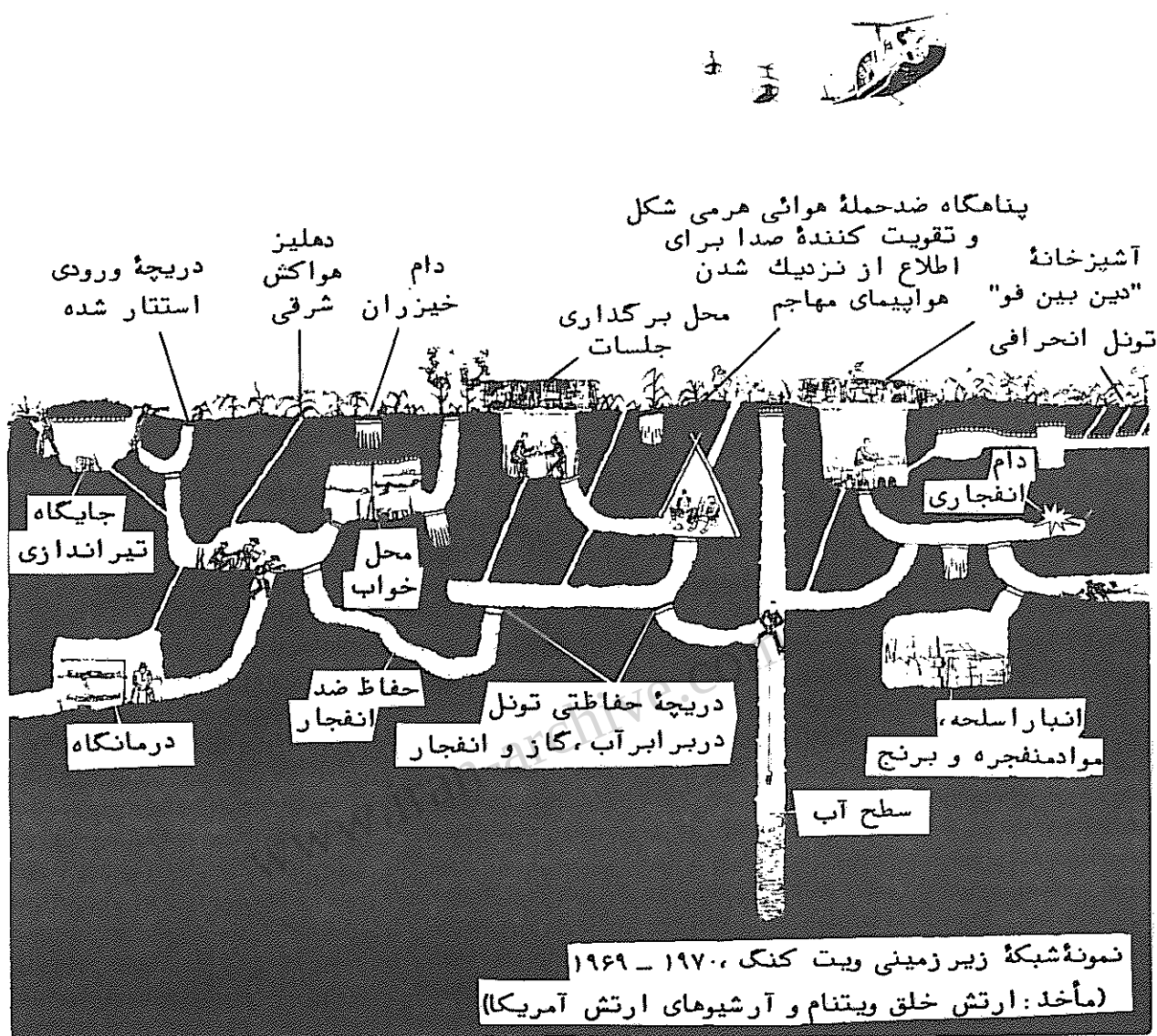
مسلماً اشتباه است اگر چنینی تصور شود که رومانی بسرعت بسوی انفجار عظیم توده ای می رود. اجرای موارد ریاضت کشانه مطمئناً با مخالفت و ناآرامی همراه بوده - اما سرکوب سختی را نیز به همراه داشت. مردم رومانی بدقت سیر جریانات لهستان را دنبال می کردند و کارگرانی که از جنبش همبستگی سرمشق گرفته بودند

"تونلهای کو - چی" نقلی است جالب توجه و عمدتاً بر اساس مصاحبه با جنگجویانی که از طرف جبهه آزادیبخش ملی NLF علیه ارتش آمریکا در منطقه معینی از ویتنام [نزدیک کو - چی (در ۴۰ کیلومتری سایگون پایتخت رژیم دست نشانده ویتنام جنوبی)] استمرار است: این کتاب، همچنانکه از نامش برمی آید، بخصوص به "جنگ تونل" می پردازد. جنگی که از طرف NLF در منطقه هم مرز ناحیه - بقول یانگی هسا - "مثلث آهنین" به پیش می رفت. جنگ تونل مبارزه مناسبی است برای نیروهای ضعیف در جنگ با نیرویی قوی تر، تابندگان ملح و از نظر تکنیکی برتر. توانائی پیشبرد جنگ تونل به خصلت عمومی کل جنگ بستگی دارد، بدین معنی که بدون اتکاء برترده ها NLF هرگز نمی توانست شبکه ای از تونلها، که تنها در منطقه کو - چی نزدیک به ۲۰۰ کیلومتر طول داشت بسازد، به علاوه تنها هدفی عادلانه و انقلابی می تواند به مردان و زنان انگیزه تحمل شرایط شاق و نبرد و زندگی زیرزمینی را برای دوره های چندماهه و چند ساله بدهد.

منطقه کو - چی برای مدت زیادی دژ مستحکم NLF بود، و به دلیل نزدیکی اش به سایگون، ارتش آمریکا از هیچ کوششی برای برقراری کنترل در این منطقه فرو - گذار نکرد. بر همین راستا، پایگاهی عظیمی که مقر يك لشکر بود در نزدیکی دهکده کو - چی بنا شده، مساحت عظیمی با بولدور هموار گشت، به آتش کشیده شد و سیمپاشی گردید. نویسندگان کتاب گزارش می دهند که چاههای آب منطقه مرتباً توسط سربازان آمریکائی با پرتاب کردن لاشه حیوانات مسموم می شدند، سکنه دهات را بسزور و کله وار بدرون "دهکده های استراتژیک" لعنتی می راندند، شکار افراد گریزان از "دهکده های استراتژیک" توسط آتش

تونل های کو چی تام منکلند و جان بنی کیت مردر و استوگتن لندن ۱۹۸۵

کمتر مثالهایی از فهرمانی می توان یافت که از مبارزه مخفانه خلق ویتنام علیه تجاوز آمریکا گویاتر باشند، یکی از نکات برجسته "تونلهای کو - چی" اینست که خاطرات شجاعت، از خود گذشتگی و نبوغی که مردان و زنان ویتنام از خسرد نشان دادند را برای آنهایی که نشان اجازه میدهد زنده می کنند، و یا تصویریری دست اول از این امر ارائه می دهد، چنین تصویریری، علیرغم خراست نویسندگان که کوشش به نقل "متعادل" و "دوجانبه" این جنگ داشته اند، به وضوح خود می نماید. جنگ ویتنام با خصلت ارتجاعیش از سوی امپریا - لیسم آمریکا و خصلت عادلانه اش از طرف خلق تحت ستمی که اسلحه بدوش گرفته بود، اینگونه کوشش ها را برای حفظ بی - طرفی بورژوازیانه، مضحك ساخته است.



از طرح های کتاب

تعیین کننده آمریکادرمینه سلاح و تکتو - لوی ۲ بود. اگرچه بنظمی آید تونلها نوعی ابزار تدافعی بودند (که قطعاً این جنبه را نیز داشتند)، اما مهمتر از هر چیز دیگر تونل بمثابة ابزار و شیوه ای جهت جنگ با دشمن مطرح بود.

باید انعان کرد که عنوان "تونل" تا اندازه ای بی مسمی است زیرا آنها در واقع شبکه پریپیچ و خمی از پستهای شلیک، خوابگاهها، آشپزخانه ها، اتاقهای انبار و حتی بیمارستان و اطافهای کنفرانس را شامل می شدند. همه اینها در سطح مختلف زیر زمین ساخته شده بودند توسط یک سیستم دامپانه راهرو و دریچه به یکدیگر مربوطه سطح

کو - چی بر حاشیه جنوبی فلاتی قرار دارد که از رودخانه مکونگ Mekong تا ارتفاعات شمال و غرب گسترده شده و بغیر از بخش جنگلی، سایر نقاط آن از هیچگونه خصوصیت مطلوب جغرافیایی جهت پیشبرد جنگ پارتیزانی بهره مند نیست. این منطقه محل تمرکز توده های دهقانی است. نویسندگان کتاب از کو - چی بعنوان "منطقه کشاورزی پر جمعیت" که از شالیزار - های برنج و کشتزارهای نارگیل و کاشوچو تشکیل شده، یاد می کنند.

جنگ تونل ابزار کلیدی NLF برای مورد استفاده قرار دادن عوامل مثبت جهت خنثی سازی عوامل منفی یعنی برتری

توپخانه و بمب و هلیکوپترهای کبرا که در ارتفاع کم پرواز می کردند و آتش مسلسل را بر هر جنبیده ای می گشودند، نوعی تفریح بحساب می آمد. خلبانها تشویق به این می شدند که مواد منفجره و ناپالم های باقیمانده خود را در راه بازگشت به پایگاهها بروی خود - چی بریزند. اما علیرغم این وحشیگریهای باور نکردنی آنها هرگز نتوانستند کو - چی را "خنثی" کنند، و این منطقه در سرتاسر جنگ دژ مستحکم نیروهای انقلابی باقی ماند. در سال ۱۹۶۹، یعنی در اوج حضور نظامی آمریکا، NLF توانست حمله ای مشهورانه به درون پایگاه کو - چی را بانجام رسانده، حجم عظیمی از جنگ افزار را نابود سازد.

زمین ارتباط می یافت. در کو - چی بعضی از تونلها تا فاصله يك كيلومترى پایگاه آمریکائی حفر شده بودند و نقش پراهمیتی در حمله بی باکانه ای که فیلات به آن اشاره رفت، بازی کردند. تونلهای دیگری نیز وجود داشت که مقرهای فرماندهی NLF را همچون شبکه ای به هم وصل میکرد.

ارتش امپریالیستی رفته رفته از اهمیت تونلها در استراتژی جنگی NLF آگاه شد و نتیجتاً "کوشید تا برای خنثی کردنشان شیوه ها و اسلحه های جدید بوجود آورد. بسیاری از اسلحه های از نظر تکنیکی پیشرفته، بدلیل حجم و وزن زیادشان بدر درجین جنگسی نمی خوردند.

همانطور که مائو سخا طر نشان ساخت در تحلیل نهائی این مردم هستند که نتیجه جنگ را تعیین می کنند و نه سلاح. تکنولوژی تحت اختیار آمریکائیها نیست در این واقعیت که سربازان آمریکائی مورد تنفر کامل مردم بوده، روحیه ای ضعیف داشته و قادر به بروز عشق و علاقه به عملیاتشان نبودند، تغییرى ایجاد کنند. مردان و زنان شاق ترین شرایط زندگی در حفره ها و گودالها متحمل میشدند، سربازان آمریکائی در راحتی و آسایشی بر سر می بردند که هرگز در تاریخ هیچ جنگی دیده نشده بود. پایگاه کو - چی سینما و استخر داشت و هر روز کامیونها وسایل آسایش و راحتی را باهدف زنده نگاهداشتن "شیوه زندگی آمریکائی" برای سربازان محافظ پایگاه، به ارمغان می آوردند. معمولاً سربازان درختانم یک روز مملو از جنایت و سوزاندن دها، با هلیکوپتر به پایگاه بازگردانده می شدند. بعلاوه، جنگ تونل به جنگ تن به تن می انجامید و این جنگ به نفع کسانی بود که خط انتقالی را دنبال می کردند، شرح يك واقعه برای نشان دادن این امر مفید است. - واقعه ای که در کتاب بدان اشاره ای نشده است - سربازی سیاه پوست وقتى که پا بدرون تونلی گذاشته بود از پشت سر صدای کشیده شدن کلنگدن راشنیده. سرباز سرخود را با این انتظار برگرداند که آخرین نگاه را بصورت کسی که مى خواهد وی را بکشد ببیند. از او خود را با رزمنده ای از NLF روبرو دید که بزبان انگلیسی می گفت "ای برده، سیاه، جنگ ما با تو نیست." آن سرباز دیگر هرگز تفنگ بدست نگرفت.

تونلها با استفاده از بیله های دستی کنده شده و خاک توسط سطلهای ساده به بیرون از تونل حمل میشد. این کار ساده ای نبود، زیرا با عبور شدن خاک تازه آمریکال

شیوا حلات شدیدی را شروع می کردند. دهقانان منطقه که بیشترین بخش از کار ساختن تونلها را بعهده داشتند، مجبور بودند که خاکها را تا مسافتی بسیار دور حمل کرده و آنها را روی زمین پخش کنند. و روی تونلها معمولاً با شاخ و برگ استقرار شده و غالباً قبل از این که آمریکائیها منطقه را ویران کنند، به يك انبار علوفه منتهى می گشت. با توجه به احتمال اتفاقی برخورد دشمن با درهای خروجی، تونلها همیشه چندین راه خروجی داشتند. مواد مورد استفاده در ساختن تونلها خاک و گل بود و بعضی اوقات برای استحکام بنا از ساقه خیزران نیز استفاده می شد. علیرغم اینها، دیوارها آنچنان سخت و محکم بودند که بسیاری از سربازان آمریکائی اطمینان داشتند که از سیمان ساخته شده اند! استحکام تونلها، میزان عمق آنها (که بعضی اوقات به چندین متر می رسید) و پیچیدگی شان، کار تخریب و نابودی شان را بسیار سخت می ساخت. مثلاً پرتاب نارنجک دستی بدرون تونل یا اصابتان صدمه نمی رساند و با صدمه اش بسیار کم بود و نیروهای NLF می توانستند بزودی به آنجا بازگردند. نهاراه مطمئن نابودی تونل، ورود به آن و قرار دادن مواد منفجره در درونش بود. ولی علیرغم این، سربازان عادی بندرت جرأت وارد شدن به تونلهاى NLF را می کردند. برای حل این مشکل، ارتش آمریکا گروه مخصوص نخه ای موسوم به "موشهای تونل" را برای خنثی کردن جنگ زیرزمینی NLF بوجود آورد. نویسندگان کتاب با حسن تعبیر به "انگیزه های متفاوت" این موشها اشاره می کنند، ولی حتی این تصویر عامداً دلسوزانه نیز افشاگر دارودسته فوق بعنوان باند شروری از دخاله های روانی و جانیان متخصص است. در بسیاری مواقع این موشها در زیر زمین به تله می افتادند، طبق گزارش نویسندگان کتاب، گروهی از زنان پارتیزان به انتظار می نشستند تا وقتی سر و دستان يك سرباز از دریاچه هایی که دو سطح را بهم مرتبط می کردند بگذرد و آنگاه بود که ساقه های تیز شده ای را نیزه وار در گردن وی فرو می کردند.

موفق ترین سلاحی که این موشها بکار می گرفتند، گازهای سمی و از جمله گساز اشك آور بود. گاز اشك آور اگر در محیط کوچک و سر بسته، وبدون مجرای هوا مورد استفاده قرار گیرد، گازی کشنده است. (قابل توجه است که نویسندگان کتاب هرگز اشاره ای به غیر قانونی بسودن استفاده از هر نوع گاز در جنگ طبق پیمان ژنو، نمی کنند). هرچند که در تمام طول جنگ

گازهای سمی بعنوان مشکل بزرگی باقی ماندند، ولی حتی کارآئی این اسلحه و حیثیت نیز تا اندازه زیادی توسط يك شیوه عایق سازی دریاچه های يك راهرو به

راهروی دیگر و روش دایمان استفاده از آب برای تصفیه هوا محدود شده بود.

مبارزه مرگبارتر یانکی ها علیه جنگ تونل با بمباران بی وقفه و سیستماتیک منطقه کو - چی توسط بمب افکن های ب - ۵۲ در آوریل ۱۹۶۹ آغاز شد - یعنی زمانی که دیگر آمریکا از ب - ۵۲ ها برای بمباران شمال استفاده نمی کرد - این بمبها حفره های عظیمی را بوجود آوردند و بسیاری از تونلهایی را که آمریکا نتوانسته بود در طول ۵ سال جنگ از میان بردارد، نابود نمودند.

اگرچه کتاب "تونلهاى کو - چی" تبلوری از تاریخ عمومی جنگ ویتنام نیست، ولی در سراسر آن مشاهدات جالب توجهی در مورد برخی از خصوصیات نظامی و سیاسی گسترده تر جنگ به چشم می خورد. سعی نویسندگان بر آنست که خط فاصل خلل ناپذیری بین NLF و "ویتنام شمالی ها" بکشند، و با این کار به وحشت دروغین "اشغال از طرف شمالی ها" پادهند، و لسی بوضوح روشن است که مبارزه خلق ویتنام (شمال و جنوب) يك پروسه تاریخی واحد را تشکیل می داد.

دلیل تغییراتی که نویسندگان کتاب در برخی از خصوصیات نظامی مقاومت پس از سال ۱۹۷۰ شرح آنها می پردازند (بخصوص تکیه بیشتر بر شیوه جنگ سنتی و در ارتباط با آن تقلیل نقش پارتیزانهای محلی NLF) بنظر می آید که بیشتر به ورود سربازان حرفه ای ویتنام شمالی به جنوب مربوط می شده تا يك عقبگرد منفی در خط سیاسی و نظامی رهبری کننده کلی جنگ. در اینجا نویسندگان به حمله Tet اشاره می کنند که نمایانگر تغییر بزرگی در تاکتیک ویتنامی ها (یعنی ایده جنگ دراز مدت با هدف ذره ذره بلعیدن نیروی دشمن) بود. البته حمله Tet بنحوی واقعاً تماشائی ضربه پدیدری امپریالیسم آمریکا را نشان داد و تأییدات ضد جنگ را در خود آمریکا تقویت نمود، ولی بهای این حمله برای NLF بسیار سنگین بود: به گفته پنی کیت و منکلر بیش از ۴۰ هزار نفر از رزمندگان NLF از جمله درصد زیادی از کادرهای طبى حمله تت کشته شدند. طبق گفته نویسندگان وقتی که این حمله با قربانی های عظیم نتوانست پیروزی سریعی را که قول داده

جمهوری فدراتیو سوسیالیستی روسیه شوروی
SFSR (ناحیه ای با ۶۵ میلیون سکنه،

وهم مرز با اوکراین و مسکولنیکراد)، قرار
دارد. گنتی همچنین پروادا و دیگر اسناد
حزبی را مطالعه کرده است. آنچه از خلال
نوشته های گنتی بدست می آید تصویری از
یک رهبری مرکزی است که خود بر سر یک
سلسله از مسائل مهم دچار اختلاف نظر است
ولی با وجود این، به سیاست رهاسازی پر شور
کارگران و دهقانان - و بدنه حزب - متعهد

می باشد و همانطور که مائوس بعداً در رابطه
باچین گفت، "این کار باید بخاطر بدست
آوردن سریعتر، بهتر و با صرفه تر نتایج
در ساختن سوسیالیسم" انجام گیرد.

همچنین روشن است که رهبری
حزب کمونیست اتحاد شوروی در تلاش برای
پیشبرد این خط، با مقاماتهای فراوانی روبرو
شد. این مقاومت نخست در میان بخشهای
مشخصی از رهبری حزب (یارهبران قدیمی)
مانند تروتسکی و بوخارین ظاهر گشت، اینها
آشکاراً و با بطور سرپوشیده مطرح می کردند
که امکان ساختن اقتصاد خاص سوسیالیستی
در اتحاد شوروی وجود ندارد. گنتی بازم با
اتکاء به نوشته های تروتسکی تأکید می
که یک بلوک اپوزیسیون بین تروتسکی
و پیروان بوخارین واقعاً تشکیل شده بود،
یعنی همان چیزی که رهبری اتحاد شوروی
بعداً مدعی آن بود.

اما مخالفت با سیاست استالین -
ساختن سوسیالیستی با حث و شدت و بر
اساس کلکتیویزه نمودن کشاورزی و رشد
سریع صنایع، تنها در میان شخصیتهای رهبری
اپوزیسیون در مسکو ابراز نشد. انقصاب
همچنین مجبور به زور آزمائی با نیروی
دهشتناک عادت، (یعنی رختی که کماکان
نشانه زندگی غیر شهری محسوب می شد)
بود. انقلاب باید با این واقعیت که حتی
اگر همه سکنه شوروی از شوراها پشتیبانی
می نمود بازم فقط اقلیتی از آن آماده امر
کمونیسم بود، دست و پنجه نرم می کرد.
بعلاوه، اتحاد شوروی برنامه صنعتی نمودن
ابتدایه ساکنی را پیاده می نمود، در حالی
که هنوز از نظر کارمندان مجرب علمی و
تکنیکی کمبود داشت و غالباً آن تعداد
متخصص موجود نیز عناصر محافظه کاری
بودند که عموماً از همکاری با خط توسعه
یک اقتصاد سوسیالیستی سرباز می زدند.
بر خلاف تمایل ضد کمونیست به اراش
تصویر یک نهاد استبدادی و ماشین کنترل
همگانی از حزب استالین، در آن دوره این
حزب هنوز سازمانی نسبتاً کوچک بود که
در میان پرولتاریای شهر پایه داشت و با

کدایش کرده) عنوان "تصفیه ها" اطلاق
می شود. [

پرفسور آرج گنتی یک مورخ مارکسیست
نیست، بعلاوه او خود را از تمامی غرض
ورزیهای مکرر حول موضوع مورد بحث جدا
نکرده است. مثلاً وی خود را مجبور می بیند
که اشاراتی بی پایه و بیبوده به "جنایات
وحشیانه استالین" بنماید، حتی اگر کتابش
گرایش به بحث در جهتی خلاف این داشته
باشد. شاید این گرایش مجبور به چنان اشارتی
شده است! با وجود این، گنتی با یکارگیری
شیوه های تاریخ نویسان مدرن - بخصوص
با اتکاء بر منابع دست اول، بدرستی
بدون اعتنا به شهادت تحریف کنندگان
تاریخ موفق شد افسانه های دیرینه در مورد
"تصفیه ها" را که بواسطه قدمت، انکار -
ناپذیر فرض می شدند، درهم شکنند.

مثلاً یکی از بهتانهای مکرر آنست که
"تصفیه ها" علیه "بلشویکهای قدیمی" یعنی
پیروان نخستین لنین، کارگردانی شده
بود. گنتی مجموعه ای از اطلاعات قانع کننده
را برای نشان دادن غیرواقعی بودن ایس
اتهام جمع آوری کرده است. بسیاری
استالین را نه سازماندهی ترور و سرکیروف
در ۱۹۲۴ - بخاطر حایتش از سیاستهای
"ملایم تر" - و همچنین تلاش ماکیاولیستی
جهت پی ریزی سرکوب اپوزیسیون متهم
می کنند. گنتی نشان می دهد که خط کیروف
بر خط سیاسی استالین منطبق بوده و در این
مورد، لن و نفرین جالبی را از سوی تروتسکی
نقل می کند: "تروتسکی، سه سال بعد از
ترور کیروف در نوشته ای وی را دیکتاتور
بی پروا و زورنگ لنینگرادی و نماینده و
نمونه بارز بنگاه خود می خواند و تأکید می -
کند که حملات تروتسکی مائوس قتل کیروف
به توسط نسل جدید، اهمیت زیادی دارد." این
نکته باید کسانی که اتهام شرکت تروتسکی
و پیروانش در فعالیتهای ضد انقلابی جنایت -
کارانه را مضحک قلمداد کرده و نفی می
کنند، بفکر بیانند!

به هر حال، بزرگترین خدمت گنتی
تصویر کردن جو عمومی حاکم در دوران
"تصفیه ها"، و تشریح نسبتاً بصیرانه
"قربانیان" تصفیه می باشد. نظر کلیشه ای
رایج مبنی بر وجود بدورکاری سفت و سخت
وفادار به استالین که به نیابت از سوی وی
گوش بزنک داغان نمودن هر نشانه ای از
مخالفت می باشد، با حقایقی که گنتی بصورت
قانع کننده عرضه می نماید، مغایرت دارد.
قسمت اعظم اثر گنتی بر اساس مطالعه
موشکافانه آرشیو حزبی در در مسولنسک،
پایتخت ناحیه غربی ایلاست Oblast از

شده بود بدست آورد، بسیاری از افراد
رزمنده پارتیزان بدون رهبر و اغلب با
روحیه ای ضربه خورده باقی ماندند. بنظر
می رسد که حمله تت بخشی تاکتیک عمومی
با هدف دست یابی به یک توافق از طریق
مذاکره می بود (که بالاخره نیز اینطور شد)
باچنین خط سیاسی تعجب آور نیست که
در چند سال آخر جنگ رهبری ویتنامی ها
تأکید کمتری در بسیج توده ها و دهقانان و
تشریفشان به ادامه دادن کار تسلیح خویش
توسط سلاحهای دشمن داشتند.

علیرغم این واقعیت اندوهبار که
فداکاری ها و قهرمانیهای خلق ویتنام هر
روز بیشتر از روز پیش خط سانتر یستی
و در نهایت رویزیم از طرف رهبری
ویتنامی ها مورد خیانت قرار گرفت، اما
جنگ ویتنام نه تنها بعنوان یک منبع
الهام بخش برای کمونیستهای انقلابی امروز
باقی ماند، بلکه همچنین گنجینه پرارزشی
از تجارب مثبت و منفی را برای پیشبرد جنگ
انقلابی بجای گذاشت. بدون شک تجربه
در پیشبرد گسترده جنگ توتل،
برای آینده ای که در پیش است بسیار
ارزشمند خواهد بود.

۱. س.

ریشه های تصفیه های بزرگ

ج. آرج گنتی

انتشارات دانشگاه کمبریج

۱۹۸۵

در تاریخ مدرن کمتر موضوعی می توان
یافت که به اندازه تاریخ مبارزه طبقاتی
در اتحاد شوروی به سالهای ۱۹۲۰ - مورد
تحریف وسیع و عامدانه قرار گرفته باشد.
خیل یاد نوشته ها و تحقیقات که تقبیح
استالین و حزب کمونیست اتحاد شوروی
را هدف قرار داده اند و به قلم تروتسکیستها،
سوسیال دمکراتها، بورژوا - لیبرال یا
سرپرندگان دلبسته تزاریم نظیر سولژ -
نیتسین Solzhenitsin نگاشته شده اند
همگی در یک نکته مرکزی مشترکند: بدنام
کردن و بهتان بستن به دیکتاتوری پرو -
لتاریا و تلاش برای ازمیان بردن اعتبار
و سیعی که سیستم سوسیالیستی طی آن دهه
پراشوب بدست آورد. در این معرکه و در
جریان این تلاش هماهنگ نمی توان از
ظهور کتابی نوشته جی گنتی شادمان نگشت،
اثری که می خواهد در فاصله ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۸ را
"بررسی" نماید یعنی دورانی که اغلب به آن
(همانطور که آرج گنتی نیز به غلط نام -

مشکلات عظیمی در رهبری ساختمان سوسیالیستی در کل کشور مواجه بود. آرشیو مناطق غربی در بسیاری از نواحی میانگین تعداد اعضای حزب را یک نفر برای هر دوازده کلکتیو نشان می دهد!

در خود حزب نیز ممانعی چند در مقابل کار بست خط استالین وجود داشت. گتسی تضاد غالباً "شدید بین مقامات رسمی منطقه - ای و محلی و دستگاه مرکزی حزب و همچنین تضاد بین رهبران و رهبری شوندگان در هر منطقه را نشان می دهد. گتسی همچنین با کمک اسناد نشان می دهد که چگونه مقاومت از سطوح پائینی و میانی سازمانهای حزبسی اغلب قادر بوده که رهنمودهای مرکزی را بلا اجرا گذارد.

از بحث گتسی مشخص می شود که هدف "تصفیه ها" در واقع زدن بوروکراسی حزبی بوده است. کلمه تصفیه (شیستاکا = پاک کردن) ابتداء در مورد جنبشهایی که پی در پی توسط حزب برپای گشت بکار رفت، که اولین آن در سال ۱۹۲۱ بوقوع پیوست. همان طور که این عنوان نشان می دهد، هدف شیستاکا، "پاک نمودن" حزب توسط برکنار نمودن کسانی بود که لیاقت عضویت را نداشتند. در دوره ۱۹۲۱ - ۱۹۲۹، از آنجا که درهای حزب بناگهان در طول مبارزه بزرگ کلکتیویزه کردن کشاورزی و اولین برنامه پنجساله گشوده شد، تعداد اعضا بیش از دو برابر افزایش یافت. تعجب آور نیست که در میان یک میلیون اعضای جدید، تعداد نه چندان ناچیزی از آنها که به علل ملی مشکوک به حزب پیوسته بودند وجود داشته باشد. به این عده باید اعضای فاسد شده را نیز افزود. امتیازات نسبی بیدک کشیدن لقب عضویت حزب، باعث می شد که بسیاری از این عناصر تمایلی به رها کردن رده های سازمانی حزب نداشته باشند. هر چند که از مدتها پیش مواضع ایدئولوژیکی حزب را رها کرده باشند، بنا بر این به هیچ وجه تعجب آور نیست که حدود ۱۸ درصد اعضای حزب در ۱۹۲۲ "تصفیه" شد. گتسی ملاک زیرین را که زمان برقراری شیستاکا بکار گرفته شد، ذکر می کند:

۱ - طبقه بیگانه، عناصر متخصص کسه فریبکارانه تلاش مینمایند روحیه حزب را تضعیف نمایند.

۲ - دوروییانی که فریبکارانه در سیاست حزب تخریب میکنند.

۳ - نافضان بیسیلین که از انجام تصمیمات حزب سر باز میزنند و کسانی که بخاطر "غیر عملی بودن" سنجشهای حزب ناامید گشته اند.

۴ - فاسدینی که علیه کرلاک ها (دهقانان ثروتمند) به مبارزه بر نمیخیزند و با آنان اختلاط می کنند، ولگردان، دزدان و غیره. هجاه طلبان و خود پرستانی که از توده ها جدا شده اند و به احتیاجات مردم بسی اعتنا هستند.

۶ - فاسدین اخلاقی که رفتار زنده شان حزب را بی اعتبار می نماید.

روشن است که شیستاکا بعنوان بخشی از جنبش ضد بوروکراسی و جنبش دخالت توده ها در امور درک می گشت. از روزنامه های محلی و کارخانه ای (ویطور جالبی از روزنامه های دیواری) خواسته شد که دلایل تصفیه را شرح دهند. جلسات حزب که در آن هر عضو مورد آزمون قرار می گیرد بروی مردمی که عضو حزب نبودند گشوده شد و از آنان خواسته شد که انتقارات خود را مطرح کنند. اطلاعیه رسمی تصفیه، درخواست انتقاد از خود باز و صادقانه توسط اعضا، را درخواست نمود.

همه اینها که گفتیم، همه این دستورات رسمی بنظر می رسد که بعمل در آورده شده اند و بهیچوجه پرده ساتری برای پوشاندن زشقیها نبوده اند. گزارش مشهور و مهمی نوشته لئو لویترانگ در دست است که، دوران استالین نام دارد. در این گزارش، شرح تعدادی از این "سیاست تصفیه" آمده است. جلساتی که با انتقاد جانانه و بدون گذشت از مقامات رسمی توسط اعضا، و کارگران غیر حزبی مشخص می گردد. (جای تأسف است که گتسی به گزارش استرانگ مراجعه نمی کند). دوران استالین که بلافاصله پس از حمله خروشچف به استالین نوشته شده یکی از مهمترین منابع غیر شوروی می باشد. این مسئله که خود آنالوئیز نیز در آن دوران بدروغ به جاسوسی متهم گردیده و زندانی شده بود، هر چه بیشتر بر اعتبار کتاب می افزاید.

با توجه به طبیعت و اهداف شیستاکا، تعجب آور نیست که این امر (و "تصفیه" های بعدی) با اشکال مختلفی از مقاومت عناصر بوروکرات در حزب و رهبری روبرو شد. گتسی بعضی از اینها را مطرح می کند - جلوی بردن شیستاکا در پشت درهای بسته و بدور از توده ها، یا همانطور که انقلابیون چینی در دوران انقلاب فرهنگی عنوان کردند) "سر نیزه ها را رویه پائین نشانه رفتن"، یعنی تلاش برای منحرف نمودن انتقاد از خود یا توسل به اخراجهای دسته جمعی اعضا، و بدنه با وجودی که کمیسیون تصفیه مرکزی علیه این امر اخطار کرده بود، اما ۷۰،۰۰۰ هزار

نفر از اعضا، منجمه بسیاری از کارگران و دهقانان بدلیل "پاسیویته" بیرون انداخته شدند.

به هر حال، رهبری مرکزی حزب گفت که اکثریت این افراد در واقع افراد حزبی سر سخت بودند. در واقع، بسیاری از اخراجهای اعلام شده در سطح محلی بعدها بر اساس ارزیابی مجدد مورد تجدید نظر قرار گرفت. گتسی همچنین یک سلسله دیگر از "تصفیه ها" بی را که بعد از شیستاکا، ۱۹۲۲ انجام گرفت را بررسی میکند: تنظیم اسناد حزبی (یا پرووکا) در ۱۹۲۵، و مبادله اسناد حزبی (آبن پارتی داکویما) در ۱۹۲۶ این جنبشها در اصل متوجه برقراری نظم در اسناد اعضای حزب بوده بود، و در این پروسه بود که تعداد غیر قابل صرف نظری از اعضا که کلاهبردانه کارت عضویت حزب را بدست آورده بودند، اخراج شدند بنظر می رسد که پیشبرد پرووکا حیطه مهمی از مبارزه بوده است. در ۱۹۲۵ رهبری مرکزی لازم دید که مستقیماً از مقامات ناحیه غربی برای سدر کردن بور و وکراتیک جنبش پروو کا انتقاد نموده و از اعضای بدنه بخواهد که امر انتقاد را پیش ببرند.

تصفیه ها، فتنها متوجه اپوزیسیون سیاسی نبود (در اینجا ما مشخصاً در باره جنبش توده ای که قبلاً ذکر آن رفت صحبت می کنیم و نه محاکمات بعدی) بلکه بنظر می رسد تلاشی برای جلب توجه به مسائل سازمانی (یعنی ترکیب و عملکرد حزبی که بدرجات زیادی از مبارزه جاری در حیطه خط سیاسی جدا شده بود)

را نمایندگی میکرده است. و بالاخره آنکه، دوره مورد مطالعه، دورانی از مبارزه طبقاتی شدید در اتحاد شوروی بود که بر مبارزه دوخط در حزب تمرکز داشت - مبارزه بر سر صنعتی نمودن و کلکتیویزه کردن، مبارزه با بوخارین، مبارزه برای هر چه پرولتریزه کردن فرهنگ، جنبش پراهمیت استخانوفی که داغان نمودن پایگاه متخصصین بورژوا در حیطه تکنیک را هدف قرار داده بود و غیره.

گنجی ایدئولوژیکی از جانب استالین و رهبری شوروی در مورد ماهیت مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی در این مبارزه وجود داشت. استالین پایه مادی ظهور یک بورژوازی جدید در درون اقتصاد سوسیالیستی را نمی فهمید و به این ترتیب تنها بقایای طبقات استثمارگر قدیمی و امپریالیسم جهانی را بعنوان خطر جهت

داری را احیاء نماید، بوده است. تعجب آور نیست که بسیاری از مقامات رسمی حزب بامتنم کردن دیگران خیال محافظت از خود را داشتند. با گذشت چندماه، اوضاع کاملاً از کنترل خارج گردید و استالین و کمیته مرکزی مجبور بانجام اقداماتی قطعی منجمله بازداشت شخصی یزوف گشتند. کتی این امر را تلاشی عوامفریبانه از جانب استالین جهت سلب مسئولیت از خود و انتقال آن بدوش دیگران می نامد. اما در واقع این حرکت گاه بگاه متضاد و سنجیده رهبری کبیر است که برای دامن زدن به مبارزه طبقاتی و ایجاد کمونیسم می کوشد اما ماهیت دشمنی که با وی درنبرد است برایش روشن نیست.

عمل تصفیه های بزرگ برررسی سودمندی از جامعه شوروی در سالهای ۱۹۲۰ می باشد. تلاش انکارناپذیر نویسنده در گزینش برخوردی "سیاسی" به این مسئله سودمند بوده اما، متأسفانه کتی به جهانبینی و شیوه ای آویخته است که وی را از جوهر مطلب دور ساخته و به عوامل درجه دوم مشغول میدارد. او درباره تضاد بین "مرکز و محیط" و یابین "میان راه و راهبردی کالها" سخن می گوید، اما مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی را از قلم می اندازد تا داخل ملاحظات غالباً "بسیارانه کتی بایک بررسی غیر طبقاتی (یادرواقع بورژوازی) در آخرین پاراگراف اثرش خود می نمایاند:

"رادیکیالیسم سالهای ۱۹۲۰ ادامه پیدا نکرد. اگرچه آئین کرپتیکا / لیا موریکیکا (انتقاد / انتقاد از خود) به یک عمل روزمره حزبی تبدیل گردید اما هرگز مجدداً نتیجه ای را که در ۱۹۲۷ داشت حاصل نکرد. اگرچه سیاستهای سالهای ۲۰ اغلب پوپولیستی و حتی خرابکارانه بودند، اما ضروریات جنگ جهانی دوم، درآمزش با الزامات عملی اداره یک اقتصاد پیچیده، بمعنای آن بود که رادیکیالیسم وضیت با بوروکراسی، رفته رفته کنار رفته و جای خود را به احتسرامی جدید به آتوریته خواهد داد. در سالهای ۱۹۲۰، استالین یک پوپولیست بهتان زن بود، و آنطور که آوورخانف بخاطر می آورد، او چهره کسی را مجسم می کرد که از کراوات متنفر است. آنچسار واقعی سیستم استالینی، طی جنگ و متعاقب آن بوقوع پیوست، یعنی زمانی که کبیرا - یاما به وزارت خانه ها مبدل شد، رهبر حزب به نخست وزیر بدل گردید، و مردی که از کراوات متنفر بود، به بزرگوارتشتاران تبدیل گشت."

ا. س.

سیاست جدا گردیده بود - کوئی بوروکراسی مسئله شیوه بدونه خط. بعلاوه این درک بنظر می رسد که به تضعیف تلاشهای استالین جهت مبارزه با بوروکراسی در طول جنبشهای تصفیه، انجامید. در این زمینه، جالب است اگر شعار استالین یعنی "کادرها همه چیز را تعیین می کنند" و شعاری که مائو و انقلابیون چین در طول انقلاب فرهنگی بر آن اصرار می ورزیدند، یعنی "صحت یا عدم صحت خط سیاسی و ایدئولوژیک همه چیز را تعیین می کند" را در مقابل یکدیگر قرار دهیم. بنظر نمی آید که ساختمان موازی و هم شکل این دو نقل قول امری تصادفی باشد.

کتی به بخش پایانی آنچه که عموماً بعنوان "تصفیه ها" شناخته شده یعنی بازداشت و محاکمه رهبران اپوزیسیون حزبی و برکناری گسترده مقامات سطوح میانه بعد از ۱۹۲۷ نیز می پردازد. او بحث از این می کند که یزوف شچینا (یادوران یزوف یکی از رهبران حزبی و مسئول امنیت دولت) "نتیجه بوروکراسی فسیل شده ای که اختلاف نظرات را در هم شکسته و انقلابیون را میکال قدیمی را نابود می ساخت، نبود. در واقع ممکن است درست عکس این باشد. باتوجه به واقعیات در دسترس، بی اساس نیست اگر گفته شود که یزوف شچینا یک دوره رادیکال و حتی هیستریک در عکس العمل به بوروکراسی را نمایندگی می کرد. پشت میز نشینان جاخوش کرده، از بالا و پائین باموج خروشان شدت عمل انقلابی و آوانتوریسم نابود گشتند.

در مجموع بنظر می رسد که یزوف شچینا همان اهدافی را داشت که جنبشهای تصفیه قبلی در پیش رو داشتند. به هر حال تلاش مشخصی نیز در جریان بود تا اپوزیسیون سیاسی را با اشکال مختلف اعمال جناحی، بخصوص جاسوسی و خرابکاری مربوط سازد. بخش زیادی از این امر را می توان با اوضاع متشنج حاکم بین المللی در آستانه جنگ جهانی دوم (عاملی که کتی آنرا از قلم می اندازد) توضیح داد (دوباره اشاره می کنیم که گزارش استرانگ در این باره بهتر است) مسلماً این حقیقتی است که بخشی از هر دیکتاتوری، منجمله دیکتاتوری پرولتاریا، ترویبی باشد تحت شرایط مشخصی ممکن است این جنبه بیشتر برجسته شود. معذالک بنظر می رسد که حداقل بخش گسترده ای از یزوف شچینا شاهد تلاشی برای نشان دادن ترور بجای مبارزه ای عمیقتر و وسیعتر علیه خطی بورژوازی که در نظر داشت سرمایه -

احیای سرمایه داری میدید. اگرچه هر دو این منابع قطعاً در سرنگونی نهایی حاکمیت پرولتاریا در اتحاد جماهیر شوروی مشارکت نمودند، اما این بورژوازی خواسته (که از نظر سیاسی توسط دارودسته خروشچف نمایندگی می شد) بود که نقش مرکزی در ضدانقلاب را بازی کرد. استالین مرکز اذیت زدن به مبارزه طبقاتی بازنایستاده، اما نظر گاه متافیزیکی اواز جامعه سوسیالیستی (ناترانی اواز درک تضادها) بدین معنی بود که او اغلب نمیدانست چگونه باید مبارزه طبقاتی را به پیش برد. مثلاً، با خواندن شش ماده شستا کای ۱۹۲۲ متوجه می شویم که هدف تصفیه قطعاً عناصر بورژوا بوده اند، اما هدفی فراتر از این روشن نگشته است. در واقع انسان بیاد گفته رفیق نزدیک مائو، چان چون چیائو می افتد: "زمانی که گرکها در قدرت هستند، فایده انتقاد از روباهان چیست؟" عبارت دیگر صحیح و لازم است که عناصر بورژوا دوست راستی در حزب مورد انتقاد قرار گیرند، اما تکلیف رهبرانی در حزب که راه سرمایه داری را در پیش گرفته اند "مائو علیه آنان اخطار نمود، چه می شود؟

بیانیه ها و نظرات ظاهر متضادی که کتی از استالین نقل می کند (فراخوانهای متناوب وی جهت هوشیاری بیشتر و مخالفت با بوروکراسی محلی، یا توجه به "زیاده رویها" و غیره) عمدتاً نتیجه ناروشنسی استالین درباره مسائل انقلاب سوسیالیستی است. همانطور که مائو مدت کوتاهی پیش از مرگش در اخطار به ای به حزب کمونیست چین گفت: "شماره حال ساختمان انقلاب سوسیالیستی مستیدامانی داند که بورژوازی کجاست. او درست در حزب کمونیست است!" کتی احساس می کند که شعار استالین مبنی بر اینکه "کادرها همه چیز را تعیین می کنند" در ۱۹۲۵ اهمیت سیاسی دارد، اما محدودیتهای نویسنده او را از رسیدن به کنه مطلب بازمی دارد. استالین مشخصاً شعار "کادرها همه چیز را تعیین می کنند" را در مخالفت با شعار قبلی "تکنیک همه چیز را تعیین می کند" بجلو گذاشت، چرا که آن شعار را کهنه شده می دانست. استالین این شعار را با انتقاد از بوروکراتهایی که "ارزش دادن به ماشین آلات" را آموخته اند، اما از "ارزش دادن به مردم، ارزش دادن به کارگران، ارزش دادن به کادرها" غافل ماندند، مربوط ساخت. بهر حال این درک مهم از نقش تعیین کننده بشر در ساختمان سوسیالیسم، تا حدود زیادی از

ب - کارآکتر مشخصه انقلاب پرو - در مرحله کنونی، انقلاب پرو یک انقلاب دمکراتیک می باشد که وظایف مبارزه ضد فئودال، ضد امپریالیستی را عهده دار است. با به انجام رسانیدن این مرحله، انقلاب پرو بدون انقطاع، راهش را برای انقلاب سوسیالیستی ادامه خواهد داد. که در این مسیر، انقلاب های فرهنگی متعددی برای ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا تارسیدن به جامعه بی طبقه (کمونیسم) در پیش رو خواهد بود.

ج - ابزار سه گانه انقلاب - برای انقلاب کردن، باید یک حزب کمونیست، به مثابه رهبری کننده عالی ترین فرم تشکیلاتی، یک ارتش انقلابی، به مثابه فرم اصلی تشکیلات، و یک جبهه متحد انقلابی، بمنظور مبارزه مسلحانه داشت. این جبهه که بر مبنای اتحاد کارگر - دهقان است، شامل این طبقات که در صف خلق هستند می باشد: پرولتاریا - دهقان - خرده - بورژوازی و بورژوازی ملی، مارکسیسم معتقد است که صف "خلق" در شرایط مختلف می تواند تغییر کند. بعداً راجع به این که چه کسانی عملاً امروز در جبهه متحد هستند صحبت خواهیم کرد.

د - کارآکتر مشخصه انقلاب دمکراتیک - همانطور که قبلاً اشاره کردیم، انقلاب دمکراتیک باید دو وظیفه مهم، یعنی مبارزه علیه فئودالیسم و امپریالیسم را به انجام رساند. این انقلاب بورژوازموکراتیک نوع نوین، همانطور که صدر مائو گفت، انقلاب دمکراتیک نوین است.

ه - خط مشی توده ای - برای هربخش از توده های وسیع مردم، خط مشی ویژه ای بکار میرود: کارگران - دهقانان، زنان، جوانان، روشنفکران و غیره.

برای پیش بردن انقلاب، خط نظامی باید در مرکز قرار گیرد. همانطور که رفیق مائو اعتقاد داشت، خط نظامی در حین پیش برد جنگ شکل می گیرد و در طول مبارزه تکامل می یابد. در دوره تدارک، با پیروی از خطی که توسط رفیق کونزالو ترسیم شده، حزب کمونیست پرو خود را تبدیل به ستاد نظامی کرد، و اسلحه را در مرکز وظایف خود در دستور کار قرار داد. خط نظامی باید در ارتباط با تئوری جنگ خلق با ساختمان قوای مسلح انقلابی و با استراتژی و تاکتیک جنگ خلق، متحقق شود.

۲ - برنامه حزب کمونیست پرو - در رابطه لاینفک با مرحله انقلاب پسرو می باشد: به سرانجام رسانیدن انقلاب



زاغه نشینی در نزدیکی لیما

پایه ای سیاسی برای پیش بردن انقلاب دست یافت. اینها عبارت بودند از:

۱ - قهر انقلابی - حزب آثار آموزگاران بزرگ پرولتاریا، از مارکس تا مائو تسه دون را دقیقاً مطالعه کرد. از لزوم بکارگیری قهر انقلابی برای کسب قدرت، تا تئوری جنگ خلق، که دستاورد بی غایت متکامل پرولتاریا در عرصه تئوری نظامی است.

۲ - خط عمومی انقلاب و خط نظامی در مرکز آن - رفیق کونزالو، باتکیه بر دستاورد های مائوئیسم، افکار ماریاتگی را تکامل داد و خط عمومی انقلاب پرو را منجم نمود. در ۱۹۷۹، این خط توسط حزب کمونیست پرو اتخاذ شد. خط عمومی پنج جنبه دارد:

الف - مشخصه کارآکتر جامعه پرو - جامعه ما جامعه ای نیمه فئودال - نیمه مستعمره است. نیمه فئودال، بخاطر داشتن توده های وسیع دهقانی، که تحت انقیاد دوکانه مالکین فئودال و زمین می باشند. نیمه مستعمره، زیرا اگرچه کشور ما نسبتاً از زاویه سیاسی مستقل است، از زاویه اقتصادی به امپریالیسم، مخصوصاً امپریالیسم آمریکا وابسته می باشد. سرمایه - داری بورکرات، درون این جامعه نیمه - فئودال - نیمه مستعمره توسعه می یابد. این سرمایه داری انحصاری است که با مزاران رشته به فئودالیسم و امپریالیسم گره خورده است.

از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۹، دوره تصمیم - گیری در بازسازی بوده. راهنمای حزب در این دوره، خط استراتژیک محاصره شهرها از طریق روستاها بود. در ۱۹۶۹ موافقت شد که حزب بر اساس وحدت به حصول مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه - دون، خوزه کارلوس ماریاتگی و کنفرانس پنجم حزب، بازسازی شود.

از ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۵، دوره تحقق بازسازی تحت هدایت خط استراتژیک سازماندهی مجدد حزب بر مبنای مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون، برای انجام دادن جنگ خلق است.

از ۷۵ تا ۷۹، دوره تکامل پرو - بازسازی است که خط استراتژیکش به اتمام رساندن بازسازی و برپایی مبارزه مسلحانه می باشد.

با اتمام بازسازی، حزب کمونیست پرو تحت رهبری صدر کونزالو، جنگ خلق را در ۱۷ می ۱۹۸۰ برآه انداخت و با اینکار گامی مهم در گشایش یک دوره تاریخی نوین در پرو برداشت.

این یک زمینه تاریخی است که بر مبنای آن، حزبی تراز نوین رشد یافته است. حزبی که برای کسب قدرت سیاسی، یختگی و آمادگی سیاسی لازم را داشته، از درون مبارزه دوخط، بازسازی شده و مبنای وحدت آن بعنوان یک حزب، مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، اندیشه راهنمای رفیق کونزالو است.

حال راجع به دوره های مختلف مبارزه مسلحانه در پرو صحبت کنیم.

دوره اول - تصمیم گیری تعیین کننده - در سال ۱۹۷۹، برآه اندازی مبارزه مسلحانه همزمان شد با مبارزه علیه آنهایی که خیال داشتند شروع مبارزه مسلحانه را به تعویق انداخته، بازسازی را ادامه دهند و حزب را بجای ماشین جنگنده به ماشین سازمان - دهنده تبدیل کنند. تحت رهبری مصمانه رفیق کونزالو، در حین این مبارزه، صفوف حزب شکاف برداشت و آنگاه که موضع - گیری های ارتجاعی آن افراد با شکست روبرو شد، و مخالفت با شروع مبارزه مسلحانه را اعلام کردند، آنها بعنوان رویزبونیهستهای منفرد صف فشرده حزب راترك کردند. بنابراین یک مرحله جدید، یک مسیر متفاوت معین شد.

دوره دوم - تدارک - از ۱۹۷۹ تا آغاز ۱۹۸۰، حزب به یک سلسله استراتژی

شهرها متمرکز شود می گفت که حزب دارد "خرجه ایسم" را بکار می بندد در آن موقع، حزب دست به برداشت جمعی محصول زد. عملیات مهم دیگر، در "ایزارگا" در ۲۴ دسامبر ۱۹۸۰ بود. این اولین عملیات نابود کننده بود که به نیروهای انسانی دشمن حمله می برد. برای اولین بار بود که چندی از عناصر دشمن که منفور مردم بودند، اعدام انقلابی شدند.

در این سومین مرحله، یعنی برپایی مبارزه مسلحانه، پنج مرحله عملیاتی تعیین شدند: (تعیین نقشه، نیروها، ابزار، تدارک، اجرا و جمع بندی). جوخه ها دسته - های مخصوصی بوجود آمدند.

مرحله چهارم - گسترش جنگ چریکی. این دوره، که در ۱۹۸۱ شروع شد، از آنجا که تمامی دفاع استراتژیک را در بر دارد، طولانی ترین مرحله جنگ خلق است. نقشه های نظامی زیادی، یکی بعد از دیگری به عمل درآمد.

الف - نقشه باز کردن قلمرو چریکی از ژانویه تا آوریل ۱۹۸۱. بعمل در آوردن این نقشه به باز کردن هشت قلمرو چریکی و قلمروی عملیاتی رهنمون شد. مناطق چریکی مناطقی هستند که چریکهای مسلح با ارتجاع برای قدرت سیاسی درگیر هستند. قلمرو عملیاتی، جاهایی هستند که نیروهای انقلابی وارد می شوند، ضربه می زنند و عقب نشینی می کنند. در این دوران پنج گام برای پیشبرد مبارزه مستحکم شدند: تدارک، واکنش های خرد کننده، یعنی (نیبرهای اولیه)، جنگ چریکی و عملیات کامل کننده.

نقشه های استراتژیکی برای باز کردن قلمروهای چریکی در یک سطح ملی پیاده شده اند، کمیته مرکزی نقشه های عملیاتی استراتژیک را تدوین می کند. سپس، در هر منطقه تاکتیک هابه شیوه غیر متمرکز تدوین شده و به پیش برده می شوند. هر یک از این گام ها، آمادگی، واکنش های خرد کننده و غیره همزمان در سراسر کشور به پیش می رود.

ب - نقشه برپایی جنگ چریکی، از مه ۱۹۸۱ تا دسامبر ۱۹۸۲. اجرای این نقشه از سه مرحله مهم می گذرد:

- اول: بجنگ آوردن سلاح و ابزار و وسایل جنگی. سلاح ها از طریق حمله به پست های نگهبانی پلیس و وسایل دیگر، مثل دینامیت از طریق حمله به معادن به دست می آیند.

- دوم: روستاها را با عملیات مسلحانه

مسلحانه، به شعار بزرگ حزبی پیسش گذاشته شد. اول، مبارزه مسلحانه دوم، حکومت کارگران و دهقانان سوم، با این حکومت ارتجاعی جدید بجنگید. مبارزه انقلابی بمشابه وحدتی از مناطق روستایی و شهر، بجلو گذاشته شد، عمده، مناطق روستایی و کامل کننده، شهرها. تصمیم بر این شد که دهقانان را تحریک کرده که برای به چنگ آوردن زمین به مبارزه بیاخیزند. و این مبارزه، منطقه دولت جدید را با خود حمل کند. قوانینی برای همراه اندازی مبارزه مسلحانه مقرر شد: پیش بطرف مصادره خرمن و محصولات و تسخیر زمینهای مالکین، عملیات چریکی، و تحریم انتخابات. در ۱۹ آوریل ۱۹۸۰، حزب کمونیست پسر و به دشمن اعلان جنگ داد.

سومین مرحله مهم و برجسته شروع مبارزه مسلحانه، دوره ای که تا آخر ۱۹۸۰ به اتمام رسید. این مرحله در واقع همراه اندازی مبارزه مسلحانه بر طبق نقشه اولیه و شروع جنگ چریکی است. صدر مائو گفته است که هر جنگ انقلابی سه مرحله دارد: دفاع استراتژیک، تعادل استراتژیک و تعرض استراتژیک. از نظر نظامی، حزب دفاع استراتژیک اش را شروع کرده بود که همزمان از نظر سیاسی، یک حرکت تعرضی بود. این دوره از ۱۷ مه ۱۹۸۰ بپایور و ویران کردن یک حوزه رأی گیری در یک شهر کوچک در آلبا کوچونام "کزکی" شروع شد، جایی که دشمن قصد داشت نمایش انتخاباتی اش را در روز بعد همراه بیندازد. بنا - بر این، راه نویینی در عمل گشوده شد، راه رهایی بخش مبارزه مسلحانه در مقابل راه ارتجاعی و ستگرانه حفظ نظم کهن از طریق انتخابات.

در کمتر از ۱۵ روز، با پایان مه ۱۹۸۰ ۹۸ عملیات صورت گرفت و اولین دسته ها شکل گرفتند. این دسته ها، همانطور که لنین گفت، گروههای مسلح بدون سلاح برای رهبری توده ها هستند. چیز جدیدی سر بر آورده بود. شکل عمده مبارزه، مبارزه مسلحانه، خود را در این اولین ۹۸ عملیات بیان کرده و شکل عمده تشکیلات، از طریق این دسته ها متبلور شد.

عملیات چریکی متحرکی علی - مالکان ارضی آغاز یافت. ملا، یک ملک فئودالی در "آیرابامبا" در ژوئیه ۱۹۸۰، همزمان، درون حزب، با موضعی برخورد شد که نمی توانست درک کند که مبارزه مسلحانه باید در روستاها متمرکز باشد و بغلط ادعا می کرد که این مبارزه باید در

دمکراتیک، آغاز نمودن انقلاب سوسیالیستی و سپس انجام دادن انقلاب های فرهنگی به منظور دست یابی به کمونیسم.

۴ - بنا کردن ابزار سه گانه: حزب - ارتش خلق - جبهه متحد.

- درباره حزب. برنامه تبدیل حزب به ستاد نظامی بعنوان نقشه استراتژیک تصویب شد. این خدمت با ارزش رفیق کونزالو در سطح جهان است. لنین می گوید که مادر عصر امپریالیسم زندگی می کنیم و امپریالیسم در میان جنگ ها سرنگون خواهد شد. رفیق مائو در دهه ۱۹۶۰ گفت که جهان طی ۵۰ تا ۱۰۰ سال اخیر، وسیعاً دگرگون می شود و احزاب باید خودشان را با این دگرگونی ها تطبیق بدهند. رفیق کونزالو می گوید، از اینرو حزب کمونیست نباید خود را به ستاد نظامی تبدیل کند، حزب باید پیش از این جنگ ها علیه امپریالیسم باشد و با مرکز قراردادن اسلحه حرکت های کوچک را وسیعاً گسترش دهد. - درباره جبهه متحد. همگونی بین جبهه متحد و دولت مشخص شد. این دو در واقع بر حسب ترکیب طبقاتی شان، مثل هم هستند.

پسر و امروز تحت یک دیکتاتوری فئودال - بورکرات است. دیکتاتوری زمینداران بزرگ و بورژوازی بزرگ، دولت، انعکاس جبهه ارتجاعیون می باشد. عین همین در مورد انقلاب صادق است: جبهه متحد از چهار طبقه تشکیل شده و این در دولت جدید منعکس می شود که تحت رهبری حزب کمونیست قرار دارد. با شرکت پرولتاریا، دهقانان و خرده بورژوازی امروز بورژوازی ملی در جبهه متحد نیست اما جبهه منافع او را نیز نمایندگی می کند.

- درباره مبارزه مسلحانه. در دوره تدارک، وظیفه طرح کردن یک نقشه نظامی برای پیش برد جنگ ارضی لازم آمد.

۵ - تصمیم برای تشکیل رسته های اولیه از درون عملیات نظامی. در سال ۱۹۸۲، بعد از موافقت با این استراتژی سیاسی، عملیات قهرمانانه چریکی حمله به زندان آلبا کوچو انجام یافت. عملیاتی که موفق شد صد ها زندانی جنگ را آزاد کند.

۶ - جهت گیری سیاسی. حزب تصمیم بر آن گرفت که جهت گیری پایه ای، گسترش نظامی کردن حزب در جریان عملیات، برای انجام دادن عملیات و تشکیل دسته ها باشد.

۷ - نقشه همراه انداختن مبارزه

بلرزانید: عملیات اصلی آن موقع در حمله به زندان آباکوچو در سال ۱۹۸۲ شروع شد، که قبلاً به آن اشاره کردیم.

— سوم: ضربه به دشمن. این مرحله خیلی مهم است چگونه در جبهه برای تشکیل کمیته های خلقی مخفی، حلقه کلیدی است. در برابر یورش حزب، نیروهای پلیس همراه با اولیا، ارتجاعی شان، پایه فرار گذاشتند و در نتیجه، یک خلاء قدرت در مناطق روستایی ایجاد شد. این زمانی بود که کمیته های خلقی شکل گرفت. این دوره، شامل ویران کردن اشکال فئودالی، نوشتن نقشه رفتن پیکان حمله علیه نیروهای حاکمین فئودال، و به عبارت دیگر، علیه نیروی سیاسی فئودال در مناطق روستایی می بود. در دسامبر ۱۹۸۲، نیروهای مسلح ارتجاع (اسا ارتش و نیروی دریایی و مینینطور نیروی هوایی) برای از بین بردن کمیته های خلق و دوباره برقرار ساختن قدرت سیاسی کهن وارد عملیات شدند. نیروهای نظامی خونخوار و جنایتکار "مسناداها" را، که در واقع باند های نظامی هستند، سازمان داد و رهبران کمیته های خلق را قتل عام کرد. در قرون وسطی مسناداها، باند های مسلح فئودالها برای سرکوب دهقانان بودند. در روستایی با این اوضاع جدید، حزب دستور داد این باند های مسلح باید نابود شوند. در اوایل ۱۹۸۲، عملیات تنبیهی علیه آنها بعمل آمد و موجب خنثی کردن نقشه های ارتجاع برای سازمان دادن مسناداها شد.

ج - نقشه بزرگ برای فتح مناطق پایگاهی: مناطق پایگاهی انقلابی، جوهر جنگ خلق است. در ۱۹۸۲، یک نقشه نظامی با چهار وظیفه سیاسی جلوی پا قرار گرفت. وظیفه اول - سازماندهی مجدد تشکیلات حزب بطور کلی.

وظیفه دوم - بوجود آوردن ارتش چریکی خلق و تلفیق میلیشیا با آن.

وظیفه سوم - گسترش جبهه در مناطق روستایی، جبهه انقلابی و در شهرها، جنبش انقلابی برای دفاع خلق برقرار شد. بنا بر این قدرت دولتی نوین در میان کمیته های خلق برخاسته و مناطق پایگاهی انقلابی را شکل می دهد و جمهوری دموکراتیک نوین خلق را پیش می برد.

وظیفه چهارم - نقشه بزرگ، به کلامی دیگر، تدارک نقشه های استراتژیک در سطح ملی. در این نقشه بزرگ برای کسب مناطق پایگاهی، محورهای عمده و درجه دوم معین شدند. محور، خط حرکت جنگ چریکی است.

چهار شکل مبارزاتی و بازده شیوه معین شد:

۱ - عملیات چریکی: بشکل کشتن جمعی زمین و برداشت جمعی محصول، یورش ها، کمین کردن، گرفتن شهرها، مصاف ها، حمله به زندان ها و بالاخره جنگ های خیابانی تاکتیکی.

۲ - خرابکاری.

۳ - تروریسم در برخی موارد که شامل اعدام های انقلابی و دادگاه های خلق است.

۴ - جنگ روانی، از طریق تبلیغ و بیسیج.

در جهت گیری کلی این نقشه بزرگ برای بدست آوردن مناطق پایگاهی، دو کارزار برای دفاع از کمیته های خلقی، گسترش مناطق پایگاهی و ساختن جمهوری دموکراتیک نوین خلق راه افتاد. اولی در ژانویه ۱۹۸۲ شروع شد و دومین آن در آوریل ۱۹۸۴ پایان یافت.

مهمترین چیز در حین این دو کارزار این بود که مبارزه بین انقلاب و ضدانقلاب بر سرپا بماند. گرفتن مناطق پایگاهی گره خورده بود. پایه بیان دیگر، جنگ ضد انقلابی برای نابود کردن قدرت سیاسی نوین و جنگ انقلابی برای دفاع از آن، گسترش آن و تحکیم آن تا، رفته رفته، نظم ارتجاعی کهنه و فرسوده را نابود کند. در این مرحله مبارزه حاد می شود و ابزار سه گانه انقلاب گسترش عظیمی می کنند: صفوف حزب گسترش یافته، هزاران نفر مخصوصاً دهقانان فقیر به ارتش چریکی خلق پیوسته و صدها کمیته خلق ایجاد می شوند.

از ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۴، در گرما گرم این مبارزه بین انقلاب و ضدانقلاب بر سر باز پس گرفتن مناطق پایگاهی، قدرت سیاسی جدید گسترش یافت و همچنین ما شاهد انفجار و رشد مبارزه در شهرها بودیم. در ۱۹۸۴ ارتجاع، حمام خون و وحشتناکی بسراه انداخت. هزاران دختر و پسر به وحشیانه ترین وجهی بقتل رسیدند و اجساد آنها به گودال های دسته جمعی انداخته شد که طعمه حیوانات وحشی شوند. "نابود شدن" ها آغاز شد. جنایت های وحشیانه آشکار و منجر کننده شروع شدند.

د - برنامه برای جبهه بزرگ - این برنامه، که قسمتی از نقشه کلی گرفتن مناطق پایگاهی است، پیش گذاشته شد. ژوئیه ۱۹۸۴ شروع اجرای آن بود. استراتژی سیاسی آن منسجم کردن و گسترش مناطق پایگاهی انقلاب است. بازديد شدن گره گاه سیاسی انتخاباتی، این کارزارها

به اجرا درآمد.

— کارزار اول - در ژوئن ۱۹۸۴ برای آغاز جبهه بزرگ و فتح فضای سیاسی ای که در تضاد بین دولت نوین و کهنه، دولت نوین را به جنبه عمده تضاد تبدیل کند، شروع شد. در تقابل با ادامه جاده بوروکراتیک از طریق انتخابات، حزب راه دموکراتیک را از طریق مبارزه مسلحانه به پیش گذاشت. راهی نه مبتنی بر انتخابات، بلکه متکی بر اسلحه. ارتجاع می گفت که این انتخابات علیه تروریسم است. تمام کاندیداهایم آترا پذیرفته، در مبارزه علیه حزب کمونیست متحد شدند، که خود این انعکاس موفقیت حزب در این کارزار بود.

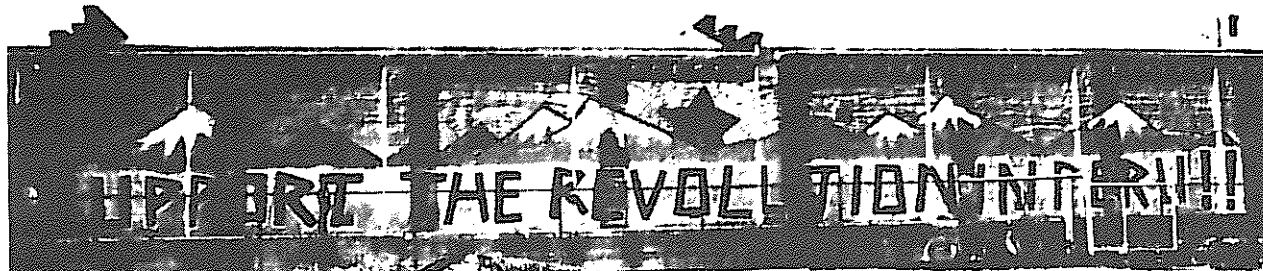
— کارزار دوم، از ژانویه تا ژوئن ۱۹۸۵، برای گسترش و وسعت آغاز جبهه بزرگ و مخالفت با انتخابات، با شعارهای "رای ندهید - از انتخابات جلوگیری کنید" - براه افتاد.

— کارزار سوم، که از ژوئیه ۱۹۸۵، شروع گشت، برای گسترش و وسعت جنگ خلق و مخالفت با نمایندگان جدید دولتی بود. این کارزار تاکنون با موفقیت به کار خود مشغول است.

مادوباره در قسمت دوم به این کارزار

ها بپردازیم. گشت امروز ارتجاع، دهقانان را بزور جمع می کند. اول، دسته هایی برای خراب کردن و نابود کردن برای می اندازد و بعد با تهدید به مرگ، عده ای از دهقانان را بزور با هم در یک نقطه متمرکز می کند تا صحنه ای بیافریند که با اصطلاح جنگ بین دهقانان بوده است. در حالیکه در واقع، این عملیات تجاوز کارانه، اقتیاس از "دعکه" - های استراتژیک و "یتنام یا با اصطلاح "تشکیلات دهقانی" که در گواتمالا تحت نظارت مستشاران آمریکایی شکل یافتند، می باشد. نیروهای نظامی ارتجاعی به تعداد سربازان خود افزوده اند و کمپ هایی در مزارع برقرار کرده اند. باید خوب در نظر داشت که مبارزه مسلحانه هیچوقت در یک خط مستقیم به پیش نمی رود، بلکه بیشتر از خلال پیشرفت ها و عقب نشینی ها که در آن روند عمده، پیش روی است، به جلو میرود.

کارزار دوم، علیه انتخابات، هدفهای خودش را با موفقیت برآورده ساخت. امروز حزب کمونیست پیرو می خواهد خود را در مناطق کوهستانی گسترش داده، حوزه جنگ چریکی را وسعت دهد تا بتواند جریان متحرک عملیات چریکی را از "کایمارکا"



نقاشی دیواری، سان فرانسیسکو - منطقه خلیج

تا "پونسو" برساند. این یعنی گسترش دادن جنگ خلق.

برای نتیجه گیری و منظور بدست دادن يك تحليل روشن از پروسه جنگ خلق در پروسه ما قصد داریم كه نكات زیر را خاطر نشان كنیم :

- حزب كمونیست پرويك جنگ توده ای را در روستا و شهر به پیش می برد.
- حزب، مسئولیت كسب قدرت را با كاریست ماركسیسم - لنینیسم - اندیشه راهنمای رفیق گونزالوبعهده میگیرد.
- جنگ خلق موفقیت ها و عقسب - نشینی هایی در بر دارد، اما روند کلی آن پیشروی است.

- جنگ خلق در پروسه مبارزه در دیگر کشورهای جهان كمك می كند.
- بخوبی دیده می شود كه در آمریکای لاتین، اوضاع برای بكریستن ماركسیسم - لنینیسم - ماژونیسم آماده است.

- حزب كمونیست پرو دارد نیروی رهبری كیفنده انقلاب دمكراتیک می شود، و در آینده به پیشواز شناخته شده و مركز انقلاب تبدیل خواهد شد.

- در خلال مبارزه مسلحانه، حزب كمونیست در كوره جنگ آبدیده می شود، اینكه دهقانان فقیر در جنگ، وزن اصلی را بدوش گرفته اند، انعكاس این واقعیت است كه این يك جنگ دهقانی است كه توسط حزب رهبری می شود. این توده ها هستند كه تاریخ را می سازند.

- دست آورد عمده این جنگ، قدرت دولت نویسن می باشد.

- حزب، سیاست اتكاء بخود را به پیش می برد، كه به این معنی است كه جنگ خلق، ادامه مبارزه طبقاتی است.

- حزب سیاست تصمیم گیری برای خود را بكار می بندد، كه این به این معنی است كه به ابر قدرتها یا امپریالیسم كردن نخواهد گذاشت.

درباره ساختمان سه ابزار انقلاب

صدر ماژوتسه دون به ما می آموزد كه كاریست صحیح ابزار سه گانه، نشاننده رهبری درست است.

برای ساختن حزب، ارتش و جبهه، حزب كمونیست پرو خودش را برپایه اصول زیر استوار می كند:
ساختن تشكیلات برپایه سیاست و ایدئولوژی، در دل مبارزه طبقاتی و مبارزه دوخطه، منظور مبارزه مسلحانه برای كسب قدرت سیاسی.

نگاهی به چند جنبه از ایجاد این ابزار سه گانه بیندازیم :

۱ - درباره حزب
الف - جنبه ایدئولوژیکی - سیاسی
حزب تز پراهمیت رفیق گونزالو در مورد نظامی كردن حزب را بكار می بندد. همان طوری كه قبلا گفتیم، ما وارد عصر تاریخی جنگ ها شده ایم، چنانكه ماژوتسه دون پیش بینی می كرد، در دوران تغییرات اجتماعی ۵۰ تا ۱۰۰ ساله ای بر می بریم و بنابراین باید خود را برای اشكال متفاوت مبارزه آماده كنیم. باید در نظر داشت كه حتی بعد از اینکه امپریالیسم شكست خورد هنوز هم سرمایه داری وجود خواهد داشت. پرولتاریا، بدون شك قدرت سیاسی خود را مستحكم می كند. این، تعرض استراتژیک انقلاب جهانی است. از آنجایی كه ایمن دوران جنگ ها و دگرگونی های عظیم است

حزب دستخوش تغییراتی می شود كه به نظامی شدنش رهنمون شود.

اجازه بدهید تأکید كنیم كه ماركس از لزوم تشكيل پرولتاریا در حزب خودش می گفت. لنین ساختمان يك حزب از نوع نوین را بجا آموخت. رفیق ماژونشان داد كه چگونه باید حزب را در رابطه با جبهه متحد و مبارزه مسلحانه ساخت. امروز رفیق گونزالو می گوید: حزب باید يك ستاد جنگنده باشد. احزاب كمونیست باید خودشان را نظامی كنند. به این معنی كه، با در نظر گرفتن پیشرفت ناموزون اوضاع انقلابی، باید با قرار دادن اسلحه در مركز كارشان، خود را تحكیم یا باز سازی كنند و به عملیات مسلحانه روی آورند. شرایط تاریخی، این تغییرات را مطالبه می كند. حزب جنگنده در كشاكش جنگ پیشروی كرده و سه چیز را ممكن می كند:

۱ - به كمونیسم جنگی پامی دهد. كه در واقع به معنی نفی كامل منافع شخصی است و روحیه ای را می آفریند كه آتش انقلاب را همیشه شعله ورنگاه می دارد.

۲ - به حزب اجازه می دهد كه از احیاء سرمایه داری جلوگیری كند، چرا كه حزب بر اسلحه كنترل كامل دارد. ۲ - يك جامعه جنگنده را رشد می دهد كه به معنی مسلح شدن عمومی توده است.

تجربه حزب كمونیست پرو، درستی تز رفیق گونزالو را نشان داد. حزب از میان يك پروسه ۱۵ ساله باز سازی، تكامل یافت كه با هدف روشن و مشخص رهبری نمودن قیام دهقانی به پیش برده می شود. حزب این پروسه را بوسیله فرموله كردن يك مجموعه از استراتژیهای سیاسی عمده طی كرد. استراتژی برای پیش بردن انقلاب،

آغاز نظامی کردن خود، قرار دادن سلاح در مرکز آن، و بنابر این آماده ساختن خود برای برپایی مبارزه مسلحانه. سپس حزب تصمیم به برپا داشتن عملیات مسلحانه، از کوچک تا بزرگتر آن، شکل دادن دسته - ها، سپس جوخه ها، رسته ها و گروهها و غیره ساختن واحدهای نظامی در خلال عملیات ها و بنابر این ساختمان ارتش چریکی خلق گرفت.

به این طریق، حزب در خلال نظامی کردن خود در دوره جنگ، خود را آماده کرد تا همانطور که رفیق مائو آموخت، مسئولیت های پرولتاریا را برای رهبری انقلاب در عصر جنگ ها و تغییرات عظیم که در آن امپریالیسم سرعت بط - طرف نابودی خود می رود و عصری که در آن روند اصلی انقلاب است، به عهده گیرد.

ب - جنبه تشکیلاتی - به چهار مسئله بهر دایم:

۱ - مسئله اول: تشکیلات متحدالمرکز حول محور حزب: ارتش کاملاً تحت رهبری حزب است. حزب ستون فقرات ارتش است. ارتش، ستون فقرات دولت و دولت توسط دیکتاتوری مشترک سه طبق، پرولتا - ربا، دهقان و خرده بورژوازی رهبری می شود. دولت بر مبنای سیاست سه سوم ساخته می شود، که یک سوم اعضای آن کمونیستها یک سوم دهقانان و یک سوم آن اقشار مترقی می باشد. مسئله دوم: ساختمان تشکیلاتی که اساس آن سانترالیزم دموکراتیک است. برای پیشبرد جنگ حول یک استراتژی واحد، سانترالیزه و در تاکتیک، غیر متمرکز است. امروز ترکیب اجتماعی حزب تغییر کرده است. و ترکیب طبقاتی آن از نوعی نوین است یعنی اساساً دهقانان فقیر - هر عضو حزب سه عملکرد دارد: سیاسی، نظامی، و اجرایی. عضو حزب از نوع نوین در جنگ آبدیده شده است و به وسیله نیروی اسلحه، و با تحقیر مرگ انقلاب را به پیش می برد. - مسئله سوم: سیستم تشکیلاتی. این مربوط به آرایش نیروها بمنظور جنگ است. - امروز حزب می کوشد که منطقه "از کایا - مارکا" گرفته تا "پونسو" را با عملیات مسلحانه ادامه دار و پراکنده و با مستقر بودن کمیته های محلی اصلی حزب در فقیرترین مناطق، بیوشاند. وظیفه حزب عبارتست از پیش روی کردن از میان دره ها، در بلندی - های جنگل ها و مصب رودخانه ها، و همزمان پیش بردن کار در شهرها.

۲ - مسئله چهارم: کار تشکیلاتی. حزب کار علنی و مخفی را همزمان پیش می برد.

ج - جنبه رهبری. حزب یک سیستم رهبری حزب شامل یک کمیته مرکزی، یک دفتر سیاسی، یک کمیته دائم و دبیر کل حزب است.

د - جنبه مبارزه دوخط - در درون حزب کمونیست، پرو، خط سرخ، خط مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی در رهبری است.

عالمترین بیان آن صدرگوزالواست. راست روی، که خطر اصلی است درهم کوبیده می شود که در واقع به این معنی است که راست اجازه ندارد سرش را بالا بکشد. راست را باید مجبور کرد که بر روی پرچم های سیاه خودش کام زنده به منجلابی که لایقش است برود.

ه - جنبه کار توده ای. حزب، سازماندهی ارگانیزم های نوینی که در برابر حمله های ارتجاع پایداری کند هدف خود قرار داده است.

۲ - درباره ارتش چریکی خلق

ارتش چریکی خلق از درون ضرورت سیاسی بنا شده و از سه نیرو تشکیل یافته است: نیروهای اصلی - نیروی منطقه ای و نیروهای محلی. این به نیروهای انقلابی اجازه داده است که به تعداد خود بیفزایند و با نیروهای مسلح ارتجاعی مقابله کنند. ارتش چریکی خلق کاملاً تحت رهبری حزب است و سه عملکرد دارد: جنگیدن - تولید و بسیج - بسیج نمودن یعنی ترویج را بین توده ها پیش بردن، متحرک نمودن آنها و مسلح کردنشان.

میلیشیا در درون ارتش چریکی خلق ادغام شد. لنین گفت که دولت، میلیشیا خلق است که سه عملکرد را برآورده می کند: عملکردهای یک ارتش، یک نیروی پلیسی و یک نیروی اجرایی. این با هدف جلوگیری از شکل گیری کاست ها و طبقات است. با این حال، علیرغم این، لنین مجبور به ساختن ارتش سرخ شد، چونکه ۱۴ ارتش خارجی در صدد اشغال اتحاد شوروی بودند. ارتش سرخ آنچنان رشد کرد، که بعد از تبدیل اتحاد شوروی به ابر قدرت سوسیال امپریالیستی توسط رویزیونیسم، امروز یک دستگاه قدرتمند متجاوز که اسلحه در مرکزیتش قرار دارد، مبدل گردیده است. چپ درون حزب کمونیست چین، مطرح کرد که حزب باید میلیشیا را کنترل کند و بعد ارتش را ببلعد. همانطور که لنین مطرح می کرد: مردان نظامی که پرولتاریزه نشده اند، که بعنوان کمونیست تربیت نشده اند، مستبد خواهند شد. آنها

فکر می کنند که قدرت سیاسی به آنها تعلق دارد و آنها ارث پدری خود می دانند. صدرگوزالو، با دید تاریخی باز، این مشکل را درون ارتش پیش بینی کرد و برای جلوگیری از بروز چنین مشکلی، میلیشیا را درون آن ادغام نمود.

ساختمان ارتش عمدتاً ایدئولوژیکی - سیاسی است. امروز به اندازه کافی سلاح و ابزار لازم موجود نیست، اما حزب اسلحه نمی خرد چرا که نمی خواهد زندگی انقلاب را در گرو بگذارد. حزب به توده - ها اتکاء می کند. انقلاب پرو بسا دینامیت به پیش برده میشود. رفته رفته سلاحهای ارتجاع بدست خلق می افتد.

۳) درباره دولت

امروزه کمیته های خلق، وظایف واقعی یک دولت را به اجرا درآورده و سیستم دولتی نوینی را تشکیل می دهند. این امر از طریق یک دیکتاتوری مشترک تحت رهبری حزب بعنوان نماینده پرولتاریا به مثابه یک سیستم حاکمیت جدید و تشکیلات قدرت نوینی که بر انجمنها استوار است، انجام می شود. نمایندگان تشکیلات مختلفی که بوجود می آیند انجمن نمایندگان را تشکیل می دهند. این انجمن را پنج کمیتر مخفی انتخاب می کنند که کمیته اجرایی را می سازند. این کمیترها عبارتند از:

- کمیتر سیاسی که از اعضاء حزب است.
- کمیتر امنیتی که عضو حزب بوده و بهر همراه ارتش چریکی خلق واکنشهای در مقابل ارتجاع را هماهنگ می کند.
- کمیتر امور محلی که دهقان و مسئول محاکمات، تولد، ازدواج و غیره می باشد.
- کمیتر جبهه که از خرده بورژوازی (مثلاً مغازه دار یا روشنفکر) بوده و مسئولیت او متشکل کردن مردم درون تشکلهایی است که بوجود می آیند.
- کمیتر تولید، دهقان بوده و کشت، برداشت، اشتراکی محصول و غیره را سازماندهی می کند.

کمیته های خلق در هر منطقه بهم ملحق شده کمیته سازماندهی جمهوری دموکراتیک نوین خلق را تشکیل می دهند که سه وظیفه به عهده دارد: رهبری، برنامه ریزی، ساختمان.

در روستاها استحکامات سنگرهای سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی انقلاب در حال شکل گرفتن هستند. دموکراسی نوین رویاروی دموکراسی کهن قرار گرفته است. زندگی اجتماعی توده ها، تولید، اجرای عدالت، تجارت، آموزش، خلاقیت

شدید انقلاب بخطر افتاده می‌کوشد و دست به اعمال جنایتکارانه ای از قبیله کشتارهای دسته جمعی می‌زند که تاکنون به کشته شدن بیش از ۱۰ هزار نفر از فرزندان خلق انجامیده است.

مبارزه مسلحانه تحت رهبری حزب کمونیست پرو، دروازه سومین دوره جامعه معاصر پرو را گشوده است، دوره نابود کردن سه کوهی که بر شانه مردم سنگینی می‌کنند، امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک. اولین دوره از سال ۱۸۹۵ تا پایان جنگ جهانی دوم را دربر می‌گیرد، یعنی پیدایش و تکامل سرمایه داری بوروکراتیک تحت هدایت بورژوازی کپرادور، دوره دوم حدوداً از سال ۱۹۴۵ شروع شده، مشخصه اش عمیق شدن ریشه های سرمایه بوروکراتیک و حضور افزاینده بورژوازی بوروکرات است دوره سوم که بسال ۱۹۸۰ با شروع مبارزه مسلحانه آغاز گشت دوره بحران و نابودی سرمایه داری بوروکراتیک می باشد.

به این ترتیب ۱۲ قرن حاکمیت دولتهای ارتجاعی بکنار زده می‌شود. این عظیم ترین و فراگیرترین حماسه تاریخ ماست. امروز استشارش دگان شروع به ایجاد دولت خویش کرده اند. اکنون توده های پروری پیشقراول خود را یافته اند و مسئله اصلی نیز همین است. حزب کمونیست پرو، برآورنده نیاز ستمدیدگان و بخصوص دهقانان فقیر تحت رهبری پرولتاریا می باشد. اینن جدی ترین نبردی است که ارتجاع تاکنون بخود دیده است. حزب تاکنونون اعلام آتش بس نکرده و مرکز نیز نخواهد کرد. مبارزه مسلحانه جنگی بی امان است. معامله ای در کار نیست. امور نوین از طریق مبارزه مسلحانه تکامل یافته، نظم کهن رادرم می‌کوبند.

مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و مبارزه مسلحانه

چندکلمی هم درباره آموزه ها و اساس فلسفی راهنمای حزب کمونیست پرو بگوئیم. پرولتاریا، آخرین طبقه تاریخ، طبقه ای که مأموریت تاریخی اش نجات خویش و بشریت برای دستیابی به کمونیسم می باشد و به این دلیل قادر به انجام مأموریت خویش است که آموزه ای بس قدرتمند دارد: مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم.

باند ها را در واحدهای شبه نظامی متشکل کردند. نیروهای نظامی پس از ورود به منطقه با مشکلات مختلفی روبرو شدند، آنها آتوریت کافی نداشتند، از حمایت

اقتصادی توده ها برخوردار نبوده و در ارتباط با مرزهای کشور نیز با مشکلاتی مواجه بودند. آنها از اینکه به جنگ داخلی کشیده شوند می‌هراسیدند.

در نوامبر ۱۹۸۲، نیروهای مسلح ارتجاعی شروع به قتل عام و کشتارهای دسته جمعی نمودند. آن سال تقریباً همزمان با انتخابات شهری، اولین گورهای دسته جمعی پیدا شده و "نابودشدن ها" آغاز گشت. در سال ۱۹۸۴، طرحی برای مطیع کردن توده ها به اجرا گذاشتند. آنها در کمیته های خلقی نفوذ کرده، کوشیدند دهقانان را در کمپ های انتقالی جمع کنند. به این ترتیب آنها عده ای از مردم را در شبکه های نظامی - فاشیستی خود درگیر کردند. دولت کهن به دو تقسیم شد: دولت بورژوا دموکراتیک با دموکراسی پارلمانی و یک شبکه نظامی فاشیستی که

بربیش ۱۰٪ جمعیت پرو حکم می‌راند و این مردود، در مقابل جمهوری بالنده دموکراتیک نوین خلق قرار گرفتند. حزب در کار برافروختن شعله قیام در میان توده های که در کمپ های ارتجاع اسیر شده می باشد، در ژوئیه ۱۹۸۴، دولت به فرماندهی مشترک نیروهای نظامی آتوریت داد که در سراسر کشور، هر کجا که اراده کنند با چریکها بجنگند. در پایان سال ۱۹۸۴، ارتجاع صحبت "تحکیم" را پیش کشید و ادعا کرد که به وضعیت اضطراری خاتمه داده قدرت سیاسی را به اولیای غیر نظامی بازمی گرداند. ولی واکنش حزب و تهاجم وسیع ژانویه ۸۵ آنها را وادار ساخت تا با اصطلاح "تحکیم" شان را به تأخیر بیاورند. در ماه مه ۱۹۸۵، ارتجاع قانونی در مورد وضعیت اضطراری و حکومت نظامی گذراند که دست فرماندهی مشترک را در مقابل با چریکها کاملاً باز می گذاشت. به این ترتیب نیروهای نظامی ارتجاع، بعنوان نیروی اصلی وارد نبرد شده و نمرات ارتش خود را که بهنگام پراکندگی در برابر کمینها آسیب پذیرتر است، افزایش دادند.

اتحاد چپ برهبری منشویک چاکرماب رسوا، بارانتز، بنویز خود خواهان درهم کوبیدن چریکها و مدافع نظم کهن می باشد. ارتجاع چنین نومیدانه برای نجات هیئت حاکمه ای که موجودیتش با حمله

و غیره همه در حال سازمان یافتن است. امروزه تنظیم قوانین مربوط به زمین و حقوق مردم امری ضروری گشته است. روابط تولید و اجتماعی نوین، قدم به قدم موجودیت می‌یابند.

حزب در شکل گیری این سکرها، قدرت یابی ستمدیدگان را می بیند. آنها از میان خود افرادی را بیرون می دهند، که قادرند عملکردهای یک دولت را انجام بربانند.

از این تحلیل کوتاه در مورد ساختار ابزار سه گانه انقلاب چنین نتیجه می‌گیریم:

مبارزه مسلحانه در حال بوجود آوردن امور و پدیده های نوین است. حزب کمونیست پرو با درک چگونگی رهبری امور جدیداً بنا خاسته، دیدگاه سیاسی خود را تکامل داده است. امروزه حزب، رزمنده قهرمانی است که هم مبارزه مسلحانه و هم جبهه را رهبری می‌کند. البته واضح است که کار ساختن حزب، در تعاقب خط پرپیچ و خم جنگ است.

تأثیر مبارزه مسلحانه بر مبارزه طبقاتی

حال ببینیم ارتجاع چگونه در مقابل مبارزه مسلحانه واکنش نشان داده و مبارزه مسلحانه چه تأثیر عینی به تکامل مبارزه طبقاتی در پرو گذاشته است.

ارتجاع که وفادارانه رهنمودهای امپریالیسم آمریکا را بکار می‌بندد از "تروریسم" خواندن حزب کمونیست پرو آغاز کرد باید بخاطر داشت که آموزگاران کبیر پرولتاریا تروریسم فردی قرن نوزدهم را محکوم کرده اند. ولی زمانی که بمب به اسلحه ای در دست توده ها تبدیل می‌شود، همچنان که امروزه در پرو چنین است، استفاده از آن شکل صحیحی از مبارزه می باشد. پس از آن، ارتجاع پلیس را وارد معرکه کرد، توگویی با جنایتکاران معمولی مبارزه می‌کند. در فواصل زمانی مختلف سه عملیات پلیسی مختلف انجام شده که همه، یکی پس از دیگری بطور فجیعی به شکست انجامید. هدف این عملیات متناوب جمع آوری اطلاعات از حزب و یافتن چریکها بود. در ژانویه ۱۹۸۲، نیروهای مسلح ارتجاع با استفاده از باندهای مسلحی که از مستبدین فئودال، خرده مستبدین و دنباله روانشان تشکیل شده بودند، وارد میدان شدند. بعدها نیروهای نظامی، این

مارکسیسم را به سطح نوینی تکامل داد و صدرماثویتسه دون، مارکسیسم - لنینیسم را در اجزاء سه گانه آن، فلسفه، اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم علمی، به سطح عالی - تری تکامل داد. حزب کمونیست پرو برای بازشناساندن مائوئیسم در سطح جهان مبارزه می کند، بدین ترتیب بار دیگر در سراسر دنیا مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم بعنوان ایدئولوژی رهبری - کننده انقلاب جهانی شناخته خواهد شد. مائوئیسم یعنی: موضع، جریان و مکتبی جهانشمول.

انديشه هدايت کننده صدر گونزالو تطبيق مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم با واقعیت پرو، وکلیدی برای انقلاب پرو می باشد. این اندیشه راهنما محصول کار جمعی نبوده بلکه مختص صدر گونزالو است که در جریان بازسازی حزب تدوین شده و در جریان مبارزه مسلحانه تکامل یافته و خدمات مهم و جهانشمولی عرضه داشته است. از جمله: در مورد تهاجم استراتژیک انقلاب جهانی، نظامی کردن احزاب کمونیست، جنگ خلق، ساختمان ابزار سه گانه حول مرکز حزب، تحلیل از فاشیسم، تحلیل از سرمایه داری بورژوازی و کرات و سازش و تخاصم جناحهای درون بورژوازی بزرگ، مبارزه در خط و غیره.

برای دستیابی به یک تکامل جهان - شمول یعنی، مرحله چهارم مارکسیسم، کمونیستهای بسیاری در جهان بایکدیگر همکاری می کنند و این امر به مرحله چهارم منتج خواهد شد.

مبارزه مسلحانه و انقلاب جهانی - انقلاب جهانی که توسط پرولتاریا و از طریق احزاب کمونیست رهبری می شود، پروسه ای دراز مدت است. ۲۰۰ سال طول کشید تا انقلاب بورژوازی پیروز شود. به تخمین حزب کمونیست پرو، تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا ۲۰۰ سال طول خواهد کشید و این از سال ۱۸۷۱ یعنی زمانیکه پرولتاریا برای اولین بار در کمون پاریس قدرت را بدست گرفت.

انقلاب جهانی پرولتاریا مراحل بسیار مهمی را از سر گذرانده است:

- سال ۱۸۷۱، کمون پاریس - مارکس مطرح کرد که پرولتاریا باید خشنونت بیشتر، یعنی دیکتاتوری قاطعانه تر اعمال می کرد.

- سال ۱۹۱۷، با انقلاب روسیه عصر نوینی در انقلاب جهانی پرولتاری آغاز گشت.

- سال ۱۹۴۹، پیروزی انقلاب چین - دولت دموکراسی نوین تحت دیکتاتوری مشترک برقرار شده و چین به انقلاب سوسیالیستی گذر کرد. بدین ترتیب تناسب قوا در سطح جهان بنفع سوسیالیزم تغییر نمود.

- سال ۱۹۶۶، انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریا مسئله ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری - توری پرولتاریا را حل کرد.

امروزه ما در دوران تعرض استراتژیک انقلاب جهانی بسر می بریم، در این دوره ۵۰ تا ۱۰۰ ساله، تضاد عمده، تضاد ملل تحت ستم با ابر قدرتها و امپریالیسم است. به این ترتیب روند عمده جهان امروز، انقلاب است. بنابراین برای کسب قدرت باید کمر همت بست، احزاب کمونیست باید خود را نظامی کنند، ملل تحت ستم که نقش مهمی در ساختن تاریخ دارند باید به مثابه نیروی عمده، تحت رهبری احزاب کمونیست پیشروی کنند. برای دست یابی به کمونیسم، همه ستمدیدگان باید خود را آزاد سازند. انقلاب پرو بخشی از انقلاب جهانی بوده و حزب کمونیست پرو در خدمت انقلاب جهانی است. چرا که انترناسیونالیست است. به همین دلیل است که حزب کمونیست پرو به جنبش انقلابی - انترناسیونالیستی پیوسته و از طریق آن دوباره به جنبش کمونیستی بین المللی ملحق می شود.

انقلاب پرو، بخصوص توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از حمایت انترناسیونالیستی برخوردار گشته است. برای مثال کمیته هایی برای دفاع از انقلاب پرو تشکیل شده اند. حزب کمونیست پرو، یک حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست مسلح می باشد و به این ترتیب مسئولیت بزرگتری دارد. چرا که باید از طریق مبارزه مسلحانه، اعتبار مائوئیسم را به جهانیان نشان دهد.

اوضاع کنونی برای مبارزه مسلحانه و دورنماهای آتی

تکامل ابزار سه گانه انقلاب، حزب، مبارزه مسلحانه و جبهه متحد، بیان خود را در قدرت دولتی نوین می یابد. برای تکامل امر نوین، سه مسئله ضروری است: اول: خط صحیح یعنی خطوط سیاسی و نظامی صحیح و سیاست مشخص. دوم: تکامل اشکال سازماندهی. سوم: انرژی سرشار

و حتی زیاده از حد، چرا که امر کهنه، گرایش به تجدید تحکیم خود در میان امر نو دارد. حزب در جریان بکار گرفتن همه نیروی خود جهت جذب توده ها در اشکال مختلف سازمانی است. تاجنگ خلق را به پیش برده و راسخ و استوار جنگ چریکی را شدت بخشیده در تمام مناطق کوهستانی گسترش یابد و مواضع از دست رفته را در کمیته منطقه ای اصلی باز پس گیرد.

آخرین وقایع نشان میدهند که جنگ خلق در حال تکامل و پیشروی است. همانطور که در نامه ای که حزب کمونیست پرو در ماه مه ۱۹۸۵ به کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نوشت آمده است:

"امروز حزب کمونیست پرو ۵۰ سال جنگ خلق را پشت سر می نهد. در جریان این پنج سال این حزب حدود ۲۵۰۰۰ عملیات مسلحانه انجام داده و در کوره این مبارزه ارتش چریکی خلق را تشکیل داده که ستون فقرات مناطق پایگاهی قدرت دولتی نوین و دموکراسی نوین است که راه خود را در میان مردم می گشاید. در این مدت ده هزار نفر در میدانهای نبرد جان سپرده و یا "مفقود" شده اند و این خود بیان فشرده مشکلات موجود است. با وجود این، علیرغم تشدید کشتار از طرف نیروهای مسلح ارتجاعی، در عرض سال گذشته فعالیت ما در مناطق جدیدی گسترش پیدا کرده و در مناطق پیشین نیز فعالیتمان را تداوم بخشیدیم. جهت گیری ما اینگونه بود: آتشنی بزرگ پیافروزیسم، شعله ها را دامن زدن، مبارزه توده ها را اساساً به سطح مبارزه مسلحانه تکامل بخشیم. بگذارید تا مهمیز سرکوب ما را به پیش راند. بدین طریق، جنگ خلق همچنان در کشور ما بسوی شعله های درخشان، جسورانه به پیش می رود و گسترش می یابد، ریشه می دواند و وظایفی جدیدتر و عالی تر را تدارک می بیند. این جنگ در همه حال تحت هدایت مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم قرار داشته و بخاطر برابری مردم ما، بمنظور انقلاب جهانی و برای خدمت به آن جریان دارد. ما به وظایف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی خدمت کرده ایم و همچنان خدمت می کنیم. ما بیش از پیش خواهان هر نوع کمک به هدف ظفرمند خویش که برابری برای پرولتاریا و غلبه کمونیسم بر سراسر جهان است هستیم و قادر به اینکار می باشیم." ●